بعونہٖ تعالیٰ

کتاب مستطاب

تعلیمات قلندریہ

مؤلفہ

حضرت مولانا شاہ محمد تقی حیدر قلندر علوی سجادہ نشین آستانہ [illegible]

در سلطانیہ برقی پریس طبع شد

لکھنؤ

فہرست مضامین رسالۂ تعلیمات قلندریہ

مکتوبات حضرت سید العرفا شاہ مجا قلندر لاہرپوری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی طیب السنۃ العارفین ذوقا و قالا و طهر قلوب العاشقین
شوقا و حالا فسبحان من هو المذکور فی جمیع الاذکار جلالا و المحظور فی کل الافکار
جمالا و الصلوٰۃ و السلام علی رسوله محمد سید المقربین و الابرار تماما و کمالا و علی اٰله
الواقفین عن الاسرار و اصحابه المهاجرین و الانصار اکراما و افضالا اما بعد بندۂ عاجز
و مضطر تقی حیدر بر ضمائر ارباب بصائر که بصارت و بصیرت بکحل جواہر عرفان مکتحل و جمال لایزال
شاہد حقیقی مشہود دیدۂ دل دارند حالی میگرداند که درین زمان یعنی اواخر سنه یکہزار و سه صد و پنجاه ہجری
که اکثر دوستان حق آگاه و یاران معارف دستگاه ازین دار فنا رخت اقامت بستند چون صدمه فراق
ایشان پریشان نمود لاجرم برای تسکین خاطر خود را بمطالعه کلام حضرات مرشدین مشغول ساختم
چه که برکت تحریر ایشان همچو صحبت زنده دلان میباشد بیان ایشان ترجمان کلام الٰہی بود و بنان
ایشان زبان خامه ید اللٰہی پس مکاتیب حضرت شاہ محمد قلندر لاہرپوری و مفاوضات
یعنی مکتوبات حضرات شاہ محمد کاظم قلندر و شاہ تراب علی قلندر کاکوروی و فیوض العارفین یعنی
مکاتیب حضرات مشائخ قلندریه کثر اللہ امثالهم فی البریه و جواہر المعارف یعنی مکتوبات حضرت
مولانا حافظ شاہ محمد علی انور قلندر مطالعه نمودم - هنگام مطالعه این خیال بکرات و مرات بخاطر فاتر خطور
کرد که ازین ہر یک گنجینه نوادر و خزینه جواہر که برای تصفیه قلوب و تزکیه خواطر بلکه برای شریعت
و طریقت و معرفت و حقیقت بمنزله اربع عناصر اند مکتوبا تیکه دران محض تعلیم و تلقین بالسان

وسالکان باشد انتخاب نموده مزاجے معتدل زان اربعه عناصر پیدا ساختم تا باشد که گاہے طالبان اسرار وصادقان روزگار ازین نسخه شفابخش صحت روحانی یابند و ذریعه ترقی درجات آنجهان و مونس روزگار این جهان پندارند لهذا ازان هر چهار رسائل که مشتمل بر دو صد و هفتاد و هشت مکتوبات بودند یکصد سی و پنج انتخاب و نه عدد مکاتیب دیگر اضافه نموده موسوم به اسم تاریخی تعلیمات قلندریه ۱۳۱۵ھ ساختم و در ابتدا فهرست مضامین مکتوبات ثبت نموده‌ام پس این عجاله مختصر اگرچه رساله مختصر است اما سفینه دریاییست زخار غواص طریقت گهرهاے بیشمار ازان استخراج خواهد نمود در نظر اولی الالباب هر کلمه اش کتابیست و هر جمله اش برای معانی کثیره فتح بابیست ؎

در دیدهٔ معنی آشنایان	هر حرف کتاب می نماید

دریغا وقتیکه نقادان نقود معانی بعالم جاودانی شتافتند آن زمان این گنجینه نقود معارف وخزینه جواهر عوارف به روز بازار ظهور رسید و هنگامیکه موسم جوش و خروش و نوشانوش باخر رسید این صهباے هوش ربا و میناے خروش افزا بجوش آمد۔

الهی به تصدق حضرات مرشدین این بنده ناکاره را بر ناکارگی او مگذار و او را به او مسپار طفلی بنادانی گذشت و جوانی به پریشانی و پیری به ناتوانی طفلی بقصور و جوانی بغرور و پیری بفتور طفلی به پستی و جوانی به مستی و پیری به سستی خداوندا مالک الملک تو هستی کار کار تست و اختیار اختیار تو الهی اگر رحمت و عفو تو عذرخواه است پس چه باک از گناه است و اگر عدل بے نیازی تو سد راه است پس روے طاعت هم سیاه است ؎

گر نه عفو تو عذرخواه بود	طاعت ما همه گناه بود

من لم یکن للوصال اهل فکل حسناته ذنوب

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوبات حضرت سید العرفا شاه مجتبیٰ معروف بشاه مجا قلندر لاهرپوری

مکتوب بنام حضرت شیخ یٰسین برادر خورد خود

دربیان خدمت کردن درویشان و فوائد خدمت ایشان از بزرگان

اخوی شیخ یٰسین سلمه الله تعالیٰ من الآفات، از درویش مجتبیٰ بن مصطفیٰ معروف بمجا لاهرپوری دعاے خیر موصول باد، اے برادر خدمت درویشان هرکه باشد بلباس ایشان بدل و جان بکن هرکه خدمت کرد آخر مخدوم شد زیرا که رسول صلعم فرموده است من خدم خدم یعنی هرکه خدمت کرد مخدوم کرده شود۔ جان من هرکه بمقام مردان رسید از خدمت رسید و هرکه یافت چه دنیا و چه دین از خدمت مردان یافت مگر قصه شیخ ابواسحاق گازرونی نشنیده اگر نشنیده از من بشنو که شیخ ابواسحاق پسر جولاهه بود و در دهی مقام داشت بحکم پیر خود شیخ الاسلام ابو عبد الله خفیف خدمت درویشان و مسافران میکرد ناگاه سه درویش دران ده رسیدند و از پیش شیخ ابواسحاق بگذشتند

له نسب شریفش به بست و هشت واسطه بحضرت عبد الله بن عباس رض میرسد ولادت ایشان در سنه یکهزار و بست و یک گردید از خلفای کبار حضرت شاه عبد القدوس قلندر جهجوری بودند حالات تفصیلی ایشان از اصول المقصود و نفحات العنبریه غیره توان دریافت وفات ایشان بعمر شصت و سه سالگی به پانزده ربیع الآخر سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری گردید روضه منوره بقصبه لاهرپور ضلع سیتاپور است ۱۲

له ایشان برادر خورد حضرت سید العرفا لاهرپوری و والد حضرت شاه اسد الله قلندر لاهرپوری و خلیفه و صهر حضرت شاه عبد الرحیم ولی گهوندوی بودند مزار ایشان در لاهرپور بیرون روضه حضرت سید العرفا جانب مشرق است ۱۲

سه متوفی ماه ذیقعده ۳۲۲ھ و نزد بعض ۳۲۳ھ ۱۲ لله متوفی سنه سه صد و چهل و یک هجری ۱۲

چون دید که درویشان مقام نه کردند با خود گفت که خدمتی باید کرد دران وقت سه نان موجود
داشت آنرا گرفته بعقب درویشان رفت تا که بایشان ملاقات کرد و گفت طعام آورده ام درویشان
همان جا نشستند شیخ ابواسحاق سه نان بیرون آورده و پیش هر سه کس یگان یگان نهاد درویشان
تناول کردند بعد از فراغ طعام بایکدیگر گفتند که این مرد کار خود کرد ما را کار خود باید کرد یکے گفت
دنیا بدهیم دیگرے گفت که بیچاره بسبب فتنهٔ دنیا هلاک خواهد شد عقبے بدهیم سوم گفت که درویشان
جوانمرد باشند هر دو بدهیم چنانچه بدعاے درویشان بکمال مرتبهٔ ولایت رسید و بتمام دولت نیز که
چندان اموال و اسباب جمع شد هر چند خرچ کردند کم نشدے و هیچ وقت نوبت بدر شیخ نواختند و هنوز بعد
از نقل شیخ در مقبرهٔ او هیچ وقت نوبت میزنند و خرچ طعام چندانکه در حیات شیخ میشدے هم در هیچ وقت میشود
ولک در اکثر احوال زجهان بدرگاهش میرسد و هر جهاز که از ان طرف میگذرد نذر میکند که اگر بسلامت
گذردم اینقدر نذر و جنس بمقبرهٔ شیخ رسانم از هیچ جهه هر سال لک در لک اموال جمع میشوند پس سلطان برادر بیمن
هر چه ایشان را رسید از خدمت مردان رسید پس تو خدمت را بر خود هیچ نماز و روزه فرض بدان که چون از
نماز و روزه چاره نیست از خدمت هم چاره نباشد هر چه این درویش را رسیده از خدمت رسیده است
روزے در ایام صغر سنی بخدمت شیخ ابوسعید قدس سره نشسته بودم که درویشے مع پسر در خانقاه رسید بندگی
شیخ ابوسعید [illegible] برحالش مطلع شد که این درویش هیچ نخورده است شیخ بمن فرمود که چیزے بیار که
درویش مع پسر گرسنه است در خانه رفتم دیدم که طعام پخته موجود نیست برنج و دال و نمک گرفته پیش شیخ
آوردم فرمود که بدرویش برسان باز فرمود که هیزم هم بیار آوردم و بدرویش رسانیدم چون درویش و
پسرش بسیار گرسنه بودند پخته بجمعیت تمام خوردند بعد فراغ دست بر داشته گفتند که خدایا تو میدانی که
ما هر دو بسیار گرسنه بودیم این طفل ما را طعام رسانید و سیر گردانید این را بزرگ کن چون درویش دعا
کرد شیخ ابوسعید بسیار مسرور شد جان من عنایت حق که در باب ما است از نظر درویشان است

؏۵ ایشان خلیفه حضرت شاه عبدالقدوس قلندر جونپوری بودند وفات ایشان بیست و دوم شعبان شب جمعه ۱۰۳۹ھ شد
مزار در دائره حضرت قطب جهان به لاهرپور است ۱۲

رحمت بر جانش باد که گفت ؎

بے عنایات حق و خاصان حق	گر ملک باشد سیہ ہستش ورق

مکتوبات بنام شیخ عبد الرسول کچھندوی خلیفۂ خود

مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ اکبر و رجوع شیخ علاء الدولہ سمنانی از رد و انکار او

سلطان العاشقین برہان العارفین شیخ عبد الرسول ساکن کچھند وسلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از درویش مجتبیٰ بن مصطفیٰ معروف بجالاہر پوری دعاے تحیت موصول باد چون شیخ رکن الدین علاء الدولہ قدس سرہ شیخ محی الدین ابن عربی را تکفیر کردہ در شان وے چیزہا نوشتہ کہ نہ باید و نشاید من حیران بودم کہ شیخ علاء الدولہ سالہا سال چلہ کشیدہ و خلوت گزیدہ ہیچ درے از حقیقت بروے نکشودہ کہ شیخ ابن عربی را تکفیر کردہ و چیزہاے نامناسب در شان وے گفتہ آخر بایں رسیدہ کہ مولانا شمس الدین محمد اسد از خدمت زبدۃ الاخوان اخی حاجی حسین داد از خدمت شیخ شاہ علی مراغی کہ از کبار اصحاب شیخ رکن الدین علاء الدولہ بود نقل شیخ چنین فرمودہ کہ شیخ در آخر حیات میفرمود کہ من ہر گونہ طعن غلیظ کہ نسبت شیخ محی الدین ظاہر گردانیدہ ام بالآخر از قصور فہم خود دانستہ ازان اعتقاد انصراف واجب دیدم اکنون از روے بصیرت و دانائی ہر سخنے کہ سخنے ازین نوع رقم قلم من بنظر شعور تو رسد از صفحات اوراق و اسطار مصنفات بجملہ حک نمائی آسے برادر شیخ صدر الدین قونوی قدس سرہ میگوید کہ شیخ ما محی الملۃ والدین العربی بر چنان مرتبۂ رفیع مشرف شدہ بود کہ نظر شریفش بر ہر کہ می افتاد میدانست کہ وے را استعداد چہ چیز است و ہم وے می گوید

سلطان ۵ ایشان خلیفۂ اعظم نیز استاد حضرت سید العرفا بودند مزار ایشان در راجگیر متصل روضۂ حضرت مخدوم اخی جمشید است ۱۲

علاء ۵ متولد سنہ شش صد و پنجاہ و نہ و متوفی سنہ ہفت صد و سی و شش ہجری شب جمعہ بیست و دوم رجب بالجملہ ہفتاد و ہفت سال ۱۲

محی ۵ متولد ہفتدہ رمضان سنہ ۵۶۰ و متوفی دوازدہ ربیع الآخر سنہ ۶۳۸ عمر ہفتاد و ہشت سال مزار در صالحیہ دمشق ۱۲

للعـ ۵ متوفی شب جمعہ غرہ رمضان سنہ ہشت صد و شصت و چہار و قبر شریف در درگاہ است در پایان قبر شیخ الاسلام ۱۲

صـ ۵ متولد ہفتدہم رمضان سنہ پنج صد و شصت و متوفی ہفتدہ رمضان سنہ شش صد و سی ہجری مزار در قونیہ ۱۲

که از شیخ قدس سره پرسیدم که اکثر مردم منکر حالات و کمالات شما اند فرمود که اصل قبول از مناسبت میخیزد و چون محض لطف و رحمت الٰهی مستدعی است که آثار قبول ترقیات بعد از انقضاے مدت حیات نیز شامل احوال ما گردد ابواب لعن و طعن این طایفه بما کشادند فی الواقع زیاده از مدت دو سه صد سال از زمان وفات آن بزرگ گذشته مگر مردم زمانه در رد و انکار ایشان موجود اند ازین جهت انواع حسنات که سرمایۀ بقاے گردنما یه تواند بود در نامۀ اعمال او ثبت می گردانند عاقبت بخانه آن برادر بخیر باد بالنون والصاد۔

مکتوب دهم در بیان ارشاد و تلقین و فائده صحبت اولیاء الله و دیگر مضامین

جامع المعقول والمنقول عرفان پناه حقائق و معارف آگاه شیخ عبدالرسول ساکن گهپند و متع الله المسلمین بطول بقائه از درویش مجتبی معروف بجا لاهر پوری دعاے تحیۀ موصول باد اے برادر هر طالب که پیش تو آید در تربیت او تقصیر مکن باقی سعادت و شقاوت بدست توفیت بید قدرت و عنایت وابسته است پیغمبران نتوانستند که مردود ازلی را مقبول گردانند پیران کے توانند که مهجور ازلی را واصل گردانند لیکن چون کسے را که دولت قبول در ازل رفته است بصحبت من و تو ظاهر گردیدن و تو نیکنام میشویم که فلان بصحبت فلان واصل گشت و بخدا رسید و خدا را شناخت اے برادر صحبت را اثرها ست که در خلوت بیست انچه از صحبت یکساعت اولیا حاصل شود از خلوت هشتاد سال حاصل نتوان کرد من کان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف رحمت بر جانش که گفت

هرکه خواهد همنشینی با خدا	گو نشیند در حضور اولیا

شیخ عبدالله انصاری میفرماید که خداوند با دوستان خود چه فضل کرده هر که ایشان را شناخت ترا یافت و هر که ترا یافت ایشان را شناخت جاهلان بعضے از جهل گمان برند که اولیا گذشتند هیچ یکے درین زمانه نمانده است سبحان الله درین ملک مختصر هر روز هزار در هزار اولیاء الله موجود

ع هرکه همنشینی با خدا خواهد پس باید که همنشین صوفیه شود ۱۲ ع متولد دوم شعبان سنه سه صد و نود و شش و متوفی نهم ربیع الآخر سنه چهار صد و هشتاد و یک هجری مدت عمر هشتاد و پنج سال مزار در هرات ۱۲

میشوند و هر روز هزار در هزار معدوم میگردند اگر ایشان موجود نباشند در یک ساعت عالم از ظلم ظالمان
و فساد مفسدان زیر و زبر شود وقتی در بغداد فسق بسیار پیدا گشت شبلی[2] گفت حال بغداد لائق سوختن
است بجواب گفتند اگر تو نبودے الله تعالی همه بغداد را بسوختے لولا[1] الصالحون لهلک الطالحون
صاحب کشف المحجوب[3] میگوید که خداوند سبحانه تعالی امروز برهان نبوت را باقی گردانیده است و اولیا
را سبب اظهار این کرده تا پیوسته آیات حق و حجت صدق محمد صلعم ظاهر باشد و مر ایشان را والیان
عالم گردانیده از آسمان باران ببرکات اقدام ایشان آید و از زمین نباتات بصفاء احوال ایشان
روید و ایشان چهار هزار اند که مکتومان اند یکدیگر را نه شناسند و جمال حال خود ندانند و در همه حال
از خود و خلق مستور باشند و اخبار بدین وارد است و سخن اولیا برین ناطق و مرا خود اندرین معنی
بحمد الله خبر عیان گشته اے برادر اولیاء الله که بجهت خدمت متعین اند و مر یکدیگر را می شناسند و
در کارها باذن محتاج یکدیگر اند سه صد تن اند که دلهاے ایشان همچو دل آدم علیه السلام است
و هفتاد تن اند که دلهاے ایشان همچو دل نوح علیه السلام است و چهل تن اند که دلهاے ایشان
همچو دل موسے علیه السلام است و هفت تن اند که دلهاے ایشان همچو دل ابراهیم علیه السلام است
و پنج تن اند که دلهاے ایشان همچو دل جبرئیل علیه السلام است و سه تن اند که دلهاے ایشان همچو
دل میکائیل علیه السلام است و یک تن است که دل او همچو دل اسرافیل علیه السلام است و در اصطلاح
این طائفه سه صد را نقبا خوانند که ایشان نقیبان امت محمدیه علیه السلام اند و آن هفتاد را نجبا خوانند
که ایشان برگزیدگان حق اند و آن چهل را ابدال خوانند که ایشان بدل انبیا علیه السلام اند و آن
هفت را اخیار گویند که ایشان بهترین مخلوقات اند و آن پنج را عماد خوانند که ایشان ستون عالم اند
و آن سه تن را اوتاد خوانند که ایشان بجاے میخ اند در دار دنیا و آن یکے را غوث خوانند و قطب

[1] اگر نیکوکاران نبودندے بدکاران هلاک شدندے ۱۲

[2] خلیفه حضرت جنید بغدادی متولد ۲۴۷ھ و متوفی بست و هفتم ذی الحجه ۳۳۴ھ عمر هشتاد و هشت سال مزار در بغداد ۱۲

[3] صاحب کشف المحجوب شیخ علی هجویری است متوفی پانزده صفر در یکشنبه سنه چهار صد و شصت و چهار هجری مزار در لاهور ۱۲

وقطب الاقطاب چون در عالم حادثه میشود یکے ازین گروه بجهت دفع حادثه دعا میکند چون دعای
آنها مستجاب نمیشود غوث دعا میکند دعاے او مستجاب میشود بهیچ وجه رد نمیشود بدین صفت غوث
وقطب در عالم یکے میباشد وجز آن در هر شهر وقصبه ودیهه قطب میباشد که آن شهر وقصبه ودیهه
از برکت آن قطب از حوادث وآفات مصؤن میباشد. اے برادر آدمی را باید که بداند که ما را
از برائے چه آفریده وچرا در عالم آورده است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون
پس بهتر اینست که در پے معرفت شود که هیچ مرتبه بالاتر از معرفت نیست احمد بن حسین بن منصور حلاج
پدر خود را گفت که مرا وصیت کن گفت نفس خود را در شغل بدار پیش ازانکه وے ترا مشغول گرداند
احمد گفت اے پدر چیزے بفزائے گفت وقتیکه همه عالم در خدمت تو کوشند تو در چیزے کوش
که ذرهٔ ازان متوازی عمل ثقلین بود پسر گفت آن چیست گفت معرفت جانمن اگر انسان حقیقت
خود را بداند هر لمحه ولحظه جز انا الحق بر زبان نه راند که الانسان سری وانا سره سبحان الله انسان
مظهریست که ملک وفلک وهر چه هست از برائے آن آفرید چنانکه فرمود خلق لکم ما فی الارض
جمیعا ونبی را خاص گردانید چنانکه فرمود لولاک لما خلقت الافلاک وخود را از بهر آن ظاهر
ساخت چنانکه فرمود لولاک لما اظهرت الربوبیة اے برادر وحدت کشف نشود تا حجاب منی
از پیش برندارند ونقاب خودی از بصر وبصیرت بر طرف نسازند زیرا که خودی حجاب اکبر است
از بهر آن نزد بزرگان خود پرست بدتر از بت پرست است هر که از خودی بیرون آمد جمال توحید
نقد حال وے گشت رحمت بر جانش باد که گفت ؎

خودی کفر است نفی خویش کن زود	که جز حق در حقیقت نیست موجود

اے برادر در ماه جمادی الاولی تاریخ بستم خواسته بودم که اسرار الٰهی را واضح در تحریر آرم چون در
واقعه عتاب کردند دانستم که حق تعالی باظهار آن راضی نیست ؎

لے نیافریدم جن وانس را مگر تا که عبادت کنند یعنے بشناسند ۱۲ ؎ انسان راز من است ومن راز ویم ۱۲ ؎ پیدا
شود برائے شما هرچه که در زمین است همه ۱۲ ؎ اگر تو نبودے نه پیدا کردمے افلاک را ۱۲ ؎ اگر تو نه بودے نه ظاهر کردمے ربوبیت خود را ۱۲

هر کرا اسرار جان آموختند	مهر کردند و دهانش دوختند

ابراهیم بن فاتک[عه] که از اصحاب جنید شاگرد حلاج بود شبی که حلاج را بر دار کردند الله تعالی را بخواب دید گفت خداوندا این چه بود که با حسین بندهٔ خویش کردی که با هیچ بندهٔ خود نه کردی فرمود که سر خود با وی آشکارا کردم با خلق باز گفت و برا عطا میدادم رعنا گشت خلق را با خود خواند عبد الملک[عه] اسکاف که از مشائخ کرام و شاگرد حلاج بود گفت حلاج را گفتم که ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آنکه روز سه شنبه ششم روز مانده باشد از ماه ذیقعده در سنه تسع و ثلثمائة وی را به باب الطاق بغداد برند و دست و پای وی ببرند و چشم وی برکنند و نگونسار بر دار کنند و بسوزانند و خاک وی بر باد دهند عبد الملک گفت که چشم نهادم آنچه که گفته بود با وی بکردند شاهها ز طرف سلطان ابو سعید[عه] بن ابو الخیر فرموده است که حسین بن منصور حلاج در عهد وی در مشرق و مغرب کسی چون وی نبود لیکن برادر عارف کسی است که سر موی شریعت از وی فوت نشود و هرگز امری در وجود نیاید که خلاف مرضی خدا و رسول باشد دوستان خدا هر چند در عالم سکر باشند از ایشان چیزی صادر نشود که خلاف شریعت باشد چه که ایشان محفوظ اند صاحب فتوحات می گوید وقتی مرا از من بستدند روزگاری بر من گذرانیدند که نماز می گذاردم بجماعت و امام بودم و جمیع ارکان نماز چنانکه می بایست بجا می آوردم و مرا با آن هیچ شعوری نه باین معنی که می گویم مرا بعد از افاقت خبر کردند هر چه از من واقع شد چون حرکات نائم بود که از وی صادر میشود و من از آن آگاه نه دانستم که حق سبحانه وقت را بر من محفوظ داشته بود جان من بعد از کمال همه عارفان اینست که بفقراء مساکین طعام دهند و خدمت ایشان کنند که جزا این مر ایشان را کاری نمانده است می آرند که شیخ ابو العباس آملی که غوث و قطب وقت خود بود در میان جمع اگر درویشی بشب نماز افزون کردی گفتی که ای پسر تو بخسپ که این فقیر هر چه میکند برای تو میکند ای برادر

عه متوفی سنه سه صد و شصت و دو هجری ۱۲ عه متوفی بست و ششم ذیحجه روز سه شنبه سنه سه صد و پنجاه و هشت ۱۲

عه متوفی شب جمعه وقت نماز عشا چهارم شعبان سنه چهار صد و چهل هجری مدت عمر هزار ماه ۱۲

توہم از ایشان هستی پس خود را از خدمت فقرا و مساکین معاف مدار و در طعام دادن ایشان تقصیر مکن و این را بجا طرا ره مده که منکران بسیار شیخی نسبت خواهند کرد ؎

خدمتے مسکین برسائے کردگار	با قبول و رد خلقانت چه کار
گر ز وی سرا بله ترا منکر شوند	تا نه گردی که هستی کان قند

سالکے برادر بعض مردم را گمان انیست که تلقین ذکر از مبتدعات مشائخ است و نه چنان است بلکه بعضے صحابه از پیغمبر علیه السلام تلقین یافته اند و ایشان از طالبان صادق دریغ نمیداشتند چنانکه منقول است که علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه از خدمت رسول علیه السلام سوال کرد که دلّنی علی اقرب الطرق الی الله وافضلها عند الله واسهلها علی العباد پس رسول علیه السلام مربع نشست وچشم پوشید و سه بار لا اله الا الله گفت و فرمود ای علی همچنین کن و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه حسن بصری و کمیل بن زیاد را تلقین کرد تا آمّن عبدی را کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و کم با عوام نشستن باید تا با قصای مقاصد صوفیان واصل گردد که سنت الله برین جاریست چون طالب را دولت صحبت دوستان خدا دست دهد غنیمت شمرده جان و دل را فدای راه ایشان کند و در جمیع احوال موافقت ایشان کند هرچه فرمایند از ان انکار نیارد که ثمرهٔ انکار جز ندامت نخواهد بود حکایت آرند که مولانا وجیه الدین پائلی که یکے از اصحاب شیخ نظام الدین اولیا دہلوی بود همیشه روزه میداشت روزی بالا دست شیخ رکن الدین ابوالفتح رسید چون طعام حاضر شد شیخ رکن الدین پارهٔ طعام را بدست خود گرفته وجیه الدین بداد که بخور او گفت که روزه دارم و نخورد و بمنزل خود رفت شیخ فرمود که وجیه الدین استعداد کمال داشت برادرم نظام الدین بمقامش رسانید

علی ۵ راه نما مرا بقریب ترین راهها بسوی خدا و بزرگ تر نزد خدا و سهل تر بر بندگان ۱۲

حسن ۵ متولد [illegible] و متوفی غرهٔ رجب روز سه شنبه [illegible] عمر هشتاد و نه سال مزار در بصره ۱۲

کمیل ۵ متوفی ۱۰ شعبان روز دوشنبه سنه یک صد و پانزده هجری مزار در مکه ۱۲

نظام ۵ متولد بست و هفتم صفر روز چهارشنبه [illegible] و متوفی هژدهم ربیع الآخر روز چهارشنبه ۷۲۵ عمر نود و یک یا نود و چهار مزار در دهلی ۱۲

رکن ۵ متولد [illegible] و متوفی ۷ جمادی الاولی روز پنجشنبه ۷۳۵ عمر هشتاد و هشت سال مزار در ملتان ۱۲

که گذشتن ازان مقام موقوف بدین لقمه بود ابوالفتح خواست که ویرا ازان مقام ترقی شود چون کند
که بخورد چون این ماجرا مولانا شنید پشیمان شده بخدمت شیخ آمد شیخ فرمود که آن وقت گذشت
روزی آخر وقت بعد نماز عصر در باغچه نشسته بودم که سید حاتم صائم الدهر بود پهلوی ملاقات ما
آمد و مصری بسیار هم آورد و پیش من نهاد مصری بدست خود گرفته بدهن سید انداختم بخورد و هیچ عذر
نیاورد که روزه دارم وقت افطار نزدیک سید هست نسبت سادات [illegible] شیخ ما قطب العالم
شیخ عبدالقدوس قدس سره هر طالب که در خدمت ایشان میرفت میفرمودند که پیش شیخ لاهوری
رو که من پیر شده ام و شیخ جوان هست شیخ فیض الله که دادا و خادم آنحضرت بود بعد از وفات شیخ
قدس سره این درویش را نوشته بود که چون آنحضرت این فقیر را پیراهن خود مرحمت نموده بجای خود
نشاندند هرچند این فقیر لائق جاروب کشی آستانه عالیه هم نبود اما بحکم آنحضرت و اصرار جمیع بزرگان
شهر نشست باید که شما بوقت خاص از حق سبحانه دعا کنید که این فقیر را استقامت موافق مرضی حضرت
شاه جیو روزی شود چون فقیر شما را بجای شاه جیو می بیند بدین سبب چنانچه با آنحضرت گستاخی
میکرد در خدمت شما کرده شد و قصد آمدن این طرف بخواهند کرد که آنحضرت شما را وصیت باین
کرده بودند برای تسلی مایان توجه باطن شما کافی است و هیچ گاهی نبود که آنحضرت از شما غافل
بوده باشند هر وقت که این فقیر میرفت احوال شما می پرسیدند الله تعالی استقامت روزی کناد
ای برادر هر کرا مهمی پیش آید چه دینی و چه دنیوی باید که از فراغ فرض فجر درود بخواند هر قدر که تواند
هفت بار شجرهٔ بزرگان را باعتقاد و اخلاص و عجز و نیاز چهل روز بی ناغه بخواند ابتدا از شیخ
کرده سر برهنه ساخته و بطریق سجده سر بزمین انداخته نام هر یکی ازین بزرگان بگیرد و بگوید که الهی
بحرمت ایشان کار و مهم این عاجز و بیچاره را بانصرام رسان. شجره. الهی بحرمت شاه عبدالقدوس
قلندر جونپوری قدس سره الهی بحرمت شاه عبدالسلام جونپوری قدس سره الهی بحرمت

عـه متولد ۹۴۲ھ ومتوفی ۱۰۳۱ھ دوازده شوال روز یکشنبه عمر [illegible] سال مزار در جونپور قریب [illegible]

عـه متولد ۸۹۰ھ ومتوفی پانزده ذیقعده روز دوشنبه ۹۴۵ھ عمر [illegible] پانزده سال مزار در جونپور

شاه عبدالسلام[سلام] جونپوری قدس سره الٰهی بحرمت شاه محمد قطب[قطب] جونپوری قدس سره الٰهی بحرمت شاه
قطب الدین[قطب] سرانداز غوثی قدس سره الٰهی بحرمت شاه نجم الدین[نجم] قلندر قدس سره الٰهی بحرمت حضرت
میر سید خضر[للہ] رومی قدس سره الٰهی بحرمت شیخ عبدالعزیز[عزیز] مکی علمدار محمد مصطفےٰ صلعم جانمن اگر کسے خواهد که
کار دین بکند پیر و مرشد را طلب کند که کسے خود را خود راست کردن نتواند ورنه راه را گم کند و در
بادیهٔ هلاکت افتد و دین را برباد دهد چنانچه بزرگے میفرماید ؎

	پیر باید راه را تنها مرد	وز همه عمیان درین صحرا مرد	
	پیر مالا به براه آرد ترا	وز همه کاری پناه آید ترا	
	هرکه شد در ظل صاحب دولتے	نبودش در راه هرگز خجلتے	

پیر را باید که اول مرید را توبه کناند بعده راه دین بنماید و توبه بر سه نوع است اصح و صحیح و فاسد
اصح توبهٔ نصوح است و صحیح آنکه گناه کند و پیوسته از ترس خدا تعالیٰ توبه کند اگر باز در گناه افتد و توبه
فاسد آنکه از زبان توبه کند و لذت معصیت در خاطر باشد مرید حقیقی آنست که قولاً و فعلاً و قلبیاً و قالبیاً
متابعت پیر کند و مرید مجازی یعنی رسمی آنست که متابعت پیر کند قولاً و فعلاً اگرچه قلبیاً و قالبیاً از
دست نے نیاید جانمن پیر شرط این راه هست که این راه بے رهبرے بسر نتواند برد که این بادیه
پرخار بس پر آفت و خطر است رحمت بر جانش باد که گفت ؎

	پیر را بگزین که بے پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف و خطر	

طالب را باید که بهر کس رو نیارد و بهر دست دست ندهد که بسا کس درین عالم در ظاهر با پیدا اند و در
باطن پلید چنانچه مولوی معنوی قدس سره می فرماید ؎

سلام؎ متولد سنه [illegible] و متوفی ۸ ذیقعده سنه ۹۳[illegible]ھ عمر نود سال مزار در جونپور ۱۲
قطب؎ متولد سنه [illegible] و متوفی بست و پنجم شعبان سنه ۱۲۵[illegible]ھ عمر یک صد و چهل و نه سال مزار در جونپور ۱۲
قطب؎ متولد سنه [illegible] و متوفی بستم ذی حجه روز چهارشنبه سنه [illegible]ھ عمر دو صد سال مزار در مانڈو ملک مالوه ۱۲
للہ؎ متولد آغاز صدی پنجم و متوفی هژده رجب سنه ۵[illegible]ھ عمر سه صد و پنجاه سال مزار در دهلی ۱۲
نجم؎ متوفی دوازدهم ذی حجه عمر شش صد سال مزار ایشان در پاک پٹن است ۱۲

چون بسی ابلیس آدم روی هست	پس بهر دستی نشاید داد دست
دست ناقص دست شیطانست و دیو	زانکه اندر دام تکلیفست و ریو
گر ترا عقلست و هوشی در نهان	کامل العقلی بجو اندر جهان

و مرید را باید که هرچه از زبان پیر شنود آنرا یاد دارد و بنویسد چندان ثواب یابد که در حساب نیاید و ثواب آن در دار آخرت ظاهر شود شیخ نظام الدین دهلوی قدس سره از پیر خود نقل کرده است که میفرمود زهی سعادت آن مرید که هرچه از پیر بشنود بهوش و گوش او بدان متعلق شود ای برادر صوفیان بعد از تلقین ذکر مرید را خرقه می پوشانند که مرید همیشه در حمایت آن خرقه میباشد پیغمبر ما را در شب معراج خرقه مرحمت کردند آنرا خرقه فقر گویند بعده سوال و جواب آنرا تعلیم کردند که هرکه از یاران تو این جواب گوید خرقه را بوی مرحمت کنی مصطفی صلعم اول از امیر المومنین ابی بکر رضی الله عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت صدق و صفا ورزم بعده از امیر المومنین عمر رضی الله عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت عدل و انصاف ورزم بعده از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت سخا و عطا ورزم بعده از امیر المومنین علی کرم الله وجهه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت بدین عیب پوش خلق باشم آن سرور آن خرقه از بدن مبارک برکشید و بعلی کرم الله وجهه بخشید و فرمود که مرا حکم بود که هرکه این جواب بگوید خرقه بوی مرحمت بکن حاکمین چنین گفته اند که باقیها اندرا نرا تقلید شده بخوان که العلم حسن و الجهل قبیح و هر طالب که پیش تو آید تعلیم زیاده کن اگر علم زیاده داشته باشد و گرنه رسائل ضروری بیاموز تا که از جهل بیرون آید زیرا که درویش جاهل را مسخره شیطان گفته اند می آرند که میان دانشمند و درویش جاهل مودت بسیار بود دیگر زمان جدا نمی شدند وقتی دانشمند را کاری پیش آمد که بملازمت بادشاه رفت بعد از مدتی دانشمند بخانه آمد درویش را طلب کرد گفتند در صحرا عزلت گرفته است خلق بسیار بروی رجوع آورده اند و میگوید که بمن جبرئیل علیه السلام می آید دانشمند با خود گفت که درویش

یعنی علم بهتر است و نادانی بدتر ۱۲

جاهل است شیطان او را از راه برده باشد دانشمند بر درویش رفت و پرسید چه حال داری گفت خدا تعالی از فضل خویش جبرئیل علیه السلام را بر من فرستاد که درویش را بگو که بعبادت بسیار و مجاهده بیشمار مرا خوشنود ساختی اکنون رنج را بگذار و از عبادت دست بدار که نماز و روزه و تکالیف دیگر از تو ساقط گردانیدم وقت اشتها طعام هر روزه از بهشت بتو خواهد رسید چون آن دانشمند این را بشنید گفت امروز من نزد تو یکجا باشم و احوال معاینه کنم چون وقت طعام رسید شیطان مع طبق پر در درویش آمد از هیبت دانشمند که بذکر خدا مشغول بود اندرون آمدن نتوانست چون دانشمند ساکت شد شیطان بتعظیم تمام مع طبق در آمد باز دانشمند بذکر و فکر مشغول گشت از برکت ذکر الله طبق از دست وی افتاد سفالینه بود که در نظر جاهل طعام می‌نمود و شیطان غائب گشت. ای برادر اگر کسی خواهد که عمر خود را بعبادت صرف کند گو صحبت دوستان خدا که مرد کاملی اختیار کند یک ساعت صحبت مردان شرف دارد از عبادت هفتاد ساله آنچه از صحبت یک ساعت ایشان حاصل شود از عبادت و ریاضت و مجاهده هفتاد ساله حاصل نتوان کرد حکایت آورده‌اند که شیخ نظام الدین اولیا دهلوی قدس سره وقتی بر حوض شمسی گذشت اتفاقاً حسن شاعر بر کناره حوض مع یاران شراب میخورد ناگاه نظر حسن بر شیخ افتاد و صحبت قدیم یاد آمد گفت ه

سالها باشد که ما هم صحبتیم	گر ز صحبتها اثر باشد کجاست
زهد تان این فسق از ما کم نکرد	فسق ما محکم تر از زهد شما ست

چون شیخ این ابیات شنید فرمود در صحبت اثرهاست این سخن در دل حسن چنان اثر کرده که بیخود شده در پای شیخ افتاده توبه کرد و خدمت را لازم گرفت تا که منظور نظر ایشان گردید بدانکه اکثر اهل فضل و صاحب طبیعت از کتب محققان علم حقائق اخذ میکنند از بهر نفس و هوای خویش هر کس بیان میکنند و جز خود در عالم محقق دیگری نمیدانند و حسد و بغض و کینه و نفاق و غیبت و شکایت را از ارکان علم معرفت تصور کرده پیش میگیرند و هر که را از اهل عبادت و ریاضت و مجاهده و ذکر و فکر

ه متوفی سنه هفت صد و سی و شش هجری مزار در دیوگیر ۱۱

وتلاوت قرآن مجید اولیا راست بهایت ناقص میدانند و میگویند که از معرفت خبر ندارند هرزه گو
و یاوه گو و بدگو و بدخو با عارفان خوانند سبحان الله عجب روزگاریست ابوالحسن بوشنجی از مشائخ کبار
بود از وے پرسیدند که تصوف چیست گفت اسم لا حقیقة وقد کان قبله حقیقة ولا اسم
یعنی تصوف اکنون وجود ندارد و دیگر لفظی و نامی از ین وجود مید انست حقیقی ای برادر درین وقت
اکثر اهل فضل طالب اصطلاحات صوفیه از بهر مجلس اغنیا میشوند که باین وسیله در مجلس ایشان جاے
یابند و ایشانرا مسخر و دیگر دانند روزے این درویش سیر کنان بقصبه گذشت طالب علمے بصحبت ملاقات
آمده و طعام تیار کنانید و گفت که طعام را برائے شما تیار کنانیده ام که بدین سبب در منزل من تشریف
آرند و از معارف سخنان مرا بیاموزند که دنیاداران از شنیدن سخنان حقائق و معارف خوش میشوند
چون طالب علم بدین نیت طعام پخته بود نه رفتم و نه خوردم ابوبکر وراق فرموده عارف نبود آنکه علم
معرفت گرد پیش ابناے دنیا ای برادر انسان چنان جوهر قابل است که هر چه رو آرد همان میشود
بل زود ترقی کند چنانچه اگر بخباثت و شقاوت رو آرد از ابلیس ترقی کند و اگر بعبادت و طاعت
رو آرد از جبرئیل بگذرد که ملک بدان پاکی محتاج دعاے بشر میشود چنانکه روزے مسافرے
از راه دور بخدمت خواجه عبد الخالق غجدوانی آمده بود ناگاه جوانے خوبصورت نزدیک خواجه آمده و
التماس دعا کرد خواجه دعا فرمود آن جوان بامید رسید آن مسافر پرسید که این جوان چه کس بود خواجه
فرمود که ملک بود که مقام وے در آسمان چهارم بود بسبب تقصیرے از مقام خود در افتاد بآسمان دنیا
آمده از فرشتگان آنجا پرسید که چه کار کنم تا حقتعالی مرا بهمان مقام رساند فرشتگان وے را اینجا نشان
دادند آمده درخواست دعا کرد دعا کردیم قبول شد و بمقام خود رسید حالا انسان شدن محال است
درین هزاران یک انسان میشود اگر دریا سیاهی و هفت طبق زمین و آسمان کاغذ و اشجار قلم
شوند حقیقت انسان در تحریر نتوان آورد که الانسان سری و انا سره ای برادر دوستان حق را
(انسان راز من است و من راز او یم ۱۲)

۱ متوفی چهاردهم شوال روز پنجشنبه سنه سه صد و پنجاه هجری ۱۲ ۲ متوفی سنه دو صد و چهل و شش هجری ۱۲

۳ متوفی دوازدهم ربیع الاول روز دوشنبه سنه ... مزار در غجدوان ۱۲

از زبان خلق خلاص نبود و مدح و ذم از غلبه محبت و عشق در نظر ایشان یکی بنماید تو نیز از خدا
خواه که حق تعالی ترا باین مرتبه رساند روزی شخصی بمن نوشت که فلان شیخ در مذمت تو بود
که من رسیدم حضور من چیزی نا ملائم گفتن گرفت که نباید و نه شاید در جواب او نوشتم که دست
سعادت این درویش مردم صلحا بدین سبب یاد میکنند و نام مرا بر زبان میرانند صاحب فتوحات
میگوید که ابواسحاق بن طریف قدس سره که از بزرگترین مشائخ است میگفت کسانیکه مرا میشناسند
همه اولیاء الله اند گفتند چرا گفت زیرا که هر یکی از ایشان از دو حال بیرون نیستند یا در حق من گمان
نیک میدارند یا نه اگر مرا بخیر یاد میکنند مرا صفت می کنند مگر آنچه صفت او شان شده است اگر
خود موصوف بآن صفت نبودندی مرا موصوف نکردندی پس نزد من از اولیاء الله اند و اگر
در حق من بد میگویند صاحب فراست و کشف اند که خدای تعالی بر حال من او شانرا مطلع کرده
پس اینها هم اولیاء الله اند ای برادر اگر کسی هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله بگوید و ثواب
نیست معبود مگر الله
آنرا بمیت بخشد اگر میت اهل عذاب باشد نجات یابد و اگر از اهل نجات باشد درجات یابد شیخ
ابوالربیع مالقی که از کاملان وقت خود بود گفت که من هفتاد هزار بار کلمه خوانده بودم لیکن بنام کسی
معین نکرده بودم روزی بر مائده طعام حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف
بود چون دست بطعام برد آن کودک بگریست گفتند چرا گریستی گفت اینک دوزخ مشاهده میکنم
و مادر خود را در وی بعذاب می بینم شیخ ابوالربیع گفت در باطن با خود گفتم خداوندا تو میدانی
که هفتاد هزار کلمه را بجهت آزادی مادر این کودک از دوزخ معین کردم چون این نیت در باطن
خود تمام کردم آن کودک بخندید گفت مادر خود را از آتش دوزخ خلاص یافته می بینم الحمد لله
پس بطعام خوردن مشغول شد شیخ ابوالربیع میگوید که مرا صحت خبر نبوی علیه السلام در باب ثواب
کلمه بکشف کودک و صحت کشف کودک بخبر نبوی صلعم معلوم شد جان من چون براجگیر بروی و آنجا
چند روز گذرانی باید که یکدو بار بزیارت مخدوم العالم بندگی اخی جمشید قدس سره خود را برسانی

۱ از مشائخ حضرت شیخ اکبر ابن عربی است ۱۲ — ۲ از مریدان ابوالعباس بن عریف است ۱۲

و در روضهٔ منوره ایشان مشغول شوی که در روضهٔ اولیا فوائد بسیار است آری درویش را قطب العالم
شیخ عبدالقدوس قدس سره بجاروب‌کشی آستانهٔ عالیهٔ شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانباز قلندر
نور الله مرقده فرموده بودند و نیز گفته فرستادند که مجتبی نزدیک آستانهٔ ایشان باشد که در روز
دو مرتبه بزیارت ایشان رسد بحکم شیخ قبل ازین اکثر اوقات بزیارت میرفتم و مراقبه میکردم
و ذوق می یافتم درویشی از شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره پرسید که چون این بدن را
در خاک ادراک نیست پس چه احتیاج است بسر خاک رفتن و فائده چیست در هر مقامی که
توجه کنند روح آن بزرگ متوجه خواهد شد شیخ فرمود فائده بسیار است یکی آنکه چون بزیارت
کسی میرود چندانکه میرود توجه او زیاده میشود چون بر سر خاک میرسد و بحس مشاهده میکند خاک
او را حس او نیز مشغول او شود و بکلی متوجه میشود و دیگر آنکه هرچند که ارواح را حجاب نیست
اما در بدنیکه هفتاد سال صحبت با وی داشته باشد آنجا باشد یا آن موضع نظر و تعلق او بیشتر بود
از مواضع دیگر پس حکایت کرد که یک نوبت در خلوت جنید قدس سره بودم و از خلوت وی
ذوق تمام میرسید بسبب جنید که دران خلوت کرده بود چون بیرون آمدم و بر سر خاک وی
رفتم آنجا ذوق نیافتم این معنی را بخدمت شیخ قدس سره گفتم فرمود که آن ذوق بسبب جنید یافتی
یا نه گفتم بلی گفت در بنا بنگر او بعمر خود چند نوبت بوده باشد ذوقی حاصل شود در بدنی که
دائما با او صحبت داشته بود اولی باشد که ذوق بیشتر حاصل شود اما شاید که بسبب مشغولی حس
بر سر خاک [illegible] توجه تقصیری افتاده باشد و فوائد زیارت بسیار است کسی اینجا توجه کند بروحانیت
مصطفی علیه السلام فائده یابد اما اگر بمدینه رود در روحانیت آنحضرت صلعم از رفتن او در رنج راه
او با خبر باشد چون آنجا رسد بحس ببیند روضهٔ پاک آنحضرت صلعم را و بکلی متوجه شود فائده آنرا
با فائده این چه نسبت و اهل مشاهده را این معنی تحقیق باشد سلطان برادر منتهی را هیچ چیز زبان

عــه متولد سنه هشتصد و شصت و یک و متوفی دوازده ذیحجه سنه نهصد و هفتاد و شش عمر یکصد و پانزده
سال مزار در لاهور پور ۱۲

نذارد چه ملک و چه زن و چه فرزند چنانچه بزرگی میفرماید ؎

چیست دنیا از خدا غافل شدن	نے قماش و نقره و فرزند و زن

و مبتدی را طعام لذیذ و آب سرد زیان دارد تا بملک و مال و فرزند چه رسد حتی آورده اند که مریدی مبتدی را در سفر همراهی شیخ اتفاق شد هر دو بجای رسیدند که وادی پرخطر پیدا شد مرید چون زر پنهان داشت از شیخ پرسید که بکدام راه رویم شیخ فرمود زر را بینداز و از هر راه که خواهی برو خوش گفت آنکه گفت ؎

حب دنیا ذوق ایمانت برد	آرزوی آن ز تو جانت برد
چیست دنیا آشیان حرص و آز	ماند از فرعون و از نمرود باز
تا نگردانی ز ملک و مال روی	یک نفس ننمایدت این حال روی
روی یکساعت بگردان از همه	تا شوی فارغ چو مردان از همه

جانمن از صاحب دیده هر چه بینی انکار نیاری هر چند خلاف در نظر نماید بعضی از ایشان از خلق می گریزند و بعضی می آویزند و بعضی شب و روز در گفتگو میباشند و بعضی خاموش و بعضی در شب خواب هم کنند و بعضی همه شب بیدار میباشند و بعضی از خلق چیزی میگیرند و بعضی نمی گیرند و بعضی دریوزه میکنند و بعضی نمی کنند و بعضی بر معلوم نشسته اند و بعضی بر توکل غرضکه هر چه از صاحبدلان آید راست و درست است و هر که از ایشان نباشد بصورت و لباس خود را نمودار میکند هر چه کند بد و وبال است تا کسی را بینائی کمال نباشد که عارف را از ناقص جدا تواند کرد از خدمت ایشان روی نگرداند شاید که از ایشان کسی عارف و صاحبدل باشد و هر کرا بینائی کمال باشد تواند که عارف را از ناقص جدا کند آنکس را میرسد هر چه داند بکند که او دیده کار خواهد کرد و نقل است که شیخ الاسلام شیخ عبدالرحمن جاما ز لاهرپوری در آستانه عالی خود با مریدان نشسته بود که درویشی عریان رسید و رو بخانقاه نهاد شیخ فرمود که وی را بیرون کنند مریدان بیرون کردند آما بانکار تمام که این درویش مسکین و غریب و نامراد می نماید

وشیخ از خانقاه بیرون میکنند آن درویش از انجا رفت و در خانقاه شخصے دیگر فرود آمده شکایت کرد چون آن شخص در خدمت شیخ قدس سره اخلاص میداشت بسبب شکایت درویش را خوش ساخت و بتواضع و مدارات پیش آمد درویش شب بعزت گذرانید چون صبح شد با صد جوش و خروش و حیله و مکر فریاد برآورد که اے مسلمانان گواه باشید که این صاحب خانقاه اشرفی از ما دزدیده است و بخانه برده ما را خراب کرد و تاراج ساخته است و نزدیک بود که این قصه را پیش حاکم برد که صاحب خانقاه عزیزے را بخدمت شیخ فرستاد که ماجرا را بعرض رسانند پیش از رسیدن آن شخص شیخ قدس سره بمریدان فرمودند درویش عریان که بوقت شام اینجا آمده بود دیرا بیرون کردیم در خانقاه فلان شخص است آنرا بتهمت دزدی گرفتار ساخته نزدیک است که بحاکم برد بروید و صلح کنانید مریدان رفتند و آن شخص را از راه گردانیده همراه بردند که شیخ ما را در پے این مهم فرستاده است سے برادر لازم است که اولیا را اولیا را بشناسند اگر نشناسند چه باک خضر علیه السلام که نقیب اولیا است همه را نمی تواند شناخت او نقیب اولیا عاشقان است نه معشوقان و معشوقان را بجز حق سبحانه دیگر ندانند و نه شناسند اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری در باب ایشان است قطب العالم شیخ عبدالقدوس نور الله مرقده از ایشان بودند ابراهیم خواص قدس سره فرمودند که در بغداد بودم بر کنارهٔ دجله وضوئی ساختم کسے را دیدم که از انجانب دجله بر روے آب می آمد روے بر زمین نهادم و گفتم بعزت و جلال تو که روے برندارم تا این مرد را ندانم ابراهیم بن عیسیٰ را دیدم که بیامد و مرا بجنبانید و گفت هرگاه که خواهی که کسے را از اولیا حق بشناسی این بگوے هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شئ علیم حمد مر خدا را که این ضعیف و نحیف را باحوال اکثر اولیا خویش اطلاع داد و حقیقت

ــــــــــــ

سله دوستان من زیر قبائے من اند کسے نشناسد آنرا کسے جز من ۱۲ سله همون اول و آخر و ظاهر و باطن و همون هر چیز دانا است ۱۲

سله متوفی سنه دو صد و نود و یک هجری مزار زیر حصار ترک در صفاهان ۱۲

سله صاحب حضرت معروف کرخی متوفی سنه دو صد و چهل و هفت هجری مزار در اصفهان ۱۲

ایشان کشف گردانید و بمقام ایشان رسانید الله تعالے آن برادر و جمیع طالبان را بر جاده شریعت استقامت کرامت کناد. فقط

مکتوب سیوم در بیان فریفته و مغرور شدن بعض طالبان بکمالات غیر و نرسیدن بمعرفت حق که مراد اصلی و علت غائی سلوک است

بحر الحقائق والمعارف معدن شریعت نبوی متابع سنت مصطفوی شیخ عبد الرسول محمد دی سلمه الله تعالی من الآفات. از درویش مجتبے بن مصطفے معروض بجا دعاے تحیت موصول باد جانم از برادران بعضے از غیب چیزهاے عجائب و غرائب دیده فریفته شدند و مقام کردند و ازان نگذشتند و بعضے در عالم ارواح افتاده و ازان نگذشتند و بعضے از هر ذره ذکر بلغات مختلفه شنیدند و آنرا مقصود اصلی پنداشته مقام کردند و بعضے از درختان و گیاه ها شنیدند که من فلان علت را نفع میرسانم و فلان ضرر را دفع میگردانم و از من طلا و نقره میشود آنرا کمال دانسته و خود را کامل شمرده مقام کردند و بعضے در تصور اسمار الٰهی چنان مستغرق شدند و لذت گرفتند که ازان گذشتن نتوانستند که بمسمے رسند ۵

اسم خواندی رو مسمی را بجو — مه ببالا دان نه اندر آبجو

و بعضے باطلاع دل بر حقیقت مردم شاد شدند از غرور در جامه نگنجیدند و خود را جنید و بایزید وقت فهمیده مقام کردند و ازان نگذشتند که بخدا رسند و خدا را شناسند که از بهر آن حق سبحانه ایشانرا آفریده است چنانکه فرمود وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی اطلاع بر دلها کافران را نیز میشود و این ثمره ریاضت است چون آئینه دل از ریاضت صاف شد هرچه در دلهاے مردم است بر آئینه دل آن هویدا میگردد و برزے پاسے بمن گفت که در جونپور درویشے از هندوان بود و چون تعریف وے شنیده بودم رفتم هر خطره و خیال که

۵ نیافریدم جن وانس را مگر اینکه عبادت کنند ۱۲

دردلم سرزد فوراً گفت حیران شدم بخاطر رسید که اینچنین مرد اگر مسلمان شود بهتر است گفت که مسلمان خواهم شد بایشان اینچنین چیزها طالبان و سالکان را از مقصود اصلی بازمی دارند نباید که باین چیزها فریفته شود و دل به بندد و هیچ شما طالب حق بلند همت باید که این چنین چیزها را پشت پا زده بمقصود اصلی بهره مند شود و عاقبت شما ختم بخیر باد۔

مکتوب چهارم در باب اخفاے راز از نامحرمان

مکتوب مرغوب محبت اسلوب معدن الحقائق والمعارف اخوی شیخ عبد الرسول سلمه الله تعالیٰ من الآفات در عین نگرانی رسید بمطالعه آن مسرور گردید آزردشی محتبلے معروف بجالاہوری دعاے مشتاقانه موصول باد اے برادر ذوالنون گفت که سه سفر کردیم و سه علم آوردیم در سفر اول علمے که خاص و عام پذیرفت و از سفر دوم علمے که خاص پذیرفتند نه عام و از سفر سوم علمے که نه خاص پذیرفت نه عام فبقیت[1] طریدا وحیدا شیخ الاسلام گفت که اول علم توبه بود که آنرا خاص و عام قبول کردند دوم علم توکل بود و معامله محبت که خاص قبول کردند نه عام سوم علم حقیقت بود که نه بطاقت علم و عقل بود خلق دریافتند و یا مهجور کردند و نه برده بانکار برخواستند تا آنگاه که از دنیا برفت معلوم آن برادر باد که علم حقیقت با هرکس گفتن روا نیست جز به اهل اگر با نااهل گوید و یا بکفر و زندقه نسبت کنند اے برادر در مکتوب بود که بعد عرس مخدوم العالم روانه بلاهرپور شود و شما را هیچ احتیاج نمانده که تشریف بیارند بحکم المرء[2] مع من احب من و شما یکجا ایم اما خوشنودی من و مفتی زمانه قاضی جیه چنانست که کتب چند که باقی مانده اند برای نفع دیگران مقید شده بخوانند و این فقیر همیشه قصد داشت که بزیارت مخدوم العالم شیخ اخی جمشید قدس سره برسد چون موقوف به وقت است

---

[1] پس باقی ماندم تنها و بے مرید ۱۲ [2] مرد همراه کسے است که دوست میدارد ویرا ۱۲

[3] متوفی سنه دو صد و بست و چهار و نزد بعضے دو صد و چهل و چهار ۱۲

قصد ما ہیچ است عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد۔

مکتوب پنجم در باب مقید بودن بشرع و معترف عجز و قصور ماندن خود در عباد و معرفت

مکتوب مرغوب اخوی حقائق و معارف آگاہ شیخ عبد الرسول متع اللہ المسلمین بطول بقائہ رسید بمطالعہ آن خورسند گردید الحمد للہ کہ این طرف خیر است و خیریت ایشان ہمہ مطلوب تا ادراک ملاقات صوری بخط و کتابت مسرور میکردہ باشند اے برادر صدیق کسے است کہ سرمو از متابعت آن سرور صلعم تخلف نورزد ہر کہ متابع تر مرتبہ او عالی تر و ہر چند کہ زاہد و متقی باشد تا کہ بخود است از خدا دور است و از لذت عبادت محروم و از دانستن شریعت معذور ہر کہ بحقیقت رسید شریعت را عین حقیقت دانست این معنی بقیل و قال نتوان یافت و این حقیقت را بگفتگو نتوان شناخت مگر بکشف و این محض فضل حق سبحانہ است بہر کہ خواست کشف گردانید و بہر کہ خواہد کشف گرداند و علامت دانستن شریعت عین حقیقت بکشف اینست کہ لمحہ و لحظہ از ریاضت و عبادت و مجاہدہ خالی نباشد و عمداً سرمو از شریعت تجاوز نکند و عمر عزیز در عبادت و عبودیت صرف کند کہ مرضی و سنت رسول است و ہر درویش کہ دعوے معرفت کند و از معانی مذکور خالی باشد محض مدعی و کذاب است اے برادر ہر کرا معرفت بیشتر عجز و نیاز افزون تر است کہ آن سرور انبیا علیہ السلام باآن کمال و جمال کہ ہیچ ملک مقرب و نبی مرسل را نبود بعد از فرائض بعجز و نیاز گفتی کہ ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک[1] اے ہیچکس را بکمال کنہ ایزد بیچون راہ نہ و ہیچ یکے از حقیقت وے آگاہ نہ ہر کہ شناخت مجمل نہ مفصل خوش گفت آنکہ گفت ہے

	سوے کنہش ہیچکس را راہ نیست		ذرہ از ذرہ آگاہ نیست	

[1] نہ عبادت کردیم ترا حق عبادت تو و نہ شناختیم ترا حق شناخت تو ۱۲

آگه انداز روے این دریا بیے — لیکه آگه نیست از قعرش کسے

جانمن خود شناسی خداشناسی است من عرف نفسه فقد عرف ربه خوش گفت آنکه گفت

انچه دانی انچه گوئی آن توئی — خویش را بشناس صد چندان توئی
گر تو هستی مرد کلی کل ببین — کل طلب کل باش کل شو کل گزین

اے برادر مقصود و مطلوب جملہ سالکان و طالبان معرفت خداوند عزوجل است چون این حاصل شد کشف و کرامت و مواجید اگر ظاهر نشود گو مباش خدا را بشناس کشف و کرامات چه احتیاج که خود وے عین کرامات است بلکه به از کرامات الله تعالی آن برادر را بر جادهٔ شریعت استقامت کرامت کناد هیچ مرتبه بالاتر از ین نیست که متابعت حبیب حق میسر آید جانمن آخر شب اذکار میکرده باش و از ان مترس که ریا و سمعه نسبت خواهند کرد ع

خدمتے میکن براے کردگار — با قبول و رد خلقانت چه کار
گر دو سه ابله ترا منکر شوند — تلخ کے گردی چو هستی کان قند
پیر و پیغمبر استی ره سپر — طعنهٔ خلقان همین با وے شمر
آن خداوندان که لفظے گفته اند — گوش بر بانگ سگان کے برده اند
بانگ سگ هرگز رسد در گوش ماه — خاصه ماهی کو بود خاص اله

اے برادر اگر کسے گوید که من در واقعه چنین و چنان دیده ام و مرا چنین حکم شد اگر زود مزد آن حاصل شود بدانکه عطا است و رنه خیال بود که و برا فرود آرشده است عاقبت و خاتمت بخیر باد

مکتوب ششم در باب حقائق و اقسام توحید و دیگر معارف و نصائح در باب سلوک

اخوی حقائق و معارف آگاه سلطان العاشقین شیخ عبد الرسول راحق تعالے از تلونات تا سفات مصئون داشته حقیقت مبدا کشف گردانا د آن برادر قول سید الطائفه اللہ علیه

سله هر که شناخت نفس خود را پس شناخت پروردگار خود را ۱۲

تا یکه التوحید یضمحل فیه الرسوم ویندرج فیه العلوم ویکون الله کما لم یزل
تا کر سالک بکشف مبدار نداند مقلد است نه موحد سلے برادر کسیکه بمطالعه کتب محققان خود را محقق
داند محقق نیست مقلد است نه موحد و در توحید رسمی افتاده نه در توحید علمی تا بحالی چه رسد
برادر من عارف هرگز محتاج دلیل نباشد اگرچه برای فهمانیدن دیگران که در توحید علمی افتاده اند
ومحتاج دلیل گشته اند واز معارف عارفان صاحب کشف محروم شده اند سه

پای استدلالیان چوبین بود	پای چوبین سخت بی تمکین بود

درمعرفت توحید علمی هم نادرست تا بتوحید حالی چه رسد اکثر مردم بظن توحید علمی بلکه توحید حالی در
توحید رسمی افتاده اند وگمان برده که بکمال رسیده اند وشهد مشاهده چشیده اند پس میباید که آن برادر
معارف عارفان بکشف شده و نه بمطالعه فصوص و فتوحات هرچه بمطالعه کتب محققان معلوم گردد محض
خیال است نه کشف بعضی مردم که از راه باطن خبر ندارند این را کشف دانسته اند ونداسته اند که
کشف اولیا رنا دارد عارفان صاحب اسرار دیگر است که بعد ریاضت شاقه بتوجهات مرشدان
در ایشان ظاهر گشته که بدان نور کشف حقائق اشیا کما هی بر ایشان ظاهر شده در ثنینیت اصلا در
بصیرت نمانده اے برادر عارفان که بمبدا رسیده اند ودران دریا مستغرق شده اند ومحو شده از
اشیا گذشته اند وبے نام ونشان شده اند چون باخود آمده اند ازان بے نشان نشان یافته
ونصوص وفتوحات را حال خود دانسته اند وزبان خود فهمیده اند پس اے برادر ماهیت عالم بر
صاحب کشف مخفی نخواهد بود خاتمه وعاقبت بخیر باد۔

مکتوب مقتم دربابآنکه اولیاء الله اکثر هر دم زمانه میگویند وهیچ کس از زبان خلق محفوظ نمانده است

الله تعالے حقائق ومعارف آگاه شیخ عبدالرسول را سلامت داراے برادر شاه قلندر

سلہ در توحید چو مرده میشوند رسوم وداخل میشوند دران علوم ومیماند الله تعالے چنانکه بود از همیشه ۱۲

بجز رسیدن پرسیدند که بعضے مردم میان محمد یوسف راچنان وچنین میگویند راست است یا دروغ گفتم از زبان کسے این سخن نشنیده ام وهرگز پیش من هیچکس چنین نگفته مگر از شما می شنوم شما قلندر حیران شدند که همچنین مردم مفتری وبیاوه گو در عالم موجود هستند که در حق پاکی وصافی وخداشناسی افترا وبهتان میکنند ای برادر شما میدانید که هیچکس از ام المؤمنین عائشهؓ بهتر نیست در حق او منافقان چه بهتان عظیم کرده اند وچیزها گفته اند که نباید ونشاید اگر بر من و تو و بر میان یوسف کسے بهتان کند چه باک ست ای برادر درویشی را از حسد حاسدان واز نفاق منافقان گریز نگویند تا کسے بزرگ نشود هیچکس حسد بروے نکند تا که در خانه متاع نباشد دزد نیاید چون در خانه متاع شد از هر طرف دزدان پیدا شدند خواه متاع بدست آید یا نه البته دزدان قصد میکنند همچنین چون کسے صاحب نعمت شد از هر طرف حاسدان ومنکران پیدا آیندی باید که درویش شکر گوید محسود شدن کارے بزرگ ست چنانچه آن سرور صلعم فرموده اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا[۱] خوش می فرماید مولوی معنوی ؎

خود حسد نقصان وعیبے دیگر است — بلکه از جمله بدیها بدتر است
آن ابوجهل از محمد ننگ داشت — از حسد خود را ببالا میفراشت
بوالحکم نامش بده بوجهل شد — اے بسے اهل حسد نااهل شد

مکتوب هشتم درباب اظهار اسرار الٰهی که بر خود وارد میشوند بمقتضائے آیه کریمه

از درویش مجتبیٰ معروف بجالاهر پوری بخدمت حقائق ومعارف آگاه شیخ عبدالرسول دعائے مشتاقانه موصول باد بر ضمیر آن معارف آگاه هویدا باد که چندان اسرار الٰهی برین فقیر ظاهر شده اند ومیشوند که در عالم گوش نیست که آنرا بشنود وطاقت شنیدن آن دارد ع
باکه گویم درجهان یک گوش نیست ـ ای برادر عالمان بسیار وعاقلان بسیار وزاهدان بسیار

[۱] اللهم یارب بکن مرا محسود کرده شده ونه کن مرا حاسد کننده ۱۲

وعابدان بسیار وعاشقان ومعشوقان بسیار وصاحب کرامات بسیار اما عارف اسرار نادر است
نادر است نادر است الله تعالی آن برادر را بدین درجه رساند که کلام محققان را کلام خود دانند
ای برادر این فقیر هرچه نوشته بحکم آیه کریمه واما بنعمة ربک فحدث[1] نوشته دیگر آنکه اشتیاق
ملاقات بسیار است الله تعالی بوجه احسن میسر آرد آن برادر را می باید که سعی بلیغ کنند که زود
از تحصیل علم فارغ شوند عاقبت بخیر باد۔

مکتوب نهم در بیان آنکه هرکسے را با حق صالی است بقدر قابلیت خود

اخوی اعزی بحر الحقائق شیخ عبد الرسول گهندوی بمرضیات ایزدی بوده خوش وقت
باشند از درویش محتبی عرف مجالاهرپوری بیتے چند مطالعه نمایند۔

هریکے را دان وصالے هر زمان — آن بداند یا نداند اے جوان
هرکه داند او کمال آرد بدست — تو یقین دان کو محال آرد بدست
این سخن درخور محقق گفته شد — دُرِ معنی بهر وے خود سفته شد

جامن عارف محقق برتر است از تصرف هم کرامت۔

گر ترا باشد تصرف در جهان — کے تو باشی چون محقق اے جوان
پس محقق را بدان اے دلبرا — هست برتر از تصرف دوسرا
کے شناسد هر محقق را کسے — گرچه گردد کس درین عالم بسے
آن همار است آن هما است آن هما — تو طلب کن آن همارخوش لقا
گر بیند از همائے سایه — شاه گردد مفلسی بے مایه

جامن بعضے اسرار تعلق بحضور دارد وقتیکه اشاره خواهد شد شما تشریف خواهند آورد کلام
زبدة المحققین شیخ محی الدین ابن عربی دیده باشند که از وهیچکس بهتر نگفته و نه نوشته

[1] ولیکن پس بیان کن نعمت پروردگار خود را ۱۲

حقیقت کما ینبغی از ملاقات ظاهر خواهد شد

هر ولی کو بود در دے آن سر درست	در حقیقت آن ولی پیغمبر است

معنی این بیت بس مشکل است بتفکر ظاهر خواهد شد متابعت رسول اللہ صلعم بهمه حال بباید هر که متابع تر مرتبهٔ او عالی تر دولت معرفت مزید باد والسلام والاکرام۔

مکتوبات بنام شیخ ابو نجیب عثمانی ایٹھوی

مکتوب اوّل درباب آنکه اکثر اهل زمانه حاسد اولیاء اللہ میباشند

عاشق سبحانی شیخ ابو نجیب عثمانی ساکن قصبه ایٹھی سلمہ اللہ من الآفات از درویش مجتبیٰ بن مصطفیٰ معروف بجالاهر پوری دعاے تحیة موصول باد مکتوب مرغوب آن برادر درین اشتیاق رسید بمطالعه آن مسرور گردید مندرج بود که حاسدان نمی خواهند که ما را استقامت شود هرگاه که بسیار چیزها را انبیا علیهم السلام که اشرف المخلوقات بودند خواستند که شود نه شد و بسیار چیزها خواستند که نشود شد پس خواست من و تو خصوصاً خواست حاسدان و بدخواهان چه طور خواهد شد لیکن در طاعت و عبادت و ذکر و فکر باش و دل را قوی دار تا از غیب چه ظاهر شود بر آن برادر واضح باد که هر کرا حق سبحانه تعالے مقبول گردانید هرگز مردود نخواهد شد و هر کرا مردود گردانیده او هرگز مقبول نخواهد شد و هرچه درباب کسے در ازل رفته هرگز بجهد حاسدان و بدخواهان در وے قصورے و فتورے نه شود واگر درباب کسے پریشانی و بے جمعیتی رفته هرگز بامداد دوستان و خیرخواهان بوے جمعیت نشود

ــه ایشان از خلفاے کبار حضرت سید العرفا لاهرپوری بودند در علوم عالیه صوفیه عموماً و در بیان حقائق و معارف خصوصاً مشهور بودند وفات ایشان به بست و هشتم جمادی الآخر و بقولے بست و هشتم ذیقعده سنه یک هزار و یک صد و هشت گردید مزار در قصبه ایٹھی ضلع لکھنؤ است حال تفصیلی ایشان به نفحات العنبریه توان دید ۱۲

هرگاه که چنین شد پس آن برادر خاطر را جمع کرده و دل را قوی داشته همیشه با حق باشند که من له المولی فله الکل واقع ست ؎

هر کرا او هست کل او را بود	هفت دریا زیر پل او را بود

دیگر آن برادر را معلوم باد که محسود شدن کاسے بزرگ و نعمتے عظیم است لهذا آنحضرت صلعم فرموده اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا چون آن برادر صاحب نعمت شد محسود گشت و هر که صاحب نعمت شود البته محسود خلق گردد و بباید که آن برادر این نعمت عظیم القدر را شکر بجا آرد و جماعت اولیاء را در حین حیات از دو جماعه چاره نه یکے منکران و دیگر معتقدان معتقدان بسبب اعتقاد دوستان حق ثواب میرسند و همه حسنات در نامه اعمال ایشان درج میکنند و در قیامت حشر ایشان با دوستان حق خواهد شد و بسبب انکار منکران و بدگویان و حاسدان اولیاء الله را ثواب میرسد و همیشه حسنات در نامه اعمال ایشان درج میشود و سیئات در نامه اعمال منکران و بدگویان و حاسدان و این جماعه داخل عاصیان میشود و حشر ایشان با عاصیان خواهد شد زهے کمال و بزرگی آن مشائخ که بعد از وفات اوشان یک جماعت منکر اوشان باشند و بدگویند و بدان سبب ثواب آن بارواح مشائخ رسیده باشد و فرشته حسنات را همیشه در نامه اعمال اوشان نوشته باشد چنانچه از متقدمین شیخ محی الدین بن عربی و از متاخرین شیخ عبدالرحمن جانباز لاهوری قدس سرهما بودند عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد

مکتوب نهم در اینکه تلاش معاش برای متعلقان جائز است تا بفراغ خاطر بیاد حق مشغولی دست دهد و بتوجه دوستی اغنیا مضائقه ندارد

جامع المعقول و المنقول شیخ ابو نجیب ساکن ... سلمه الله تعالی من الآفات از درویش

ا؎ هر که برای مولی است پس برای وے همه است ۱۲ ۲؎ اے خدا مرا محسود دیگران گردان و حاسد دیگران نگردان ۱۲

محبّی لاهرپوری دعاے تحیت موصول باد تحفۀ درویشان صحبت وابستگان و متعلقان
که خدمت ایشان من حیث الشرع فرض است بلوک اغنیا رجوع آورده وجه معیشت از صحبت
این جماعت که این جمعیت خود است حاصل کردند و بفراغ خاطر در طاعت عبادت مشغول
شدند بدین نیت تلاش معیشت داخل طاعت است در حدیث نبوی است که نیة المؤمن
خیر من عمله در واقع همین نیت است اگر بدین نیت درویش با اغنیا رود و بیا دوست
دارد باک نیست شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانباز نوشته که اگر زاهد تونگر را دوست دارد
بسبب آنکه او را نفع رسد و بفراغ خاطر در طاعت مشغول میباشد این دوستی هم برای
خدا باشد جائیکه الله تعالی محبت را بمحنت مقرون گردانیده و گنج را در کنج نهاده تا هر سفله
دعوای محبت نکند و هر بوالهوس هوس گنج نکند شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانباز نوشته
که در شمس المجالس آورده که آن دوازده هزار کرم که همه گوشت اندام ایوب علیه السلام خورده بود
چون گوشت بآخر رسید هم یکدیگر را خوردند تا سه کرم ماندند چون ایوب پا بر زمین زد سه کرم
از وی جدا شدند یکی در هوا شد نحل انگبین گشت که در وی شفا بود و دیگری در خاک
افتاد کرم ابریشم گشت که اصل لباس دنیا بود و یکی در آب افتاد علق گشت که
سبب راحت علتها بود پس ابر سفید برنج زرین ببارید جبرئیل آمد و حلۀ بهشتی او را
پوشانید و تاج مرصع بر سر او نهاد و نعلین ذهب در پای کرد و گفت یا ایوب
ملک می گوید که اگرچه بسی محنت کشیدی آخر به صبر بنعمت رسیدی بجلال
قدرت ما هر کس که در محنت همچو تو صبر کند من با او چنین لطف کنم ع
ای برادر چند روزی صبر کن

سله نیت مومن بهتر است از عمل وے ۱۲

مکتوبات بنام حضرت شیخ یوسف عثمانی امیٹھوی

مکتوب اول در آنکه بعد هر رنج راحت و بعد هر گریه خنده و فوائد پیرپرستی

آن صاحب بکمال جعله الله تعالی من الواصلین از ذرهٔ بیمقدار مجتبی معروف بمجا لاهرپوری بعد دعا و سلام معروض باد ای برادر بعد هر رنج راحت است و بعد از هر گریه خنده و خنده بعد از گریه افضل است و احب عند الله چنانچه حضرت غوث الاعظم میفرمایند قلت یا رب ای ضحک افضل عندک قال ضحک الباکین ای برادر نه بینی که مهتر یوسف علیه السلام بعد از رنج بسیار و محنت بیشمار بپادشاهی مصر رسید و عزیز عالم گردید و پدر او در غمش چندان گریست که بینائی چشمش زائل رسید چون شربت وصلت چشید کوری چشم به بینائی مبدل گشت پس ای عزیز هر که خود را در شکنجه ریاضت و مجاهده کشید عاقبت شربت وصل چشید که بدان سعادت ازل و ابد حاصل گردید ای عزیز در سنه یک هزار و چهل و نه در عشره اخیره ماه ذیحجه شب بود که روح پرفتوح حضرت شیخ ابوسعید برین فقیر تجلی کرد و فرمود که مریدی داشتم افغان که قرار داده بود که حتی المقدور آب نخورم چون مدت مدید گذشت از قلق و اضطراب نفس دهان وا کرد در دهان وی آب انداختند چون در دهن وی آب رسید در همین غم و الم جان داد ای عزیز ببین که سالکان چه قدر مخالفت نفس اماره کرده بمطالب رسیده اند و نفس را از راه برداشتن همین جهاد اکبر است حضرت بایزید بسطامی بدرگاه ایزد متعال عرض کرد که الهی کیف اطوق الیک حکم شد

پس گفتم ای پروردگار کدام خنده بهتر است نزد تو پس فرمود که خنده گریه کنندگان ۱۲ منه بار خدایا چگونه راه یابم سوی تو ۱۲

منه ایشان نیز از خلفای کبار و منظور نظر حضرت سید العرفا لاهرپوری بودند وفات ایشان بسیزدهم و بقولی بهشتم ذیقعده روز چهارشنبه سنه یک هزار و یک صد و شش و بقولی پنج گردید مزار در قصبه امیٹھی ضلع لکھنؤ محله قضیانه است ۱۲ نفحات العنبریه

منه متولد سنه یک صد و سی و شش و متوفی پانزده شعبان روز جمعه سنه دو صد و شصت و یک عمر یک صد و بست و پنج سال مزار در بسطام ۱۲

دفع نفسانیت و تعالی بر سالک مخالفت نفس فرض است ۔ از شیخ حامد جونپوری سلطان جهانگیر
پرسید که پیر پرستی به از خدا پرستی چه معنی دارد شیخ گفت که این فقیر از خانه بیرون آمد که بے وسیله
بخدمت شاه برسد و مقصود حاصل کند تا یک مدت محنت کشید و هر چه از خانه آورده بود خرچ شد
و هم قرضدار شد نه بحضرت شاه ملاقات شد نه بمطالب رسید و بدولت پیر معرفت خدا رسید و
بمطالب بهره ور شد پس پیر پرستی به از خدا پرستی ست عاقبت و خاتمت آن برادر و این
درویش و جمله مسلمانان بخیر باد بحرمة النبی و آله الامجاد ۔

مکتوب دوم در بیان آنکه علم ورثهٔ انبیا با ولیا میسر است تا علم شریعت ندانند وارث نیست بلکه مسخرهٔ شیطانست چنانچه درین معنی ست قصهٔ زاهد و دانشمند هنود

در دریاے معانی شیخ یوسف عثمانی بعلوم ظاهر و باطن بهره مند باد جانمن آنحضرت صلعم
فرمود العلماء ورثة الانبیاء علم ورثهٔ انبیا با ولیا نرسد تا دام که علم فقه و اصول و کلام حاصل
نکند زیرا که علم طریقت و حقیقت موقوف است بعلم شریعت چون آن شریعت ندانند علم طریقت
و حقیقت که از آن برتر است کے دانند بلکه هرگز ندانند چون علوم مذکور دانست بعلم انبیا رسید
اے برادر مردم چهار نوع اند بعضے ظاهر و باطن خراب دارند و بعضے ظاهر آراسته و باطن خراب
دارند و بعضے ظاهر خراب باطن آراسته دارند و بعضے ظاهر و باطن آراسته دارند طائفه که ظاهر و
باطن ایشان خراب است عوام اند و طائفه که ظاهر آراسته و باطن ایشان خراب است متعبدان
اند که در ظاهر با یزید و در باطن یزید و طائفه که ظاهر ایشان خراب و باطن آراسته است مجانین
اند و طائفه که ظاهر و باطن ایشان آراسته و پیراسته است مشائخ اند و ایشان را صوفیه نیز میگویند
که ایشان بکمال علم و عمل وارث انبیا شده اند پس اے برادر بر سالکان این راه فرض است
که علم مدرسه که بوسیله آن بعلم وراثت انبیا واصل شوند حاصل کنند و همچنین از مشائخ کبار و صوفیان

نادار بے علم ظاہر نبودند بعضے که بغلبۂ عشق الٰهی از تحصیل علم باز ماندند بعنایت الٰهی حقیقت علم ظاہر برایشان کشف شده بود پس ہیچکس از مشائخ بے علم نبود وبرائے ہمین پیغمبر صلعم متعبد بے علم را بخر خراس مانند کرده وفرمود المتعبد بلا فقه کالحمار فی الطاحونة[1] وبرائے ہمین بزرگان زاہدان بے علم را مسخرۂ شیطان گفته اند چونکه ایشان را استقامت نیست که عنان ایشان بدست شیطان است ہر جانب که میخواهد می برد حکایت آمده قصه زاہد بے علم شنیده باشی از من بشنو زاہدے در زمین صومعه گوشه گرفته بعبادت حق سبحانه مشغول شد وقتے دانشمند آن گروه گمراہان بدر صومعه زاہد رفت و وے را از معارف چیزے پرسید زاہد بقدر فهم خود جواب داد آن دانشمند برائے الزام زاہد چیزہا پیش می آورد که از عہدۂ جوابش زاہد بے علم بیرون آمدن نتوانست و ساکت گشت ہمدران زمین عارفۂ بود از اہل اسلام وقت را ازین حال آگاه کردند بغایت محزون و مغموم شد که آن دانشمند زاہد را از راه خواهد گردانید از ترس این معنے عارفه از موم کژدمی ساخت وبکاغذ پیچیده در آستین کرد و زنار در گردن انداخته بدر آن دانشمند رفت چون آن اندرون خانه بود کس را فرستاد که بدانشمند گو که زنے ہم مذہب تو آمده است بوے مسئلۂ دینی مشکل شده است زود بیرون آی وجواب بگو ورنه زنار خواهد شکست چون دانشمند شنید بیرون آمد و پرسید کدام مسئله مشکل داری عارفه کژدم از آستین برآورده پرسید که کژدم را که آفریده گفت اہرمن باز پرسید که زہر در دہنش که نهاد گفت اہرمن باز پرسید چون اہرمن آفرید و زہر در دہنش نهاد یزدان بران عالم بود یا نه زود جواب این بگو ورنه زنار بشکنم دانشمند درین مسئله درماند اگر گوید که عالم بود پس چرا خبر نگردانید واگر گوید که عالم نبود جهل لازم آید و جهل الوہیت را نشاید چون درین معنے درمانده شد گفت زمانے صبر کن اول من زنار بشکنم بعده تو در حال دانشمند توبه کرد ایمان آورد و زنار بشکست پس زن عارفه به از صد زاہد و عابد بے علم و معرفت حکایت مرید را صحبت بهتر از تنها بودن که در تنهائی آفات است و در صحبت

[1] عبادت کننده ناواقف مثل خر آسیابان است ۱۲

احوالات دیگر ساعت صحبت پیر بهتر از خلوات چه خوش گفت آنکه گفت ؎

یار خندان باغ را خندان کند	صحبت مردانت از مردان کند

ای برادر مرید را باید که صحبت پیر را از اهم مطالب شمرده مداومت نماید تا از حالات وی بهره فرود آید آنگاه خلوت گزیند که صحبت و خلوت وی یکی و برابر شده است اگر مرید باین مرتبه نرسد و طالب خلوت شود پس خلوت وی آفت است چنانچه نقل است که سید الطائفه جنید را مریدی بود در دل وی قرار گرفت که من بدرجه کمال رسیدم و خلوت گزیدن ما بهتر از صحبت پس خود را از صحبت کشید و بگوشه خزید چون شب در آمدی شتر بیاوردندی و ویرا گفتندی که ترا به بهشت باید شد وی بران نشستی و میرفتی تا جائی که پدید آمدی خرم و دلکش و گروهی خوبصورت و طعامهای خوش و آبهای روان تا سحرگاه آنجا ماندی آنگاه بخواب رفتی چون بیدار شدی خود را در صومعه خویش یافتی پس نخوت و رعونت اندر دل وی سر زدن گرفت و زبان بدعوی کشاد که مرا چنین میباشد خبر بجنید رسید وی برخاست و بصومعه آن مرید رفت و ویرا در کبر و عجب یافت حال از وی پرسید آنچه بود گفت شیخ فرمود چون امشب بدانجا رسی سه بار لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گوئی چون شب رسید بطریق معهود ویرا بردند وی برای تجربه نه که از روی اعتقاد سه بار لا حول گفت آن جماعه بخروشیدند و برفتند مرید خود را بر در صومعه خود یافت و استخوانهای مردار گرد خود دید بر خطای خود واقف شده توبه کرد و بصحبت پیوست پس دانستی مرید را باید که صحبت را همچو دیگر فرائض فرض داند ای برادر نه بینی که حیوان از صحبت خوی و بوی او میگیرد و طوطی بتعلیم آدمی ناطق میشود و باز از صحبت پیر شکار همه اشارات را اخذ میکند همچنین مرید را باید که باشاره پیر کار کند اگر امر صحبت شود صحبت اختیار کند و اگر حکم خلوت شود خلوت گزیند چونکه پیر طبیب است و مرید بیمار پس چنانکه طبیب در پی شفا بیمار است پیر نیز

در او نیست قوت و طاقت. مگر بوسیله بزرگی در بهره ۱۲

در پے صفائی مریداست درانچہ بہبود مرید است آن میفرماید پیر را نظرے خاص میباشد کہ بدان بر احوال مریدان مطلع شدہ ہریکے را موافق ایشان کار میفرماید کہ عاقبت ایشان را بکار آید عاقبت وخاتمت آن برادر واین درویش وجملہ مسلمانان بخیر باد۔

مکتوب سوم در بیان ذکر کردن بسختی وشدّت تام ورغبت بکثرت ذکر از قول نبوی علیہ السلام وآداب ذکر

دُرِ دریاے معانی شیخ یوسف عثمانی ساکن اٹھی سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از درویش مجتبیٰ عرف مجالاہرپوری دعاے تحیۃ موصول باد اے برادر چندان اذکار سخت باید کرد کہ از کثرت حرارت ذکر از بدن ذاکر رطوبا تیکہ در گوشت وپوست وخون در رگ مقام کردہ است بیرون آید تا حالت خود روے نماید آن زمان یعنی الآن کما کان در فہم آید رحمت بر جانش باد کہ گفت ؎

ہرچہ بینی یار ہست اغیار نیست	غیر او جز وہم وجز پندار نیست

اے برادر ذاکر را باید کہ چنان ذکر بکند کہ در مردم مشہور بدیوانہ شود کما[۱] قال علیہ السلام اکثروا ذکر اللہ حتے یقال انکم مجانین وسالک را باید کہ قبل از ذکر وضو تازہ بکند بعدہ بتضرع وزاری ہر قدر کہ تواند استغفار گوید بعدہ بحضور دل اذکار شروع کند چون از ذکر فارغ شود این دعا بخواند اللّٰھم[۲] انا ذکرنا اللہ علے قدر قلۃ عقلنا وعلمنا وفہمنا فاذکرنا علے سعۃ رحمتک وفضلک یا خیر الذاکرین ویا ارحم الراحمین باید کہ ذکر بحضور دل بکند تا زود بمقصود رسد وہر کہ ذکر بکند ودل او غافل باشد در حق او وعید سخت است ودر اخبار است کہ حق سبحانہ میفرماید ہر کس کہ یاد من بغفلت بکند منکہ

[۱] اکنون ہم چنان است چنانکہ بود ۱۲ [۱] فرمود آنحضرت صلعم بسیار کنید ذکر الٰہی چندانکہ دیوانہ گفتہ شوید ۱۲

[۲] بار خدایا یاد کردیم ترا بقدر کمی علم وعقل وفہم خود ہیں یاد کن ما را بوسعت رحمت وفضل خود اے بہترین ذاکران ورحم کنندہ ترین ۱۲

خداوندا مرا یاد او بہ لعنت میکنم رحمت بہ جانش باد کہ گفت ؎

هر آنکو غافل از حق یک زمان است ‌ ‌ در آن دم کافر است اما نهان است
اگر غفلت بدو پیوسته بودے ‌ ‌ در اسلام بروے بسته بودے

اے برادر مرشد را باید کہ اول طالبان را باکل حلال و صدق مقال امر فرماید بعد از ان اذکار و افکار تعلیم نماید کہ زود ثمره بخشد اگرچه حق ارشاد از ین هم بهتر است اگر کسے در ین زمانه این قدر بکند کہ مردم را از بدعت و حرام خوردن توبه دهد و مفسدان را براه آرد از نیکان عالم است در چهل مجلس مذکور است کہ اخی علی مصری حکایت شیخ صفی[عہ] الدین اردبیلی بخدمت شیخ علاء الدوله سمنانی آغاز کرد گفت کہ او پیوسته در طلب طالبان است و بکثرت مریدان تفاخر میکند و میگوید کہ غیر از من مرشد نیست و همه خلق را اینجا میباید آمد تا بایشان ارشاد کنم شیخ فرمود کہ روزگار با عجب روزگاریست من پیوسته خیر او می پرسیدم میگویند کہ مریدان را بلقمۂ حلال خوردن میفرماید و بذکر خداے تعالے کردن باین وجه او را دوست داشتم و گفتم کہ او در عهد خویش مردیست کہ جماعتے بدعتی را از حرام خوردن توبه میدهد و بذکر کردن مشغول میدارد اگرچه حق ارشاد کما حقه بجا نمی آرد مگر نیک است اگر مردمان را از و منفعت باشد و ببدعتے و حرام خوردن مشغول نیست اگر باطن او را غرض دنیوی و میلے بجاه باشد امید دارم کہ خدا آن را عفو کند کہ بسیار مفسدان بسبب او ترک فساد میکنند اگرچه ارشاد کردن طالبان را بر قانون طریقت بمقصود رسانیدن کار دیگر است اما این ساعت کہ جهان از بدعت و حرام خوردن پر گشته و بسیار مبتدع خود را بلباس مردان پوشیده فریب اظهار کرده اند و ضلال را ارشاد نام نهاده اند اگر کسے اینقدر میکند کہ مسلمان را از ارادت شیطان نگاه میدارد و بذکر حق و اکل حلال میفرماید از ین چه بهتر باشد خدایش توفیق خیر دهد و دیگر اخی علی مصری از خدمت شیخ سوال کرد کہ سیر عارفان بے طی و خرق و التیام چون است فرمود کہ همه هست

عہ متوفی دوم ذیقعده سنه هفتصد و هشتاد و پنج مزار در اردبیل ۱۲ وفیات

دمارا تحقیق شده است که بعضے از ایشان از دیوار بیرون می آیند و باز درون می روند بے
خرق والتیام و کسے باشد که توجه کند بکعبه و کعبه را بینند نزدیک خود و همچنین اگر نزدیک شود رفـ
بغیر و بحق تعالے آن ساعت را برسالے اومتد گردانند تا نماز آن وقت گذارد بے آنکه
در گردش افلاک تغیرے پدید آید و ما درغیب مشاهده کردیم که گاه بوده است که هزار سال سیر
در دریا میکردیم چنانچه شب و روز را شمردیم و رمضانها را روزه میداشتیم و نماز عید میگذاردیم
تا هزار سال پیشد و چون از غیب باز آمدیم همانقدر پیش نبود که بعد از نماز بامداد پیش از برآمدن
آفتاب و درغیب ازین نوع بسیار است تمت عبارته سلّمه برادر درویشے بود سیلح همراه
این فقیر چند گاه بوده است که از دیوار بیرون می آمد بے خرق والتیام و شیخ ما قطب العالم
شیخ عبدالقدوس قلندر جونپوری در یک ساعت بے خرق عادت بکعبه رفته و حج گذارده است
و صاحبان ایشان را بسیار کیا د گفته اند و بهدران ساعت بجانه رسیدے آنکه یک دو قدم به
زمین نهد و یا در گردش افلاک تغیرے پدید آید عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد ـ

مکتوب چهارم در وصف صوفیان و سیر طریقه ایشان و فائده دوام وضو

در دریاے معانی شیخ یوسف عثمانی سلمه الله تعالی من الآفات از در روشن ضمیر
معروف مجالاهرپوری دعاے تحیه موصول باد آن برادر را معلوم باد که صوفی آن بود که خود نبود و در
این بود صوفی بود و به روش شریعت صوفی شود و هر که صوفی است از دائره متابعت نبی صلی الله علیه وسلم قدم بیرون نخواهد نهاد

بود مرد آنکه در حال تمامی | کند با خواجگی کار غلامی

و صوفی را باید که همیشه با وضو باشد و هر وقت که وضوے تازه بکند دوگانه نفل گذارد که اهل تصوف
این را رکن کبیر تارکان اعظم این راه تصور میکنند می آرند که در وقت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ملتانی

؎ متولد شب جمعه ماه رمضان سن پنج صد و شصت و شش یا هفتاد و هشت و متوفی هفتم صفر روز پنجشنبه سنه ششصد و
شصت و شش عمر صد سال یا هشتاد و هشت مزار در ملتان ۱۲

آنی بود دیرا چنین دوگانه گذاردن فرموده بود یک روز مریدی پیش آمد و گفت که متعلمان مرا
میرنجانند و میگویند که تو با احکام هیچ اطلاع نداری که این چنین نماز میگذاری ایشان را
چه جواب دهم شیخ فرمود که از ایشان بگو که این نماز عاشقان است شما را با این چه کار جانمن اگر
بعضی بعد از وضوی تازه دوگانه خواندن نتوانند پس این کلمات را سه بار بگوید سبحان الله[1]
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آنچه مقصود
از دوگانه بود از این کلمات نیز حاصل میشود عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد بحرمت
النبی و آله الامجاد۔

مکتوبات بنام حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہٗ

مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ عبدالرسول کھنڈی

مکتوب مرغوب محبت اسلوب شاه فتح قلندر جونپوری فتح الله علیه ابواب الحقائق
والمعارف رسید مطالعه آن عشق نامه خوشوقت گردید لیکن چونکه خط خوب نبود بعضی مقصود را
بطریق خوب نفهمیده بعده درویش نجا که نسبت خاندان شما دارد دعا را بصد نیاز بخدمت شما
میرساند جانمن مندرج بود که شیخ عبدالرسول[2] مهربانی بسیار میفرمایند و از آن روز که در کهنڈی
آمده است مقید شده میخوانند امیدوار است که بوجه احسن جمعیت شود اما کسب علم الهی کار
گاه میسر میشود و جای خوب نیست که کسب کنند جانمن اگر جای بهتر هم رسد البته کسب
بباید کرد و اگر در ظاهر کسب میسر نیاید چه باک است که باطن همیشه با حق میباشی س

[1] پاک است خدا و تعریف است برای خدا و نیست معبودی مگر الله و الله بزرگ است و نیست قوت و طاقت مگر بخدای بزرگ

[2] ایشان برادرزاده حضرت شاه عبدالله دین قلندر جونپوری خلیفهٔ اعظم حضرت سید [illegible] بودند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] در ضلع اعظم گڑھ است حالات تفصیلی ایشان در [illegible] باید دید

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش | این چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان

دیگر آنکه در مکتوب مندرج بود که وقت ذکر تصور نیست هیچ شے موجود مستکره بنماید چونکه سوائے اللہ موجود نیست پس کرا انکار کند جانمن مبتدی که بوهم سوائے دانسته و آن وهم وے را احول ساخته که یک را دو می بیند پس بجهت دفع کردن همین وهم وقت ذکر در تصور نیست موجود هیچ چیز مگر اللہ بگوید تا وهم نماند جانمن اگر در اذکار و اکساب سہوے پیش آید پس انیس العاشقین عه را مطالعه کن از ان حل خواهد شد هیچ اذکار و افکار و مراقبه در سلسله ما نیست که درو مذکور نه شده باشد و اگر در حقائق و معارف چیزے مشکل شود از شیخ عبد الرسول رجوع کن که ازو حل خواهد شد داد را هیچ من دان بلکه از من بهتر تصور کن درین هیچ مبالغه نیست حق است حق است حق است

مکتوب دوم در تعلیم نفی خودی و دیگر حقائق و معارف توحید

قلندر رفیع القدر شاه فتح قلندر جونپوری فتح اللہ علیه ابواب الحقائق والمعارف از درویش مجتبیٰ لاهرپوری دعاے خیر موصول باد جانم خودی را که حجاب اکبر و بزرگ تر از زمین و آسمان است از قوت عشق بردارد در محل معرفت درآ و میوهٔ باغ توحید را تناول نما و گلزار اسرار را نظاره کن ؎

صد هزاران خلق گم گردد تمام | تا یکے اسرار بین گردد مدام

جانم چون در محل معرفت درآمدی و میوهٔ باغ توحید را تناول کردی و گلزار اسرار را نظاره کردی به تحقیق مبدا و معاد رسیدی و مضمون بیت جامی عه را فهمیدی که ؎

جامی معاد و مبدا ما وحدت است و بس | من درمیان کثرت موهوم والسلام

عه این رساله از تصنیف حضرت ایشان است در بیان اذکار و اشغال قلندریه ۱۲

عه مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی متولد بست و سه شعبان سنه هشت صد و هفده و متوفی دوازدهم ربیع الآخر سنه هشت صد و نود و هشت عمر هشتاد و یک سال مزار در هرات ۱۲

پس تراست این مژده ؎

ہر کہ مست عالم عرفان بود	بر ہمہ خلق جہان سلطان بود

اللہ تعالیٰ آن برادر را و جمیع یاران را بمطالعہ این مکتوب موفق گرداند۔

مکتوب سوم در تعریف حضرت شبلی و تعریف حضرت شاہ محمد یوسف خلیفہ خود

عرفان پناہ شاہ فتح قلندر در حمایت ایزدی بوده خوشوقت باشند و این ابیات مطالعہ نمایند

من ندارم طاقت دیگر سخن	لیس فی الدارین الا ذو المنن
از جنون اسرار را بیرون دہم	این ندانم بر رہم یا بے رہم
نے خبر دارم ز اندوه و خوشی	نے خبر دارم ز ہوش و بیہشی
این چنین بُد حال شبلی سالہا	کرد بر وے عشق بس اقبالہا
گاه گفتی حرفہائے بیخودان	گاه گفتے او سخن از عابدان
گاه با ہفتاد و دو ملت یکے	گاه از ان ہم او منفر بیشکے
گاه دیوانہ گہے او ہوشیار	عقل کل بود است آن شیخ کبار
کارہائے عارفان ذو فنون	در جہان دان اینچنین اے رہنمون

جان من ہر کہ گفتہ شبلی از توحید خبر نداشت او بے خبر از حال شبلی است شبلی تاج این قوم بود چنانچہ جنید فرمود لکل قوم تاج و تاج ھذا القوم شبلی برادرم احوال شبلی برمن مکشوف شده است عین ابو سعید خراز در دیم و برتر از دیگران لہذا شاہ محمد یوسف را شبلی زمانہ نوشتہ ام و شما میدانید کہ شاہ محمد یوسف بر قلب محمد مصطفیٰ صلعم واقع است عزیز من مردان خدا از ہمہ گذشتند و باز ہمہ پیوستند کہ از ہمہ گذشتن محض بواسطہ پیوستن است کہ آن بے ہمہ است

سلہ نیست در ہر دو جہان بجز خدا ۱۲ — سلہ برائے ہر قوم تاج است و تاج این قوم شبلی است ۱۲

سلہ متوفی سنہ دو صد و ہشتاد و شش ہزار در بغداد ۱۲ — سلہ متوفی دوازدہم شوال سنہ سہ صد و سہ ہجری ۱۲

و با همه دانند کسیکه با همه و بے همه هر که بتکلف گویاے اسرار ربانی است نه عارف سبحانی است سخن ربانی زندگانی است و زندگانی عیانی است باید که سخن بزندگانی گوید و از متابعت بزرگان بحسب طاقت تجاوز ننماید هر که متابع تر مرتبه او عالی تر هر که دعوے معرفت کند و قدم از دائرهٔ متابعت بزرگان بیرون نهد آنکس جاهل است نه عارف ذکیا العارفان خیر من اخلاص لمن یبین قول ابو سعید خراز است در یافتن عارف نه کار هر کس است عارف را یک اشارت بس است چنانکه قلندر کسے است که از حال و مقام و کرامات گذشته باشد چون عبد العزیز مکی بدان درجه رسید حضرت محمد مصطفی صلعم وی را بخطاب قلندر ممتاز ساخت ؎

چونکه او از مصطفی این نام یافت	در جهان معرفت آرام یافت

مکتوب چهارم در بعض ابیات دافع بسے شبهات

حقائق و معارف آگاه شاه فتح قلندر در حفظ الٰهی باشند دیگر از اشتیاق هر چه نگارد کم است هر گاه که اشارت از غیب بیابند بملاقات شتابند و رنه از جا نه جنبند قصد کلی دارم که با یاران بزیارت قطب العارفین شاه عبد القدوس مشرف شوم و شما را همراه بیارم چنانکم بعض ابیات مطالعه نمایند که این ابیات دافع بسے شبهات اند ؎

حسن خود را خود ببیند آن نگار	خویش را در خویش بیند آشکار
خود همون خسرو و شیرین هم چو شیر	خود همون وامق و عذرا دلپذیر
خود همون لیلی و خود مجنون زار	خود همون آئینه هم آئینه دار
صد هزاران رنگ زیر رنگ خواست	از ره دانش همه چون شیشه است
هر زمان دیگر نماید روے دوست	گر هزاران رنگ بنماید همه اوست

سلطان العارفین بهتر است از خلوص مریدین ۱۲

رنگها در رنگها چون غرق شد	در جهان از یک هزاران فرق شد
آن خلاف و جنگها زان شد پدید	جنگ و صلحش بر نیامد بر مرید
جنگهاے خر فروشان یاد کن	از فنون شان تو خود را شاد کن

عرفان پناها اقوال این طائفه غامض اند فهم هر کس بمطلوب و مقصود این طائفه نمی رسد از ان بعضے این قوم را کافر و زندیق گفتند ذو النون مصری که سر این طائفه بود در ان وقت او را کافر و زندیق می گفتند و حسین بن منصور حلاج و ابن عطا را آشکارا کشتند زیاده چه نویسد۔

مکتوبات بنام حاجی عبد الرسول بنارسی

مکتوب اول در بیان آنکه در وقت عهد بلی ارواح چهار قسم شده بودند

محبوب القلوب حاجی عبد الرسول ساکن بنارس سلمه الله تعالی من الآفات از درویش مجتبی بن مصطفی معروف بجالاهر پوری دعاے مشتاقانه موصول باد اے برادر چون حق سبحانه ندای الست بربکم در داد جمله ارواح چهار صنف شدند صنف اول هم بدل و هم بزبان گفتند بلے و سجدهٔ عبودیت کردند صنف دوم بدل گفتند و بزبان نه گفتند و سجدهٔ عبودیت بجا آوردند و صنف سوم بزبان گفتند و بدل نه گفتند و سجده کردند صنف چهارم نه بلی گفتند و نه سجده کردند پس ارواح صنف اول انبیا و اولیا و صدیقان و صالحان بودند و ارواح صنف دوم کافران اند که اول کافر باشند آخر وقت بدولت اسلام مشرف شوند و ارواح صنف سوم مسلمانان هستند که آخر ازین جهان کافر روند و ارواح صنف چهارم اول و آخر بیگانه میمانند اے برادر هر کرا حق سبحانه تعالی صدیق آفریده زندیق نمیشود و هر کرا زندیق آفریده صدیق نمیشود اگرچه ارواح صنف اول من جمیع الوجوه اول اند اما ارواح صنف دوم هم بهتر اند که اعتبار بخاتمت است اگر کسے صد سال مسلمان باشد و آخر وقت ازین

سله ایشان نیز از خلفاے کبار حضرت سید العرفا لاهر پوری بودند ۱۲ سله آیا نیستم پروردگار شما ۱۲ [illegible] متوفی سنه [illegible] هجری ۱۲

جهان کافر رود چه فائده چنانچه ابن سقا را اکثر عمر در اسلام گذشت آخر وقت نصرانی شد
ایمان را برباد داد ازین اسلام چه سود و اگر صد سال در کفر بگذرد و آخر وقت بدولت اسلام
مشرف شود از همه بهتر که اعتبار عاقبت و خاتمت است چنانچه نقل است که در زیر خانهٔ حسن
بصری گبرے خانه داشت روزے آن گبر بیمار شد حسن گفت اگرچه بیگانه است لیکن با حق
مجاورت دارد بعیادت او رفت و بر بالین او نشست و گفت اے سرگشته قدمے در راه
موافقت نگفت تا او معاونت نکند موافقت نتوانم کرد نظر حسن بر تغارے پر آب که نزدیک
بالین گبر بود افتاد پرسید که این بهر چیست گفت این بسر ما وضوگاه تست هرگاه وضو میکنی
آب زیر می آید من تغارے ساخته ام بیرون می ریزم گفت این چند سال گفت سی سال
است گفت چرا نگفتی تا آنجا عمارت میکردند که این رنج بتو نرسیدے گفت برای آن
نگفتم که در خاطر شما چه رسد همسایه باید که بارکشنده بود نه بارنهنده حسن گفت این عجب
سخن آشنایان میگوئی و قدم در راه بیگانگان می نهی زود قدم در راه موافقت نه دیگر که
وقت تنگ است گفت اے حسن تو نیز طریقهٔ داری و سیرت اولیا می شمری تا نه گردانند
چون گردم تا در نه کشاید چون در آیم حسن از ایمان او نومید گشت برخاست تا بدر آید چون
پا بیرون نهاد مرد آواز داد که اے حسن باز گرد که درین ساعت سوزے و عشقے در دل من
پدید آمده مگر قفل بند ما را کلید آمد حسن بازگشت خواست که ایمان بر و عرض کند گبر گفت اے
حسن دم درکش که بے واسطهٔ تلقین در درگاه معرفت کشادند و مرا بدان درگاه راه داده آمد این
گفت و روبقبله شده کلمهٔ شهادت بخواند و جان بداد حسن چون این بدید در حال زود بیرون
آمد و جامه درید و خاک بر سر کرد گفتند اے حسن ترا چه افتاده است چرا شکر بجا نمی آری که
حق تعالی بیگانه را ببرکت تو معرفت خود نصیب کرد گفت انتم فی وادٍ و انا فی وادٍ این
گبر هشتاد سال بیگانه ماند در آخر نفس در باز کشادند و معرفت را در دلش نهادند و بدولت

شما در وادی اید و ما در وادی دیگر ۱۲   متوفی سنه صد و بیست و شش ۱۲

بے وسیلت مشرف ساختند حسن هشتاد سال است که آشنائی می ورزد می ترسد که در نفس آخر
بیگانه کنند و آشنائی هشتاد ساله را برباد دهد سبحان الله مثل حسن بصری که اکثر اصحاب را دیده بود
و جمیع غوث و قطب و زهاد و عباد سلسله را بوسے درست مسکینان از خوف خاتمت حالش این
بود جان من در خبر است چون بنده بیمار میشود الله تعالی فرشته را گوید که رنگ از روے او بستان
و دیگرے را فرماید که قوت از اعضاے او بستان و دیگرے را حکم کند که لذت از کام او بگیر و
گناه از نامهٔ اعمال او بگیر که بنده با این چنین علت و بیماری تن بصبر میدهد که اگر کسے پرسدش
که چونی گوید که جاے شکر است چون وقت صحت میرسد فرشتگان را حکم میشود که رنگ رویش
و قوت اعضایش و لذت کامش باز دهید فرشته که گناهش از دیوانش محو کرده بود می گوید که
بادشاها گناه باز دهم حق سبحانه میگوید که من آن را از دیوان او محو کردم و بکرم خویش از دوست
گذشته عفو کردم فرشتگان گویند بارخدایا از گناهان عمر به بیماری یک هفته درگذشتی حق سبحانه
فرماید آیسے اعتراض مکنید که چون بر وجود بنده بلاے گماشتم که تن وے را زیان داشت هرگز
شکایت نکرد بلکه شکر گفت من نیز به گناهان که مرا زیان نه داشت وے را در حشر رسوا نه کنم۔
عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش بخیر باد۔

مکتوب دوم در بیان شرف طواف کعبهٔ دل بر کعبهٔ گل و دیگر معارف

حاج الحرمین الشریفین شیخ عبد الرسول ساکن بنارس سلمه الله تعالی من الآفات
از درویش مجتبیٰ بن مصطفیٰ عرف مجالاهرپوری دعاے تحیت موصول باد سله حاجی راه معرفت
عجب دارم ازان طالبان که چندین مسافت راه قطع کرده بسنگ و گل میرسند و حق تعالی را
در دمی طلبند چرا نه در دل طلبند که قلب المومن بیت الله واقع است سبحان الله که زیارت
سنگے که در سالے یک بار نظرے باشد فریضه بود و دل که هر روز بدو سیصد و شصت نظر بود

سله دل مومن خانهٔ الهی است ۱۲

زیارت او اولی تر نباشد پس ای برادر طالب دل شو نه طالب گل اگر هزار سال حق را
در گل جوئی نیابی اگر ساعتی در دل طلبی زود یابی ای برادر بدان کعبه بقطع هزار کرده و بهین
کعبه بقطع شهوات نیک و بد برسی چون بدان رسی حاجی شوی و چون بدین رسی غازی
شوی آن جهاد اصغر است و این جهاد اکبر ع آن ره بسوی کعبه برد این بسوی دوست
جانمن اگر کسی قصد کعبه کند بقدم مردان روان شود یعنی جمیع مرادات را ترک کند تا به مقام
مردان رسد و بحقیقت کعبه مشرف شود در و دیوار و سنگ و اشجار و گل و خار جز حق نه بیند
چون کسی از توفیق رفیق بکعبه معرفت رسید حاجی حقیقی شد نقل است که روزی حضرت سید الطائفه
جنید نشسته بود یکی نزدیک جنید آمد پرسید از کجا می آئی گفت از حج بوده ام جنید گفت حج کردی
گفت بلی گفت اول که از خانه برون آمدی و از وطن رحلت کردی از همه معاصی رحلت
کردی گفت نه گفت پس رحلت نکردی باز پرسید چون از خانه برفتی و اندر راه هر منزلی
که شب در آن مقام کردی مقامی از طریق حق اندر آن مقام قطع کردی گفتا نه گفت
پس منازل نسپردی باز پرسید چون محرم شدی بمیقات از صفات بشریت جدا شدی چنانکه
از جامه و عادات گفتا نه گفت پس محرم نشدی باز پرسید چون بعرفات واقف شدی
اندر کشف مشاهده وقف پدید آمد گفتا نه گفت پس بعرفات نه ایستادی باز پرسید چون
بمزدلفه شدی و مرادت حاصل شد همه مرادها را ترک کردی گفتا نه گفت پس بمزدلفه نشدی
باز پرسید چون طواف کردی خانه سر را اندر محل تنزیه لطائف جمال حق دیدی گفتا نه گفت
پس طواف نکردی باز پرسید چون سعی کردی میان صفا و مروه مقام صفا و درجه مروه
ادراک کردی گفتا نه گفت هنوز سعی نکردی باز پرسید چون بمنا آمدی آرزوهای تو از
تو ساقط شد یا نه گفتا نه گفت هنوز بمنا نرفتی باز پرسید چون وقت قربانی رسید قربان کردی
خواهشهای نفسانی خود را گفتا نه گفت پس قربانی نکردی باز پرسید چون رمی جمار کردی
هرچه با تو بود از معانی نفسانی همه را بینداختی گفتا نه گفت هنوز رمی نکردی حج نکردی

بازگرد و درین صفت حج کن تا بمقام ابراهیم رسی مقام ابراهیم دو بودند یکی مکه دوم دل یکی صوری و یکی معنوی هر که خواهد که بهر دو مقام رسد گو بقول جنید عمل کن تا بهر دو رسی ای برادر این سریست از اسرار الهی است هیچ زاهدی و عابدی و عالمی بسر این اسرار مطلع نه زیرا که هر یکی از ایشان طالب بهشت اند و هر که طالب بهشت است مقصودش بهشت است که عبادت وی برای بهشت است پس طالب مولی را می باید که در اول قدم خود را در راه جانان بازد تا بر اسرار جانان اطلاع یابد هر که بر اسرار مطلع گشت خود را از گفت و شنود گنگ ساخت چه خوش گفت آنکه گفت ؎

سر غیب آن را سزد آموختن	که ز گفتن لب تواند دوختن

آری حق سبحانه اسرار خود را بهر کس نمی نماید مگر بر کسی کشف کند که طاقت نهفتن و پوشیدن دارد سبحان الله بزرگان دریاها فرو بردند و سیر نشدند و نعره هل من مزید میزدند رحمة الله گفته ؎

مردان هزار دریا خوردند و تشنه رفتند	تو از چه مست گشتی چون جرعهٔ نخوردی

ای عزیز هر که بکمال متابعت نبوی صلعم و مرشد وصول یافت و توحید مطلق برو کشف شد و اسرار را بیرون نداد عند الله و عند الناس صدیق است و هر که بمتابعت کمال بمرتبه مردان رسید اما از غلبهٔ حال اسرار را ظاهر کرد عند الله صدیق و عند الناس زندیق است ای برادر ریاضت و مجاهده برای آنست که حق حقیقت بر سالک کشف شود چون حقیقت اشیا کماهی کشف گشت کثرت را عین وحدت یافت ما سوی الله از بصر و بصیرت برخاست این ابیات ورد جان سالک شد ؎

کثرت چو نیست در نگری عین وحدت است	ما را شکی نماند درین گر ترا شک است
در هر عدد ز روی حقیقت چو بنگری	در صورتش دو بینی و در ماده یک است

ای برادر روزی بخدمت خواجه شقیق بلخی[عه] آمد و گفت یا شیخ بیان توحید کن خواهم پارهٔ شکر

عه متوفی سنه یک صد و نود و چهار هجری ۱۲

طلبید آورد و پیش ایشان نهاد خواجه پرسید این چیست مرد گفت شکر است پس گفت که ازین
شکر صورت اسپ و ستور و آدمی بساز آن مرد بساخت خواجه یک یک را پرسید که این چیست
گفت این اسپ و این ستور و این آدمی است خواجه فرمود که این همه بشکن و یکے کن مرد آن
همه بشکست و یکے کرد پس خواجه پرسید اکنون چیست مرد گفت که شکر است خواجه گفت برو
بیان توحید تمام کردم تا کسے بکمال ریاضت و مجاهده واصل بروح نشود حقیقت وحدت وجود
بروے مکشوف نشود حق حقیقت بر اکثر اولیاء الله مکشوف شده بود و بعضے صرف در تحریر
آوردند و بعضے هم در تحریر و هم در تقریر آوردند چنانچه شیخ فریدالدین عطار[عه] و عین القضات
همدانی و شیخ محی الدین بن عربی چیزها نوشته که کم ازان طائفه ظاهر شده نقل است که شیخ
محی الدین بن عربی را با شیخ شهاب الدین سهروردی اتفاق ملاقات و اجتماع افتاد و هر
یک از ایشان در دیگرے نظر کرد آنگاه از یک دیگر مفارقت کردند بے آنکه میان ایشان
کلامے واقع شود بعد ازان وے را از حال شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیدند گفت
رجل مملو من فرقه الی قدمه من السنة و از شیخ شهاب الدین حال وے پرسیدند گفت
هو بحر الحقائق و نسبت خرقه وے بیک واسطه بشیخ محی الدین عبد القادر گیلانی میرسد و
بے واسطه نیز عاقبت و خاتمت بخیر باد۔

له مردیست سرتاپا پر از سنت ۱۲ عله وے دریاے حقائق است ۱۲

عه ولادت در سنه پنج صد و سیزده و وفات در سنه شش صد و بست و هفت عمر یکصد و چهارده مزار در نیشاپور

عه ولادت در سنه پنج صد یازده و وفات در سنه پنج صد و نود و شش عمر هشتاد و پنج سال مزار در هرات است ۱۲

سه ولادت در ماه رجب سنه پنج صد و سی و نه و وفات غره محرم سنه شش صد و سی و دو مدت عمر نود و سه سال مزار در بغداد

لعه ولادت غره رمضان سنه چهار صد و هفتاد و وفات یازدهم ربیع الآخر سنه پنج صد و شصت و یک عمر نود سال
مزار در بغداد ۱۲

مکتوب بنام شیخ مظفر اودهی درباب فوائد ریاضت و مجاهدت و اقسام مرشد و مرید و آداب مرید و خرقه فقر

مشیخت پناه مقبول الله شیخ مظفر ساکن اوده سلمه الله تعالی من الآفات از درویش
مجتبی بن مصطفی معروف بجا لاهوری دعاے مشتاقانه موصول باد اے برادر هرکه جوشن
شریعت در برکند و اسلحه ریاضت و مجاهده برمیان بندد و نیزه راستی بدست گیرد با نفس
کافر نبرد کند بعنایت حق سبحانه زود ظفر یابد بدانکه مرید دو قسم است حقیقی و مجازی یعنے
رسمی مرید حقیقی آنست که متابعت پیر کند قولاً و فعلاً و قلباً و قالباً. قولاً یعنے سخن مرید همچو سخن
پیر باشد در اصول و فروع دین و فعلاً یعنے هرچه کند باشارت پیر کند اگرچه طاعت بوده
باشد و قالباً همچو پیر باشد یعنے حواس و جوارح خود را از لوث معصیت پاک گرداند چنانچه
وی پاک گردانیده است و مرید مجازی یعنے رسمی آنست که قولاً و فعلاً متابعت کند اگرچه
قلباً و قالباً میسر نشود و محبت پیر در دل دارد و بدان امیدوار رحمت حق شود و محب من پیر
نمی تواند که همچو ازلی را موصول گرداند نمی بینی که مصطفی صلعم نتوانست که ابی طالب را براه
آرد همچنین اگر کسی را دولت قبول و وصول در ازل رفته است بخدمت و صحبت پیران
ظاهر شود که جریان سنت الهی برانیست بر پیران همین مقدار پس که مریدان را راه نمایند و ریاضت
و مجاهده فرمایند و از آفات راه نیز خبردار کنند و بر مریدان واجب است که هرچه پیر فرماید
همچو جان نگاه دارند و در عمل آرند چنانچه نقل است خواجه شبلی پسر وزیر بود چون عنایت ازلی
دامنگیر وی شد توفیق توبه یافت بخدمت سید الطائفه جنید رفت و گفت میخواهم که با تو ارادت
آرم جنید گفت تو وزیر بچه این شهری فرماندهی کردی هرچه من ترا بفرمایم نتوانی کرد شبلی گفت
هرچه بفرمائی بکنم خواجه جنید سه بار فرمود هرچه بفرمایم توانی کرد گفت آرے بکنم همدران وقت

مجتبی ایشان نیز از خلفاے حضرت سید اشرف لاهوری بودند ۱۲

فرماندهی بر باد داده موی سر تراشید و ژنده پوشید خواجه جنید فرمود اکنون زنبیل بدست گیر در
هر جا که حکومت کردی و خلق ترا بزرگ داشته اند برو و گدائی کن خواجه شبلی زنبیل گرفت هر در
که کوفت جز طلا و نقره چیزے نیافت چند روز هر کس بداد هر روز هرچه یافتے پیش خواجه جنید
آوردے رفته رفته بجاے رسید که کسے جیتل میداد و کسے دانگ و بعضے هیچ نمیدادند آخر شیے
را منسوب بدیوانگی کردند تا روزے چنان شد که هیچکس چیزے نداد زنبیل تهی پیش خواجه نهاد
خواجه فرمود که امروز زنبیل چرا خالی است گفت امروز مرا هیچکس نخرید خوش گفت کسے

عقل مردیست خواجگی آموز	عشق دردیست پادشاهی سوز

چنانکه هرچه پیر فرماید مرید را می باید که بعمل آرد تا که پیر به از آن چیزے دیگر فرماید والا
میگوید که هرگاه تختهٔ اول را یاد نکردی و در ضبط نیاوردی تختهٔ دوم چون یاد خواهی کرد
چنانچه نقل است که مردے بخدمت خواجه احمد اجل تبریزی بیعت کرد و منتظر فرمان خواجه
می بود تا اورا از نماز و روزه و اوراد چیزے بفرماید خواجه فرمود هرچه خود نه پسندی بر دیگرے
مپسند آن مرد برفت بعد مدتے بخدمت خواجه آمد و عرضداشت که در آن روز که در بندگی مخدوم
در آمدم منتظر تعلیم بودم و خواجه هیچ نه فرمود امروز متمنی آن تعلیمم خواجه گفت چون تختهٔ اول
را یاد نکردی تختهٔ دوم را چگونه دهیم مرید این را نه فهمید گفت تختهٔ اول کدام است خواجه تبسم
کرد و فرمود که روز اول ترا نه گفتم که هرچه بر خود نه پسندی بر دیگرے مپسند دیگران را همان خواه
که خود را خواهی سبحان الله نه همین تختهٔ اول که جملهٔ احکام را در دین و دنیا تمام کردے برادر مرید را
باید که هرچه کند بفرمان پیر کند اگرچه عبادت بود چون تطوعات و اوراد زیرا که او هنوز از تلبیس
نفس واقف نشده است و میان باعث رحمانی و شیطانی واقف نتواند کرد پس هرچه باجازت
و اشارت پیران و بزرگان کنند عبادت و طاعت است و هرچه بے اجازت و اشارت است
ضلالت و خسارت است در معدن المعانی مسطور است ترک و فعل در هر چیز بیست و هرچه بفرمان
نفس کنند کردن و ناکردن یکے است چه سود کند تا که بفرمان نه کنند بجد است که گفته اند مرید پابندی

نطوعات هم بی فرمان پیر بجا نیارد اگرچه طاعت بود و برین اعتراض وارد گردید که
چون تطوعات عبادت است و هرچه عبادتست کردنی است پس بفرمان پیر چه
حاجت است جواب دادند که پیش از تصفیه و تزکیه مریدان میان باعثه رحمانی
و شیطانی تمیز نمی توانند کرد و بر دقایق و خفایای کار عمل مطلع نباشند هرچه خواهند کرد
بخوشی نفس بر حسب عادت خواهند کرد پس پیش پیر برای آن بگوشید که او بر دقایق
و خفایای عمل مطلع شده است باعثه رحمانی و شیطانی میداند و در حال نظر بر باعث
کند که کدام باعث است که این را درین کار می آرد و بعد دیدن آن او را بفرمایدتا
هیچ کاری از ان بی مشرب نرود و اصل درین باب آنست که حق تعالی فرموده است
یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله ای
لا تسبقوا رسول الله صلعم لا بقول ولا بفعل حتی یامر به
و این ادب مرید انست که با پیر باید کرد که مسلوب الاختیار بود و او را هیچ تصرفی نبود در
نفس و نه در قلب آنچه کند باشاره و امر شیخ کند تمت عبارته آری مبتدی قبل از تزکیه
و تصفیه نفس چه داند که درین کار ما را که می آرد و برین کار که میدارد نفس یا شیطان
یا روح پس هرچه بکند باشاره پیر کند نقل است که مردی بخدمت خواجه ابراهیم ادهم
آمده مرید شد و چندان در عبادت افزود که ابراهیم شرمنده شد و در دل اندیشید که
باعث چیست که شب را زنده میدارد و عبادت میکند بعد از فکر آن حقیقت کشف
شد مرید را گفت طعام خود بگذار و افطار همراه من بکن و طعام من بخور چون مرید
طعام خود گذاشت و بطعام خواجه افطار کردن گرفت در عبادت و صلاة وی فرق
شد اندک اندک هر روز میگذاشت حتی که نماز فرض خواندن مشکل شد چون خواجه

سله ای ایمان داران پیش قدمی نکنید رو بروی خدا و رسول وی یعنی سبقت نکنید به رسول صلعم نه بقول خود و نه
بفعل خود تا اینکه او حکم کند شمارا ۱۲ سله ولادت غره شوال سنه یکصد و پنجاه و نه و وفات بست و ششم جمادی الاولی
سنه دوصد و شصت و دو عمر یکصد و سه سال مزار در قلعه سوقین نزد بعض در ملک شام قریب مزار حضرت لوط علیه السلام ۱۲

دانست که ثمرهٔ لقمهٔ حرام بود که شب را زنده داشت و در عبادت می افزود و هیچ وقت
از نوافل نمی آسود و پیر از طعام وی باز داشت و در طعام خود همراه ساخت از برکت
لقمهٔ حلال خواجه مرید در کار دین استقامت یافت و بمقام مردان رسید پس پیر آفت
راه می داند و هر چه که بهبود مرید است آن می فرماید جانمن پیر سه اند اول آنکه در خدمت
وی ارادت می آرد و کلاه و شجره می ستاند دوم آنکه در خدمت وے خدا شناسد سوم
آنکه از دست وے خرقه پوشد و در اصل پیر آنست که در خدمت وے خدا شناسد چنانچه
مشهور است مردی در خدمت بزرگے نشسته بود آن بزرگ پرسید العزیز تو پیر خود را
بهتر میدانی یا امام اعظم[له] را آن مرد گفت که پیر خود را آن بزرگ خشمگین شد پرسید که بچه دلیل
گفت از بهر آنکه سالها است که در مذهب امام اعظم ام هیچ صفات از من برطرف
نشد و هیچ وقت دل ما از نامرضیات برنگشت درین روزها که پیر گرفتم بحسن تربیت
وے بجائے رسیدم که هیچ ذمیمه در خود ندیدم و نگین خود را در مرضیات حق سبحانه مایل
دیدم پس این بهتر یا آن چون این شنید شرمنده گشت و عذر خواست و گفت که حق
میگوئی پس اے برادر پیر آنست که در خدمت وے راه حق یافت که بسلوک آن راه
حق را یافت و بر همه پیران اعتقاد دارد چه پیر بیعت و چه پیر نعمت و چه پیر خرقه اما حق
پیر نعمت زیاده است از همه چونکه دل مرده و طبیعت افسرده از نفس وے زنده گشت
آری علماء امت محمدیه صلعم عیسی وقت اند زیرا که عیسی مرده تن را زنده می کرد و علماء
امت محمدیه صلعم مرده دلان را زنده می کنند که هرگز نمیرند خوش گفت آنکه گفته است ؎

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق	ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

اے برادر خرقه نیز سه نوع است یکے تبرکا دوم تشبیها سوم خرقهٔ ارادت و خلافت خرقه

له ابوحنیفه کوفی متولد سنه هشتاد یا هشتاد و دو و متوفی سیزدهم رجب و بقولے چهارم شعبان روز شنبه
سنه یکصد و پنجاه هجری مدت عمر هفتاد سال مزار در بغداد ۱۲

بترک سپر کہ خواہند بدہند و خرقہ تشبہ جز بصالح ندہند من تشبہ بقوم فہو منہم کہ ادب این
لباس جز از صالح کسی بجا نیارد و خرقہ خلافت جز مرید کامل ندہند جانشن حقیقت مقراض
و خرقہ شنو کہ از کیست و از کجا است در معدن المعانی مسطور است کہ ہر فرزند یکہ در خانہ
آدم علیہ السلام متولد می شد آدم علیہ السلام می اندیشید کہ کدام حرفہ لائق است پس بدان حرفہ
او را امر می کرد چون شیث علیہ السلام متولد شد آدم علیہ السلام برای او در فکر شد ہمدران فکر جبرئیل
بیاید و گفت الشیث صوفی چنانچہ شیث خلوت اختیار کرد خلق از وے تعلق گرفت
جبرئیل مقراض بشیث آورد و گفت ہر کہ با تو تعلق کند موئے از سر وے بستان تا میان
تو و آنکس تعلق حاصل آید و اصل مقراض راندن از اینجا گرفتند و خرقہ از حضرت ابراہیم
علیہ السلام است چون نمرود حضرت ابراہیم علیہ السلام را برہنہ ساختہ و در منجنیق نہادہ در آتش
افگند جبرئیل علیہ السلام پیراہن از بہشت آورد و او را پوشانید از برکت آن آتش بر خلیل اللہ
بوستان گشت عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش و جملہ مسلمانان بخیر باد۔

مکتوب بنام شیخ عبد اللطیف اکبرآبادی در بیان تربیت و تعلیم پیران حسب حال مریدان و بیان فوائد نماز و کیفیت نماز و مذہب صوفیہ نزد بعضی نماز الغیب است و نزد بعضی نماز الحضور و دیگر معارف

مشیخت پناہ شیخ عبد اللطیف اکبرآبادی سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات اے برادر مرشد را
باید کہ جوہر شناس باطن طالبان باشد کہ بداند کدام ذکر گنجینہ اسرار را در او خواہد کشود و
کدام زنگ آئینہ باطن وی را خواہد زدود ہر کہ مناسب حال وے باشد فرماید اے برادر نماز
پنجگانہ محو می کند بدیہا را حضرت رسالت پناہ صلعم از عمر پرسید کہ نماز دیگر با آنکہ ادا می کنے
گفت آرے گفت ہمی کفادہ این نماز کفارہ گناہ است گفتند یا رسول اللہ برادر است

لہ ہر کہ مشابہت کرد بقومی پس او از ایشان است ۱۲

خاصۀ گفتنی نے بلکه برائے عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از
نماز تا نماز دیگر کفارت گناهان است که میان این واقع است چون از کبائر اجتناب
نماید واسطی[1] قدس سره فرمود که انوار طاعت دود و معاصی را محو می سازد و در تحریر آورده
که انوار ذکر دوام مراقبه در طرفی النهار و زلفی اللیل ظلمات اوقاتی که بجوانح نفسانی صرف
شده دفع می کند و بعضی برین اند که گفتن کلمات اربعه حسنات است یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لے برادر بعضی اولیاء کبار در شبها سه صد
و بعضی پانصد و بعضی هزار رکعت نماز می گزاردند و بدان مقرب گشتند چنانکه
رسول صلعم خبر داد از جبرئیل و او از حق سبحانه تعالی که لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت له سمعا وبصرا
ویدا ولسانا فبی یسمع وبی یبصر وبی ینطق وبی یبطش[2] نقل است که چون رسول صلعم نماز
گزاردے اندرونش جوششی بودی چون جوش دیگ که در زیر آن آتش افروخته باشد
و چون امیرالمومنین علی قصد نماز کردی موهای او از جامه بیرون کردی و لرزه بروی
افتادے و گفتی آمد وقت گزاردن امانتی که آسمانها و زمین از حمل آن عاجز شدند سهل
بن عبدالله تستری گوید علامة الصدق ان یکون له تابع من الحق اذا دخل وقت
الصلوة یبعثه علیها وینبهه ان کان نائما بر صادقان حق سبحانه فرشته معین
می کند که چون وقت نماز در آید بر گزاردن آن آماده کند و اگر خفته باشد بیدار کند
صاحب کشف المحجوب گوید گروهی گوید که نماز آلۀ حضور است و گروهی گوید که آلۀ غیبت
است گروهی که غائب بوده اند حاضر شده اند و گروهی که حاضر بودند اندر نماز غائب

---

[1] ابوبکر واسطی از اصحاب جنید بغدادی متوفی سنه سه صد و بست و هشت هجری ۱۲ [2] همیشه قرب میجوید بنده
بسوی من بذریعه نوافل تا اینکه دوست میدارم او را پس هرگاه که دوست می گیرم او را می شوم برای او گوش و چشم
و دست و زبان پس از من می شنود و از من میگوید و از من می بوید ۱۲ [3] متوفی سنه دو صد و هشتاد و دو یا سه هجری ۱۲

شوند چنانکه اندران جهان اندر محل رویت گروهی که خدا را نه بینند غائب باشند حاضر شوند
و گروهی که حاضر باشند غائب شوند و من می گویم که علی ابن عثمان جلابی ام که نماز امر
است نه آلهٔ حضور است و نه آلهٔ غیب از آنچه که امر هیچ چیز را آله نگردد که علت حضور
عین حضور بود و علت غیبت عین غیبت است امر خداوند تعالی را هیچ چیز سببیه
و تعلق نیست که اگر نماز علت حضور بودی بایستی که فاجر نکردی و اگر علت غیبت
بودی بایستی که غائب بترک آن حاضر شدی و چون غائب و حاضر را بترک آن عذر
نیست پس نماز در نفس خود سلطانی است اندر غیبیته و حضور نه بسته است پس نماز
اهل مجاهده و استقامت بیشتر کنند و فرمایند چنانچه مشایخ مرید از اندر شبانروزی
چهار صد رکعت نماز فرمایند و مستقیمان نیز نماز بسیار کنند اینجا ارباب احوال بر دو گونه
بوده اند گروهی آنانکه نماز هاے شان بجاے مقام تفرقه بود بدان متفرق شوند و
گروهی که نماز هائے ایشان بجاے مقام جمع شود بدان مجتمع شوند آنانکه اندر نماز جمع
باشند روز و شب اندر نماز باشند و آنانکه متفرق باشند بجز فرض و سنت نماز کمتر کنند
اے برادر درویش را باید که هر وقت که وضو تازه کند دوگانه بگذارد و اگر سبب نتواند
آیتہ الکرسی بخواند و اگر اینهم نتواند چهار بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید تا مقصود دوگانه حاصل شود
نقل است از امام اعظم که چهل سال نماز بامداد بوضوے نماز خفتن گذارده است
و حسین بن منصور چهار صد رکعت نوافل در شب و روز بر خود لازم کرده بود گفتند که
درین درجه که توی اینهمه رنج چرا است گفت رنج و راحت براے شما است نه براے
دوستان که فانی الصفت باشند نه رنج در ایشان اثر کند و نه راحت و جنید به پیری هم
هیچ وردی از اوراد جوانی فرو نگذاشت گفتند اے شیخ پیر گشتی از بعضی این نوافل دست
بدار گفت این چیز هاے است که در بدایت آنچه یافتم بدین یافتم محال باشد که در نهایت

ازان دست باز دارم سبحان الله امام اعظم و بایزید و جنید و شبلی چندین صد سال گذشته اند که ازین عالم نقل کرده چنان معلوم می شود که همدرین وقت ازین عالم رحلت فرموده اے برادر این ثمرہ حسن معاملت است که عبارت از حیات معنویست و چندین هزار علما بودند مگر کسے نداند که بوده اند عزیز من انسان کامل مظهر کامل حق است و همه فرع اوست حق تعالیٰ انسانرا بنور خود آفرید و ملائکه را بنور انسان اگر انسان منزلت خود را بداند لمن الملک الیوم بر زبان راند و برآن شاهد است سوال غوث الاعظم بایزد تعالیٰ که سالت یا رب من ای شئی خلقت الملائکة قال خلقت الملائکة من نور الانسان و خلقت الانسان من نوری شاهد دیگر نیست یا غوث الاعظم الانسان سری و انا سره و لو علم الانسان منزلته عندی لقال فی کل نفس من الانفاس لمن الملک الیوم عاقبت ما و شما جمله مسلمانان بخیر باد بحرمة النبی و آله الامجاد۔

مکتوب بنام سید قاسم ساکن آگره در بیان فوائد صحبت اولیاء الله و ثمره مجاهدات و بیان وجد و سماع

بآن طالب صادق و عاشق خالص بنی هاشم سید قاسم ساکن آگره جعله الله تعالیٰ من العارفین از ذرۂ بیمقدار مجتبیٰ معروف بجا لاهر پوری دعا و سلام مفرز باد عزیز من

له پرسیدم که اے پروردگار از کدام چیز پیدا نمودی فرشتگانرا فرمود پیدا نمودم او شانرا از نور انسان و پیدا کردم انسان را از نور خود ۱۲ سه اے غوث بزرگ انسان راز من است و من راز اویم و اگر بداند انسان مرتبه خود را نزد من البته بگوید که برائے کیست ملک امروز ۱۲ سه ایشان از یاران خاص حضرت سید العرفا بودند چنانچه او شان در مکتوبے بشیخ عبد الرسول کچهندوی درباره ایشان نوشته اند که میر سید قاسم عجب یاری بود و عجیب حالتی داشت در اوائل بسیار ریاضت کشیده بود و جمیع مقامات و منازل طی کرده بمقصود رسیده بود در آن وقت هیچ اداره نداشتم۔ باقی حال ایشان بدریافت نرسید ۱۲ سه متوفی روز عاشورا سن ششصد و هشتاد و شش ۱۲

بر سالکان این راه صحبت اولیاء الله فرض است که ایشان را با مشاهده غرض است
در صحبت فوائد و اثرها است چنانچه نقل است از نفحات که شیخ عبدالله بلیانی گفته
است که در اوائل از خلق انفراد جستم و یازده سال در کوه بسر کردم چون از کوه باز
آمدم بصحبت زاهد ابوبکر همدانی پیوستم و وی صاحب حال و کرامت بود و فراستی
صادق داشت و ورد وی آن بود که هر شب بر خاستی و عصاء آهنی داشتی آنرا
زیر زنخدان گرفتی و تا روز بر پای ایستادی من نیز بموافقت وی عقب وی
می ایستادم وی بمن گفتی برو و جای بخسپ من بر زمین نشستم تا وی باز مشغول کار
خود می شد بار دیگر بر می خواستم و موافقت وی می کردم تا آنگاه که حال وی بمن
فرود آمد آنگاه تنهای گزیدم حق تعالی می فرماید یا غوث الاعظم المجاهدة
بحر من المشاهدة فمن اراد الوصول فی بحر المشاهدة فعلیه باختیار المجاهدة
لان المجاهدة بذر المشاهدة ومن اختار المجاهدة لی فله المشاهدة
ای غوث بزرگ مجاهده دریائیست از مشاهده پس هر که خواهد که در آید در دریای
مشاهده پس بر وی باید اختیار مجاهده زیرا که مجاهده تخم مشاهده است هر که اختیار کند
مجاهده از برای من پس او را است مشاهده عزیز من هر چند مجاهده و ریاضت
بیشتر موهبت و فضل الهی افزونتر چنانکه نقل است از نفحات که از حضرت
شیخ الاسلام احمد پرسیدند که ما مقامات مشایخ شنیده ام و کیفیت ایشان دیده ام
از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر می شود ظاهر نشده است فرمود که ما در وقت
ریاضت هر ریاضتیکه اولیاء خدا کرده بودند بجا آوردم و بران مزید نیز کردم حق سبحانه
بفضل خود هر چه پراگنده با ایشان داده بود بیک بار به احمد داد ای برادر اهل ولا را

له متوفی روز عاشورا سن ششصد و هشتاد و شش ۱۲ له متولد سنه چهارصد و چهل و یک و متوفی پانزده
شوال سنه پنجصد و سی و شش عمر نود و پنج سال مزار در جام ۱۲

باستماع سرود و نغمه در باطن ذوقی و وجدی پدید می آید که موجب قربت حق است نقل است که رسول صلعم باستماع این رباعی که

لقد لسعت حیة الهوی کبدی	فلا طبیب لها ولا راقی
الا الحبیب الذی قد شغفت به	فان عنده رقیتی وتریاقی

در تواجد آمد ردای مبارک از کتف افتاد معاویه گفت ما احسن لعبکم یا رسول الله فرمود مه یا معاویة لیس بکریم من لم یهتز بذکر الحبیب حضرت شیخ روزبهان در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال خوبرو باید که عارفان در مجمع سماع بجهت ترویح قلوب بسه چیز رغبت می کنند روائح طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح گفته اند که ازچنین قوال اجتناب بهتر است زیراکه این چنین کار عارفی را مسلم آید که طهارت قلب او بکمال رسیده باشد و چشم او از دیدن غیر حق پوشیده است برادر در بعضے علامات اصحاب بقا حق تعالی می فرماید یا غوث الاعظم انت منهم من علاماتهم فی الدنیا اجسامهم محترقة من قلة الطعام والشراب ونفوسهم محترقة عن الشهوات وقلوبهم محترقة عن الخطرات وارواحهم محترقة عن اللذات وهم اصحاب البقاء والمحترقین بنور اللقاء یعنی ای غوث بزرگ تو از ایشانی یعنی از اصحاب بقا و بعضی از علامات ایشان در دنیا آنکه جسمهاے ایشان سوخته از قلت طعام و شراب و نفس هاے ایشان سوخته از شهوات و دلهاے ایشان سوخته از خطرات و روحهاے ایشان سوخته از لذات و ایشان اصحاب بقا اند و سوخته بنور لقاے رب العزت عاقبة العزیز و جمله مسلمانان بخیر باد۔

---

۵۱ بگزید مار عشقت جگر کباب ما را نه طبیب می شناسد فسونگری دوا را اگر آن حبیب دلکش که ربود دل ز دستم به فسونگری در آید بکند علاج ما را ۱۲ ۵۲ چه خوب بازی شما است یا رسول الله ۱۲ ۵۳ خبردار اے معاویه نیست بهتر کسیکه از ذکر دوست خوشنود نشود ۱۲ ۵۴ گازرونی الاصل بود اما در مصر قیام نمود از مریدان شیخ ابو النجیب سهروردی است در سنه پانصد و هشتاد و چهار وفات یافت ۱۲

مکتوب بنام مولانا علی خوشنویس در بیان آنکه نبوت بکسب بنده نیست و بیان معراج انبیاء و اولیاء وغیره

مولانا علی خوشنویس[1] سلمه الله تعالی من الآفات از درویش مجتبی عرف مجا لاهوری دعاے مشتاقانه موصول باد آنکه برادر نبوت بکسب بنده نیست محض بفضل خاص حق است اگر بکسب و ریاضت بودے لقمان را نیز بودے مگر قصه لقمان نشنیده از من بشنو که حق سبحانه از لقمان پرسید که چه می خواهی نبوت یا حکمت هرچه ازین دو خواهی بدهم لقمان حکمت اختیار کرد بوالفضولے پرسید که باوجود نبوت حکمت چرا اختیار کردی گفت اے نادان چندین هزار کس را که نبوت داد کرا مخیر گردانید اگر مرا هم دادے مخیر نگردانیدے مخیر گردانیدن دلیل نادادن بود آنکه برادر بمقدار درجه هر کس را معراج شده است معراج موسی علیه السلام بر طور بود و معراج خلیل الله در آتش بود و معراج یوسف بچاه بود و معراج یونس شکم ماهی بود و معراج ادریس بهشت بود و معراج عیسی چهارم آسمان و معراج محمد صلعم قاب قوسین او ادنی بود همچنین بمقدار درجه اولیاء را هم معراج شده است و می شود و خواهد شد لیکن انبیاء را به اجساد و اشخاص و اولیاء را بهمت و اسرار انبیاء را در بیداری و اولیاء را در خواب و مراقبه محب من معراج عبارت از قرب است و دوستان حق لامحاله مقرب اند اگرچه در نبوت مسدود است اما در ولایت مفتوح تا قیامت است هر که ولی مقرب است صاحب معراج است اے برادر اگر معراج اولیا نشنیده از من بشنو که سلطان العارفین خواجه بایزید بسطامی در معراج خود می فرماید که مرا بآسمانها بردند و بهشت و دوزخ و چیزها نمودند هیچ نگاه نکردم و از مکنونات برگذشتم نشستم طلبیم امر عجمی گشتم و در دریاے هویت می پریدم تا بر میدان احدیت

[1] ایشان نیز خلیفه حضرت سید العرفا بودند ۱۲

مشرف شدم و درجه از لیست را اندران بدیدم چون نگاه کردم آنهمه من بودم گفتم
خدایا با منی من تو راه نیست و از خودی خود مرا گذر نه چه باید کرد فرمان آمد که بایزید
خلاصی تو از توی تو وابسته متابعت دوست ماست بر متابعت او مداومت کن و
معراج حضرت غوث الثقلین سید محی الدین جیلانی آن بود که بر منبر آمد و گفت قدمی
هذه علی رقبة کل ولی الله و معراج شیخ حسین بن منصور حلاج آن بود که بر دار
کردند و معراج شیخ نجم الدین کبری آن بود که از سر حال برخاست و بر در خانقاه ایستاد
نظر مبارکش بر سنگ افتاد در حال بخشش یافت و معراج شیخ فرید الدین عطار
آن بود که شهید شد و سر خود را در بغل کرده چیزها از اسرار الهی نوشت و معراج مجد الدین
بغدادی آن بود که سلطان وی را در دجله انداخت و معراج شیخ بهاء الدین زکریا
آن بود که پسر او شیخ صدر الدین عارف نامه بدست شیخ داد و وقت خواندن نامه
جسم فانی را گذاشت خوش گفت آنکه گفت ؎

چیست از ین خوبتر در همه آفاق کار	دوست رسد نزد دوست یار رسد نزد یار

و معراج حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی آن بود که بشنیدن این بیت ؎

کشتگان خنجر تسلیم را	هر زمان از غیب جان دیگر است

جان را فدای دوست کرد و معراج شیخ فرید الدین گنجشکر آن بود که در معدن المعانی
مسطور است که در ملفوظ شیخ نظام الدین نوشته است که مولانا ی فرید علیه الرحمة

ط۱ این قدم برگردن ساء تمامی اولیاء الله است ۱۲ ط۲ متولد سنه دوصد و دوازده و متوفی بیست و هشت ذیحجه سنه سه صد و
نه و نزد بعضی سه صد و هفتاد عمر نود و هفت سال مزار در بغداد ۱۲ ط۳ متوفی دهم جمادی الاولی سنه ششصد و هیجده مزار در خوارزم
ط۴ متولد سنه پنجصد و پنجاه و شش و متوفی بیست و نه محرم سنه ششصد و هفده عمر شصت و یک سال مزار در بغداد ۱۲
ط۵ متولد سنه ششصد و یازده و متوفی بیست و سه ذیحجه روز سه شنبه سنه ششصد و هشتاد و چهار عمر هفتاد و سه سال مزار
در ملتان ۱۲ ط۶ متولد سنه پنجصد و هشتاد و دو و متوفی چهاردهم ربیع الاول سنه ششصد و سی و چهار عمر پنجاه و دو سال مزار در دهلی ۱۲
ط۷ متولد غره رمضان سنه پنجصد و هشتاد و پنج و متوفی پنجم محرم سنه ششصد و پنجاه و نه و نزد بعضی هشتاد و هشت مزار در پاک پتن ۱۲

جاے به نشستند مریدان همه برابر از عقب ایشان به نشستند ناگاه مریدے نعره بزد و بیهوش شده افتاد و غوغا و شور در مسجد افتاد قاضی شهر معه پسر در مسجد حاضر بودند ایشانرا خوش نیامد پیاده را گفتند که پاے بگیر و کشان کشان بیرون ببر چون شیخ بدید ناخوش شده چیزے نگفت بعد آنکه آن مرید بهوش آمد مولانا فرید روے مبارک بدان مرید آورد و گفت که الحمد لله بارے ترا نصیب از معراج من شد آن زمان که تو نعره زدی مرا معراج بود قاضی و پسر قاضی کار خود کردند شمارا هم کار خود باید کرد بعد چندروز پسر قاضی را زحمت شد قاضی به یقین دانست که این از شامت آنست که با مرید شیخ ماجرا گذشت و آن ناخوشی شیخ است چون زحمت زیاده شد قاضی بدل گفت که برویم و شیخ را خوشنود گردانیم پس بخدمت شیخ آمد و گفت که عرصه است که گناهی از ما بوجود آمده و از شامت آن پسر ما از زحمت شده است مخدوم عفو نموده دعاء شفا بکنند و الحاح بسیار نمود تا شفا شود شیخ قبول نکرد و گفت چنانکه تو کار خود کردی ایشان نیز کار خود کردند باز الحاح بسیار کرد و هر کسے را شفیع می آورد آخر شیخ فرمود که دعا بدین شرط کنم که میان من و تو مصحف منصف شود مصحف بکشائید تا کدام آیت آید اگر آیهٔ رحمت آید دعا بکنم ورنه نه قاضی قبول کرد و مصحف بکشاد قضا را آیهٔ عذاب برآمد شیخ گفت اکنون جاے آشتی نمانده قاضی بازگشت آخر پسر آن قاضی نقل کرد و خود او هم با جان و بال برافتاد و معراج سلطان المشائخ شیخ نظام الدین دهلوی آن بود که وقت نقل ازین عالم هر بار می پرسید که نماز کردم حاضران می گفتند که کرده و هر بار نماز می خواند در آنوقت هر نماز وے معراج بود و معراج شیخ قطب الدین سرانداز غوثی جونپوری در آنوقت بود که شیخ قطب الدین و شیخ عبد الله شطار با یکدیگر ملاقات کرده هر دو مراقب

---

۵۱ متوفی سنه هشت صد و نود و نه و بعض هشت صد و سی و دو نوشته اند ۱۲

شدند بعد یکساعت شیخ قطب الدین برخاسته بخانه روان گشت یکی از مریدان
شیخ شطار نیز همراه شیخ برخاست و عرض کرد که ما مردم منتظر کلام فیض بخش شما بودیم
و هیچ سخن درمیان نشد اما در عالم باطن چه گذشت شیخ فرمود که از پیر خود بپرس هرچه
دیده است خواهد گفت آن مرید از پیر خود بپرسید فرمود که شیخ قطب الدین پهلوان
درگاه آله است ازین عالم روح من و او عروج کردند در فلک اول در آمدند و
از انجا گذشته بفلک دوم همچنین تا فلک سادس چون در رو در آمدند شیخ قطب الدین
از یک هزار شد و هر قطب الدین بیک لباس ظاهر گشت همدرین حیرت با فاقت
آمدم نمیدانم که قطب الدین چه شد و معراج شیخ الاسلام شیخ عبد الرحمن جانباز آن
بود که در نماز عشا بمشاهدهٔ حق رفتند چنانچه قاضی صدر الدین از پدر خود نقل کرده است
که شیخ عبد الرحمن جانباز امام بودند و جماعت کثیر مقتدی در رکعت اول بعد الحمد سوره
والضحیٰ تا آخر رسانیده بودند که از خود بگذشتند چون عرصه گذشت بعضی بخانه رفتند
و بعضی بیرون مسجد و بعضی در مسجد چون شیخ در افاقت آمدند فرمودند قاضی اسمٰعیل دوات
و قلم بیار سخن آوردم انچه که بر شیخ گذشته بود نوشتند میر سید عنایت الله بهرایچی آن
نوشته دیده بودند بلبیش این درویش آن احوال دقیق را بیان می کردند و یک دو حدیثا
که در آن واقعه دقیق مندرج بود نیز می خواندند و معراج قدوة السلف شاه عاشقان
شیخ عبد القدوس جونپوری بلا تفاوت عین معراج عبد الرحمن جانباز بود و خود بزبان مبارک
همچنین فرموده بودند اے برادر هر که با درویشان آن کند که نباید البته آن بیند که نباید
دید چنانچه نقل است که از شیخ عبد الرحمن جانباز شیخ عبد الصمد عداوت پیدا کرد و
همیشه بدمی گفت و بدمی خواست بد گفتن سهل است و بدخواستن از ان بدتر تا بحدیکه
محضر قتل شیخ بتحریر آورد و خواست که چون محضر تیار شود دپیش شیر شاه افغان ببرد که
شنیده بود که میان حضرت شیخ و شیر شاه ناخوشی واقع است البته شیخ را زنده نخواهد

گذاشت و سببش ناخوشی آن بود که همایون بادشاه از حضرت شیخ اعتقاد و اخلاص تمام میداشت بواسطهٔ آن شیر شاه از ایشان خوش نبود عند الملاقات از شیخ پرسید که هنوز مغلان هستند شیخ فرمود که مالک الملک خدا است هر کرا خواهد بدهد یا مغلان بود بشما داد و عنقریب بمغلان باز خواهد داد هر چند شیر شاه خواست که مضرت رساند و شیر هولناک از چپ و راست حضرت شیخ ظاهر شدند از آن منعی ترسید و معذرت پیش آمد چون بدخواستن عبد الصمد بدین درجه رسید حضرت شیخ فرمود که عبد الرحمن بحضرت حق سبحانه خواسته که عبد الصمد با جان و مال برانداخته شود و تا قیامت بر سینه او آمد ورفت خلق شود حق سبحانه قبول کرد یک مدت نگذشته بود که هر یک در بلا گرفتار شده مردند و خانه ایشان خاک سیاه شد هیچ فردے از اولاد ایشان نمانده و بعضے که ماندند شهر را گذاشته در دیه متوطن شدند یا جاے دیگر و قبرهاے اولاد ایشان زیر آستانه شیخ واقع اند و آمد ورفت خلق الله بر سینه هاے ایشانست ؎

پروانه از آن سوخت که با شمع در افتاد	با سوختگان هر که در افتاد بر افتاد

عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش و جمله مسلمانان بخیر باد بحرمة النبی و آله الامجاد

مکتوب بنام میر[له] سید حسین بهرائچی درباب استقامت و سعی کردن

سیادت پناه مقبول اله میر سید حسین ساکن بهرائچ جعله الله سبحانه من المقبولین از فقیر مجتبی معروف بجالاهرپوری دعا و سلام برسد عزیز من اصل در همه کار استقامت است خواه در کار دین بود یا دنیا اگر کسے در کارهاے دین یا دنیا قدم استوار کرده و جمیع کارها را بحق سبحانه سپرده خود را از سعی و تلاش باز ندارد حق تعالی جمیع کارهاے او بلطف کمال و بکرم لا یزال بر آرد که السعی منی[له] والاتمام من الله

له خلیفه حضرت سید العرفا و از فرزندان حضرت شاه محمد ماه بهرائچی بودند ۱۲ له کوشش از من است و تمام کردن او از خدا ۱۲

عزیز من فرمان رب العزت است که انی انا الله لا اله الا انا من لم یرض بقضائی
ولم یشکر علی نعمائی ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوائی یعنی من
خدایم نیست هیچ خدا جز من هر که رضا ندهد بقضاے من و شکر نکند بر نعمتهاے من و
صبر نکند بر بلاے من پس طلب کند پروردگارے سواے من پس بر بنده فرض است
که هر چه نیک و بد بدو رسد همچو شیر و شکر فرو برد که این علامت سلامتی ایمان است
الایمان نصفان نصفه شکر و نصفه صبر چون نعمتے و فتوحی رسد شکر کند و چون بلائے
و مکروهی رسد صبر کند و اگر کسے در نعمت شکر کند حق تعالی بر و مزید گرداند لئن شکرتم
لازیدنکم و اگر در بلا صبر کند ایزد بیچون در راحت و مسرت مفتوح گرداند کالصبر
مفتاح الفرج عزیز من همه جا و در همه کار چشم را نهفته با حق دارد خودی از خود
بردار که آن حجاب در حجاب است و هیچ دمی بے یاد او مگذار

| دایم همه جا با همه کس در همه کار | میدار نهان دیده دل جانب یار |

نقل است از بزرگے که در بازار صرافی می کرد و هیچ دمی بے یاد او نبود دست بکار و
دل بیار بودن محبوب و محمود است عزیز من اگر کسے در مرقع و ژنده کار دنیا کند و صحبت
اهل دنیا اختیار کند مردود است چرا که الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها و اگر اغنیا کار
درویشان کنند و صحبت ایشان اختیار کنند مقبول اند بر آن شاهد است گفتار

| بندهٔ آصف عهدیم که در سلطنتش | صورت خواجگی و سیرت درویشانست |

نقل است از مولوی معنوی که فرمود مرغے که از زمین ببالا پرد و آسمان نرسد تا اینقدر
باشد که از زمرهٔ خلق ممتاز باشد و از زحمت هاے دنیا برهد و سبکبار گردد که نجا المخففون

---

۵۱ ایمان دو پاره است پارهٔ از ان شکر است و پارهٔ دیگر صبر ۱۲ ۵۲ اگر شکر کنید شما البته زیاده
کند براے شما ۱۲ ۵۳ صبر کلید کشادگی است ۱۲ ۵۴ دنیا مردود است و هر چه در واست آن هم مردود است
۱۲ ۵۵ نجات یافتند سبکباران و هلاک گشتند گرانباران ۱۲

وهلك المتقلون عزیز من عمر اندک است وفرصت غنیمت است ودر همه جا وهمه کار با حق حاضر باش ؎

که یک لحظه از دوری نشاید | که از دوری خرابیها فزاید
هر جائیکه باشی پیش حق باش | که در نزدیک بودن بهره زاید

عاقبت وخاتمت آن عزیز وجمله مسلمانان بخیر باد بحرمة النبی وآله الامجاد ۔

مکتوب بنام شاه طالب الله در بیان محافظت نفس ودیگر حقایق

عارف بالله شاه طالب الله ساکن آگره سلمه الله من الآفات از درویش مجتبی بن مصطفے معروف بمجا لاهرپوری دعاء تحیت موصول باد اے برادر سالک را باید که همیشه در نگهبانی نفس باشد وهرگز از مکر وحیله این سگ ایمن نباشد که این سگ هزاران سالک را کشته واز راه برده است هر که این سگ را به دُرّهٔ جوع لاغر کند وبسلسله ریاضت که شائبه ریا درو نباشد بند کند. بایزید وقت وشبلی زمانه وباخدا یگانه است ؎

کافرست این نفس نافرمان چنین | کشتن او کے بود آسان چنین
هر که این سگ را کند بند گران | خاک او بهتر ز خون دیگران

اے برادر هو الاول والآخر والظاهر والباطن یعنی اوست نیست موجود مگر دوست این را نکنی فراموش ؎

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیدا است | این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو | موجش خوانند و در حقیقت دریا است

آنکه خود شاهد وخود مشهود است وخود عابد وخود معبود یک نور است که خود را بهمه صورت ظاهر کرده بلونهای گوناگون نمودار است رحمت بر جانش باد که گفت ؎

سله ایشان نیز خلیفه حضرت سید العرفا لاهرپوری بودند ۱۲

یک نور را خصلت چنین هم خود سما هم خود زمین　　هم خود ملک هم آدمی در هر سرے سِرّی ببین
هم شمس هم گردد قمر هم نجم هم گردد سحر　　هم شاخ هم گردد ثمر در هر سرے سِرّی ببین
هم کوه هم صحرا شود هم آب هم دریا شود　　هم ناخوش و زیبا شود در هر سرے سِرّی ببین
هم عرض هم جوهر شود هم لعل و هم گوهر شود　　هم مشک و هم عنبر شود در هر سرے سِرّی ببین
هم خود پدر هم خود پسر هم خود جوان هم خود صغر　　هم خود عمر پیر تر در هر سرے سِرّی ببین
هم طیر هم حیوان شود هم جن و هم انسان شود　　هم حور و هم دیوان شود در هر سرے سِرّی ببین
هم خود ستاره ماه خود هم خود گدا هم شاه خود　　هم خود روان هم راه خود در هر سرے سِرّی ببین
گہ روح گردد گاه تن گہ مرد گردد گاه زن　　گہ بچہ گردد پُر فتن در هر سرے سِرّی ببین
گہ صید گہ دانہ شود گہ زلف و گہ شانہ شود　　گہ شمع و پروانہ شود در هر سرے سِرّی ببین
گہ نور گاهی نار شد گہ یار گہ اغیار شد　　گہ خفیہ گہ اظہار شد در هر سرے سِرّی ببین
کوتاه کن هرزه زبان یک نور را بنگر عیان　　هم خود شده جملہ جهان در هر سرے سِرّی ببین

مکتوب بنام شیخ جلال جونپوری در معنی آیہ ما خلقت الجن و الانس

بآن پسندیده افعال مقبول ایزد متعال میان شیخ جلال ساکن جونپور جعله الله تعالی من المقبولین از ذره بیقدر مجتبی بن مصطفی معروف بکیا لاہرپوری دعا و سلام برسد حق تعالی می فرماید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم جن و انس را مگر این که عبادت کنند یعنی بشناسند ما را و کمال عبادت اینست که عابد خود را فراموش کند در عبادت یعنی محو کند تا بحقیقت عبادت برسد کما قال الله تعالی اذکر ربک اذا نسیت[1] و حقیقت ذکر فنائے ذاکر در مذکور است ؎

ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام　　جملگی مذکور ماند والسلام

[1] چنانکہ فرمود او تعالی یاد کن پروردگار خود را هرگاه فراموش کنی ۱۲

عزیز من فرق میان جلال و جلیل الله است چون العبد جلال فنا شد جلال جلیل شود
چون جلال جلیل شد به همه امیر شد چنین شاهد است کلام ربانی که صادر است بلا
واسطه از محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی یا غوث الاعظم جسد الانسان نفسی
وسره وقلبه وسمعه وبصره ولسانه ویده ورجله کل ذالک اظهرته بنفسی
لا هو الا انا یعنی الغوث جسد و جسم و نفس و روح و قلب و گوش و چشم و زبان و دست
و پای انسان همه را خود ظاهر کردم جسم خود برای خود نیست انسان ثانی من نه غیر من
و در همین حالت شیخ عبد الله بلیانی خود را فانی دیده و حق را باقی یافته بجانب گفتن
این ابیات شتافته

ما جمله خداست پاکیم	نی ز آتش و باد و آب و خاکیم
از هستی و نیستی نه اندیشم	عریان شده ایم جامه چاکیم

مکتوبات حضرت شاه ابونجیب قلندر ٹھوری

مکتوب اول در بیان عبودیت

ای برادر اگر آدمی از نکتهٔ حقیقت آگاه بود بداند که کل الخلق عیال الله بود و عرش کرسی
بر و گواه بود که این مقام فرشته پاک رسول الله بود پس شخصیکه از معنی عبد الله آگاه
بود یقین دان که خلق را دیده آگاه بود و محبوب سبحانی و حبیب ربانی بود و ستر پنهان بود
کما قال الله تعالی و انه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا پس شخصیکه
باین معنی قریب بود یقین دان که ابونجیب بود بعد ازان والله اعلم کرا نصیب بود
والسلام علی من اتبع الهدی

سله تمام خلق بندگان خدا اند مگر چنانکه فرمود الله تعالی به تحقیق هرگاه قیام نمود بندهٔ خدا که آواز میداد
او را نزدیک بود که شوند بروی انبوه ۱۲

مکتوب دوم نیز در بیان عبودیت

ای برادر کلمه بلند و مطالب ارجمند بتو می گویم بگوش دل بشنو که نفع کلی است برای تو
یعنی اگر چه روح الکل و جسم الکل مائیم اما بنده عبد الله ایم اگر فوق و تحت و یمین و شمال
مائیم اما بنده عبد الله ایم اگر منصب عبد اللهی یابم صد هزار بادشاهی را برتابم و هر جائیکه
سجده گاه است در انجا آن بنده عبد الله است کما قال الله تعالی ان المساجد لله
فلا تدعو مع الله احدا گفته اند که مراد از مساجد تمام روی زمین است و طبیعت این
مسکین بر مقام همین است که ما بندهٔ محمد و آل محمدیم پس هر گاه که هژده هزار عالم سجده گاه آن
ذات پاک است بنده نیز در انجا خاک پا است کما قال الله تعالی وانه لما قام
عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا قل انما ادعو ربی ولا اشرک به احدا
یعنی چون قیام نمود ذات سرور کائنات عبد الله که رسول صلعم باشد گویا قیامت قائم
شد یعنی هیژده هزار عالم خلایق و ملائک ظهور فرمود چون هر کدامی از حقیقت او بود
همراه او سجده نمود کادوا یکونون علیه لبدا یعنی جن و انس بروی چسپیدند و مطیع و منقاد
گردیدند پس او در معنی رب حقیقت هر یک بود و هر یک او را سجده کردند و او با هر یک
حق تعالی را سجده نمود چنانچه حق تعالی می فرماید قل انما ادعو ربی ولا اشرک به احدا
یعنی جز این نیست که می خوانم من پروردگار خود را و شریک نمی سازم بآن هیچکس را یعنی ما
چون بوحدانیت او مقر شدیم و شما که از حقیقت مائید مقر شدید بوحدانیت خوانید و
در واحد بودن خدا هیچ را شریک نسازید که دعوت رسول الله صلعم همین معنی بوده است
پس هر بنده را که بطفیل او این مرتبه دهند نام او قطب نهند فقط

سله چنانکه فرمود او تعالی که بیشک مساجد برای خدا اند پس نه طلبید با خدا کسے را ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ ابو یوسف قلندرؒ امیٹھوی

مکتوب اول در بیان معرفت نفس و خود شناسی۔

جانمن ہر کہ نفس خود را شناختہ بہ تحقیق رب خود را یافتہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ و ہر کہ رب خود را یافتہ از ہمہ رو تافتہ و خود را از ہمہ در یافتہ و ہر کہ طالب ورای نفس خود گشتہ ہمیشہ در پے عبث رفتہ جانم کسے را کہ نفس خود منظور و ملحوظ در مشاہدہ واجب الوجود است دیرا آئینہ لوح محفوظ است کہ ہر چہ ہست در و مسطور است و ہر کرا ملاحظہ سوی نفس خود نشد و روز است ہمیشہ در شر و شور است حقا کہ بحق کور است چنانچہ مغربی می فرماید ؎

کور آن باشد کہ او بینا بنفس خود نشد	کانکہ او بینا بنفس خویش شد آن کور نیست
تو کتابی در تو مسطور است عالم ہر چہ ہست	چیست آن کو در کتاب لوح دل مسطور نیست

مکتوب دوم در تعلیم تفکر بصفات

جانمن اگر یافت و شناخت حق تعالیٰ خواہی متفکر با آلا باش و از غیر آلا احتراز باش و از یافت حق تعالیٰ بے آلا نومید باش جانم ہر چند کہ عمر نوح یابی و ہمیشہ در نماز و روزہ باشی و بہ آلا نسازی حقا کہ در حجابے و حق را نیابی و ہر کہ عارف است با آلا تحقیق عارف است بحق تعالیٰ و شناخت حق تعالیٰ ممکن نیست مگر با آلا و ہر کہ حق تعالیٰ را در آلا دید دید و ہر کہ در آلا ندید کے دید و طلب حق تعالیٰ بے آلا باطل است کہ تحصیل حاصل است و طالبش جاہل است

کلام شیخ محمود[1] چشتری برین شاہد است ؎

در آلا فکر کردن شرط راہ است	ولی در ذات حق محض گناہ است
بود در ذات حق اندیشہ باطل	محال محض دان تحصیل حاصل

[1] متوفی سنہ ہفت صد و بست ہجری ۱۲

وازین است العلم حجاب اللّٰه الاکبر[1] و کلام محرم اسرار حافظ شیراز[2] برین شاهد است ع

عنقا شکار کس نشود دام بازچین	کانجا همیشه باد بدست است دام را

چنانچه قول جنید العبادة فی الطاعة ثمرات المعرفة[3] چنین معنی است تذکروا فی آلاء اللّٰه ولا تفکروا فی ذاته[4]

مکتوب سوم در تعریف صوفی

بدانکه صوفی آنست که صفا از غیر یافته و همه را یکی شناسد و هر چند بیچون و بیچگون گوناگون خواند او را و در دید و فهمید وی جز یکی نماند و هیچ شی از هیچ شی بهتر و کمتر ننماید چنانچه از حضرت مولوی[5] رومی پرسیدند که ما التصوف فرمودند ترک التفاضل بین الشیئین یعنی هر که دل خود را از غیر برداشت و ترک تفاضل میان دو چیز خواست و همه را مساوی شناخت وی را صوفی باید پنداشت و وی را همیشه نجات است که علم هر شی نزد وی بساوی است بدانکه دل چنین کس عرش اللّٰه است آیه الرحمن علی العرش استوی[6] گواه است عرش عبارت از دل صوفی عارف باشد است قلوب المؤمنین عرش اللّٰه برین گواه است فهم من فهم

مکتوب چهارم در تشریح و تعریف دل

بدانکه دل آنست که هم درون و هم برون است هر چند بیچند و بیچون است و هر که صاحب هوش است نزد وی دل چشم و دل گوش است و دل وهم و فهم است و دل پارهٔ آئین قلم است دل مکتب حضور است و دل لوح محفوظ است که جمله در وی مکتوب است و دل آئینه گردنست

---

[1] شمس الدین حافظ شیرازی متولد سنه هفتصد یازده و متوفی هشتم شعبان سنه هفتصد نود و دو عمر هفتاد و هفت سال مزار در شیراز ۱۲ [2] علاوت در طاعت شرکت است و عرفت حیرت است ۱۲ [3] تفکر کنید در صفات او و نه تفکر کنید در ذات او ۱۲ [4] مولانا جلال الدین رومی متولد ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار و متوفی پنجم جمادی الاخر سنه ششصد و شصت و شش عمرش شصت و دو سالی مزار در قونیه ۱۲ [5] چیست تصوف گذاشتن تفاضل است در میان دو چیز ۱۲ [6] رحمن بر عرش استوی شد ۱۲

وگر دانسته اش همانست و دل اگرچه هر لحظه و لمحه شاهد مشهود دیگر باشد چون نیک شناسد جز یک مشهود نیابد جانم تا که دلرا همه دیده نسازی و دیده را با دل نبازی هرگز مراد دل و دیده نیابی مغربی‌ خوش می فرماید

دل همه دیده شد و دیده همه دل گردید	تا مراد دل و دیده همه حاصل گردید

جانم دل عارف دلبر است منزه از بالا و زیر است ظل خورشید لایزال است هم جمال و هم جلال است هم آل و هم مثال است هم خواب و هم خیال است غیر وی محال است دل مظروف و دل ظرف است دل عرش و دل فرش است که جمله در وی غرق است درین طرفه که بی پا و بی فرق است مگر سیرش بهر طرف است دل دُر یگانه از دریای بیکرانه است دل خانهٔ خدا است دل خزانهٔ الٰهی است دل ذات نامتناهی است دل پیر و دل مرید است دل دید و دل شنید است دل عقل و دل فهید است دل معدن معانی است دل محل اعمال رحمانی است دل مرجع افعال شیطانی است دل سلطان هر دو جهانی است دل باقی است و باقی همه فانی است۔

مکتوب پنجم در بیان هیچ و هستی

جانمن همه را هیچ بدان و هیچ شی را جز هیچ مخوان که هر چه ظاهر به تعینات است هیچ در هیچ است جانم چون هیچ را هیچ شناسی جز هیچ هیچ نیابی لیک هیچ همیشه باش بی هیچ مکن هیچ خود را از غیر خود هیچ ۔

پیدا همه هیچ است و نهان همه هیچ	از هیچ مجو بجز هیچ دگر هیچ هیچ
ناظر همه هیچ است و منظور همه هیچ	ذاکر همه هیچ است و مذکور همه هیچ
یارم همه هیچ است و اغیار همه هیچ	دلبر همه هیچ است و دلدار همه هیچ

۵۱ متولد سنه هفتصد و چهل و نه و متوفی شانزده رجب سنه هشتصد و نه [illegible] هشتصد [illegible] سال [illegible] ۱۲۰

عابد همه هیچ است و معبود همه هیچ	شاهد همه هیچ است و مشهود همه هیچ
با چون همه هیچ است و بیچون همه هیچ	صحرا همه هیچ است و جیحون همه هیچ
فانی همه هیچ است و باقی همه هیچ	ظاهر همه هیچ است و باطن همه هیچ
جانم همه هیچ است و جانان همه هیچ	دردم همه هیچ است و درمان همه هیچ

ای هیچ طرفه رعنائی که موجود بی همتائی دائم بطلب عنقائی و هر دم خود را بخود نمائی اما محجوب بحجاب می نمائی و از غیر خود می زیبائی ای هیچ زهی نادانی که بی سر و سامانی خود مکینی و خود مکانی و نیست وجود ترا ثانی و خود در خوف و رجای باید که جز خود ندانی و خود را از خوف و رجا برهانی۔

مکتوب ششم در تعریف نیستی

جانم چو تو خود را از همه پوش و همیشه در نیستی کوش و ما سوائش کن فراموش و هر چه ظاهر است با آن و این همه را نیست گزین و هیچ شئے را جز نیست مبین جانم چون نیستی را یابی همه دریا یابی بشتاب و دریاب که جز وے همه سراب جائیکه نیستی است نه فراز است و نه پستی است و نه غیر وے هستی است و نیستی مِلکی است که آنرا هستی نیست و هستی آن نیستی جز جهان نیستی نیست و کسے که نیستی را گزیده همه را از همه دریده و جز یک وجود نادیده جانم نیستی مِلکی است که بے شب و روز است و جمله جهانرا از و فروغ است و نیستی مِلکی است بی زوال که بے او همه ملال ما و آرایش بے بنیاد خود شیرین و خود فرهاد و بهانه بر غیر نهاد از نیست کلام مولوی رومی ؎

لاشئے بر لاشئے عاشق شده	هیچ نه مر هیچ نه را ره زده

جانم هر که در نیستی رفته از حبس هستی رسته و از جمیع مذاهب و ملل گذشته مذهب و ملت نیستی گرفته و هیچ شئے را جز نیست حقیقی نفهمیده و بمعراج فنای [illegible] رسیده مقرب حق گردیده

که نیستی قرب اله است کلام مولوی رومی برین گواه است ؎

چیست معراج فلک این نیستی / عاشقان را مذهب و دین نیستی
گفت پیغمبر که معراج مرا / نیست بر معراج یونس اجتبا
آنِ من بر چرخ و آنِ او نشیب / زانکه قرب حق برون است از حسیب
قرب نه بالا نه پستی رفتن است / قرب حق از قید هستی رستن است

مکتوب هفتم در بیان نسبت میان معشوق و جهان

جانمن نسبتیکه میان معشوق و جهان است هیچ نسبت میان زبان و لسان است و میان قلب و دل است و میان خاک و گل است ورنه نسبت میان کیست و کجا است و سوای این نسبت خواستن محض گمراهی است و کم کسی را برین معنی آگاهی است جانم جهان را معشوق دیدن و دانستن و گفتن و شنیدن کار خدادان است نه کار بوالهوسان و بیخبران که جهان نه عین و نه غیر آن است خود تقید هان تغیر و عین دیدن کار کورچشمان است هیهات هیهات همه واجب است پیدا و پنهان ممکن است و این طرفه که گاه نفی و گاه اثبات است میدان به یقین همه خرافات است هرگاه که همه واجب است چه جای نفی و اثبات است۔

مکتوب هشتم در بیان اطلاق و تقیید

عزیزم هر چه در عالم تقییدات است هردم در تلونات و تغیرات است مبدا همه ذات اطلاق است و هرکه مقید به تقییدات است مبتلا بتوهمات است و قایل وجود اطلاق وراء تقییدات یقین که منکر آیه بدیهیات است نمی داند که هرچه هست عین این توهمات است که وجود اطلاق از خیالات این توهمات است اطلاق دا آگاهی سوای این توهمات

و تقییدات است، مغربی می‌گوید

همه گرد سراب می‌گردند	چونکه آب زلال نتوان دید
منزوی است چون پیرزن عنقا	بجز از پر و بال نتوان دید

ای عزیز میان اطلاق و تقییدات نه هیچ اتحاد است و نه انفصال و نه مساوات و مضافات زیرا که تقییدات خود همه اطلاق است و هرگاه که همه تقییدات است پس همه جلوه اطلاق است ای عزیز معرفت اطلاق وراء تقییدات نیست مگر از جمله محالات است همه همه ذات یک ذات ظاهر تجلیات مختلفات جائی مسمی با اطلاق و جائی به تقییدات ورنه کجا است اطلاق و کجا است تقییدات.

مکتوب نهم در بیان صورت و ماده و مناسبت هر یک عروج و نزول

ای عزیز هر صورتی را ماده است که ماده اش جز همون صورت دیگر نیست و از طرفی خود ماده است و خود صورت چنانچه تخم و پنبه چون گل پنبه است مسمی بصورت و تخم پنبه مسمی بماده و چون جامه است مسمی بصورت است و پنبه مسمی بماده علی هذا القیاس در مراتب نزول لانهایت است هر مرتبه باعتبار مرتبه ما قبل خود مسمی بصورت می‌شود و باعتبار مرتبه مابعد خود مسمی بماده می‌شود ورنه صورت کجا و ماده کجا جمله یک ذات است که بظهور مختلفات است صورت و ماده از جمله مفروضات است طرفه مفروضاتی که پیدا کننده چنین تعینات و تشخصات است نه هیچ ذاتی که بیزوال است و با چندین توهمات و تخیلات است با همه تخیلات مبرا از وهم و خیال است و بی تمثیل و بی مثال است خود در خود بر وجود ساری و جاری است و منقطع به تعین هر امر اعتبار نیست و موهوم بهر اسم مجاز نیست و احوالش لهو و بازی نیست.

مکتوب دهم در بیان اینکه یا یکبیت اطوار اعتبار شده

ای عزیز یا یکبیت اطوار اعتبار شده و خود بخود بیزار [illegible] گذشته که [illegible]

اظهار است بایقین همگی دلدار است و آیے بر کسے که در عین دیدار بے دیدار است العزیز هوشیار تکیه بر غیر مدار و در بصر و بصیرت جز یار میار آنے عزیز نه بینی تا دیده خود در انتظار نکنی و دیدهٔ یار بین بعوام نیاری و چون دیدهٔ یار بین بعوام آری هر چه بینی و دانی چه جسم و چه معانی همه یار خوانی ؎

ای دلا هم یار و اغیار ست توئی — هم دل و دلدار و هم یاری توئی
هر جای را که بینی هر زمان — هم توئی پیدا به پنهان و عیان
خویش را در خویش پنهان کردهٔ — در گمان و وهم و در شک ماندهٔ
هم مکین و هم مکان جمله توئی — خویش را صافی کن از شرک دوئی
دیده بکشا ساعتے در خود برو — بر جمال خود بخود حیران بشو
تا که بر بینی و بشناسی بیقین — که توئی پیدا برب العالمین

مکتوب یازدهم در ظهور و خفای معشوق

العزیز معشوق هم نهان است و هم عیان بچشم جان عیان است که هر لحظه و لمحه بصد هزار جلوه پیدا و هویدا است و از شدت ظهور خود زخش بنور خود مخفی است و نقاب دیش جز او لیش نیست او ست که ذرات کائنات شده هر زمان بهر مکان تافته و بجهت آنکه خود را بشناسد زخش هر دم بمثال دیگر بر می آید و حسنش هر دم بجمال دیگر می نماید العزیز اگر چه از سالها در جست و جوی اما تا دست از خود نشوی چه جوئی و چون دست از خود بشوی هم اوی هیهات هیهات معشوق بصور گوناگون بر آمده خود بر خود نگران است و تهمت بر دگران۔

مکتوب دوازدهم در تجدد مثال و وصال و اتصال

العزیز دوست بهزاران شکل عجیب و غریب بر آمده از هر دیده بهر نفسی جمال خود را معاینه و

و مشاهده نموده خود بر خود شیفته و فریفته شده هر دم کسوت دیگر پوشیده جلوهٔ دگر فرموده بر هر
نظر تجلی دیگر نموده هر دیده را بدیدار خود تازه کرده و بجهت اظهار خود بهر مظهر دیگر نموده
هر زمان بهر زبان اسرار خود بگفتار دگر گفته و هر دم بهر قدم برفتار دگر رفته و جمال حسن خود را
بصد هزار زینت و زیب افزوده العزیز دوست را نیابی مگر بدوست که آنها اوست چه مغز و چه
پوست و صال و اتصال دوست ارتفاع توهم غیر اوست ورنه هرچند تو ئی هرگز تو او نشوی
نه او تو گردی که او و تو همه توقیت کجا و اوصاف کو هیهات هیهات دوست عیان است
و تهمت بر این و آن است .

مکتوب سیزدهم در تعریف عشق

العزیز هرگاه عشق خود را آئینه عالم ساخته و خود در وی در نظاره شده و عکس رخسارهٔ خویش
در او دیده خود بخود واله و شیدا گشته نام عاشقی و معشوقی گرفته ورنه عاشق کجا و معشوق
کجا طرفه عشق که خود را بآرایش و زیبایش نقوش گوناگون نموده و خود هر گوش و هر زبان
شده از راه هزاران گوش رازهای خود را بصد هزار زبان شنوده خود بر خود نگران و حیران
است و خود خلعت اشیا پوشیده بچشم جهاندیده نهان است طرفه عشق که خود اسم و خود جسم
است و خود رسم و خود اسم است و خود پنبه و خود پشم است و خود حسن زن و مرد است
و خود درد و خود درمان است خود باد و خود خاک خود آتش و خود آب است خود زمین و خود
زمانست خود مکین و خود مکان است خود پیر و بے ساماں است خود طفلک و خود جوان
است تهمت بر جهان است .

مکتوب چهاردهم در بیان طلب و طالب و مطلوب

العزیز هر طالبی و هر مطلوبی عین مطلوب است اما چون بلباس مختلف برآمده خود را غیر خود دا

دیده و دانسته طالب شده ورنه طالب کجا و مطلوب کجا یک تجلی است که خود را به تجلیات مختلفه ظاهر نموده مسمی بطالب و مطلوب شده طرفه مطلوبی که طالب و طالب است و طرفه طالبیکه بی طلب و مطلوب است طرفه مطلوبیکه یک چیز و گاهی ناچیز گاهی طبیب و گاهی مریض گاهی بصیر و گاهی ضریر گاهی جوان و گاهی پیر گاهی بظهور و گاهی به بطون گاهی بجنون و گاهی بفنون گاهی بجلال و گاهی بجمال گاهی باقوال گاهی بافعال گاهی بفراق و گاهی بوصال گاهی به خوف و گاهی بیوقوف گاهی به انسان و گاهی به شیطان گاهی به لطیف و گاهی به کثیف ه

جمله مطلوب است طالب نیست کس — هر چه می بینی همه مطلوب و بس
جز مطلوبیکه باشد در جهان — هم مکین و هم مکان و هم زمان
گاه مطلوبم فراز است و نشیب — گه شود فارغ گویا شود از هر دو تن
ممکن و واجب بود مطلوب من — بشنود گویا شود از هر دو تن
هم زمین و آسمان مطلوب من — گه ملائک او شده گه مرد و زن

مکتوب پانزدهم در بیان خودشناسی

العزیز اگر توانی خود باشی مگر خود نباشی تا هیچ باشی بجهت آنکه اگر هیچ نباشی خود باشی و خود باشی خدا را بشناسی العزیز خرابی و پریشانی از آنکه خود را نمودی و خود را نشناسی و همیشه در قید دیگری باشی چون دست از دیگری بشوئی بیشک اولی العزیز هر چند که بجلوه های گوناگون عیانی و همیشه بر جمال خود نگرانی اما چه سود که از خود نهانی العزیز هر که در خود کل دیده کل گردیده و هر که کل گردیده بمرتبه من عرف نفسه فقد عرف ربه رسیده و در وادی ایمن در آمده هر زمان بهر مکان صدای انی انا الله از خود شنیده هر چه مشاهده و معاینه نموده جز خود را نفهمیده العزیز خود را نیک دریاب آنگاه هر مرادیکه خواهی از

خود یابی نه بدیگرے هیهات هیهات خورشید حقیقی بشعاع گوناگون برآمده خود بر خود تابان واز حقیقت خود نادان۔

مکتوب شانزدهم دربیان اینکه معرفت انسان بی نشان است

جانمن هرچه هست انسان هست دریاے بے نشان است که بیحد و بیکرانست هردم با امواج گوناگون عیانست کلام مولانا و امامنا حضرت بندگی شاه مجتبی معروف بشاه مجا قلندر نیز برین بیانست ؎

هست انسان بحر نور ذوالمنن   اگرچه گشته چون سبو در قید تن

شاهد الانسان سری وانا سره جانم هر که انسان را گذاشته درپے معرفت بے نشان رفته یقین که از معرفت بے نشان رفته و بے نشان راکسے شناخته که انسان را شناخته وکسیکه انسان را شناخته همگی بے نشان را یافته طرفه انسان است که معرفت وے معرفت بی نشان است اما خود در معرفت دیگرے پریشان است هیهات هیهات زهی انسانی که غیر وے نیست و ره هیچ آنے و خود در طلب دیگرے حیرانی۔

مکتوب هفدهم دربیان اینکه بنده خواجه نمیتواند شد و نه خواجه بنده

ایعزیز بنده خواجه نمی تواند شد و نه خواجه بنده هرگاه که یک وجود است موجود بهر وجود پیدا و هویدا است پس که بنده باشد که خواجه ایعزیز بشنیک بدانی نه اینی و نه آنی همیشه الآن کما کانی و تا که خود را نرهانی درین هردو حیرانی و چون خود را برهانی ازین هردو بازمانی ایعزیز تا دانی که خود خورشید تابانی و محتاج بدیگرے مانی یقین بدان که نه تو او گردی و نه او تو گردد که هرچه هست همه اوست میان تو و او منازله و مفاصله نیست ؎

همه آنست و این مانند عنقاست   که جز حق جمله اسم بی مسمی است

عدم موجود گردد این محال است ‌ ‌ ‌ وجود از روی هستی لایزال است
نه آن این گردد و نه این شود آن ‌ ‌ ‌ همه اشکال گردد بر تو آسان

جانم معشوق مطلق است که خود را بجمیع لباس مزین ساخته و با لوان مختلفه ظاهر نموده و هم ازین سبب خود در خود متوهم شده در تعدد افتاده و خود را غیر خود پنداشته از یافت خود محجوب و محروم مانده و گاه پرده توهم از پیش خود برداشته بحقیقت خود مطلع شده و همگین خود بوده با خود عشقبازی بازد و با غیر نسازد پس همون شاه عشق است که جای با غیر بر آمده و جای بعین در غیر غیر است و در عین عین و فی الحقیقت غیر عین است و عین غیر پس همه وی باشد غیر وی موجود نیست.

مکتوب هشتدهم در بیان وحدت و کثرت و معنی درویشی و گرفتاری

الناظر والمنظور بالله الصمد عارف مراتب و وارث محمد اخوی خواجه احمد از درویش یوسف عثمانی معانی ربانی بچشم فانی مطالعه نمایند هیهات هیهات طرفه دریای وحدت وجود است که با عداد بید نبود است بی شهود و با شهود است و بود نابود است و بود گیش که نابودگیست همون بودگی است و نابودگیش را بودگی نیست همون نابودگی است چون آنعزیز ازین معنی هوشیار و بیدار است نسبت میان وجود و عدم و حدوث و قدم تیز بعبارت مذکوره اظهار است هیهات هیهات کردگار است ظاهر و باطن و خود بر خود بیکار و در کار است و کیست که باین معنی خبردار است مگر درویشی که واقف

بچنین اسرار است جانم درویشی از همه رستن و گذشتن و بخود پیوستن است نه

در پی دیگری دویدن و نه هیچ دیدن ع ‌ ‌ ‌ نظر بگذار کاین جای نظر نیست.

و هر که درویش است همیشه در خویش و بخویش است و خود نه کم نه بیش است مبرا از پس و پیش است که درویشی از همه بیهوشی است نه از کسی خویشی است جانم هر که

یکدم در نسب و اضافت است همیشه در آفت است و دیر رسیدن بمطلوب نهایت
مسافت است ~

	هزاران عالم است از و مسافت		کسی را شد بیک موی اضافت	

جانم بعضی اند دانا و بینا باین اند و بان اند و بعضی اند دانا و بینا نه باین اند و نه بآن
آنانکه دانا و بینا باین و آن اند در حجاب گرفتار اند و آنانکه دانا و بینا نه باین اند و نه بآن
مسکین اند که نه مختار اند نه مجبور اند نه مالک اند و نه مملوک ان الفقر لا یملک[1] و لا یملک
ایشان اند نه ازین اند و نه از آن همه جان اند که هر دم جمیع اجسام جهان پیدا و نهان اند فقط

مکتوب نوزدهم در وحدت وجود

جانم تا که در دریای وجود بچشم غواصی نه نگری هیچ گوهری بدست نیاری جانم هرکه در
معرفت وجود است معشوق همیشه در نظر وی مشهود است جانم هرکه بکلی نرست بمعشوق
نه پیوست و هرکه بمعشوق پیوست عین معشوق گشت جانم هرکه محب محبوب است
بتحقیق عین محبوب است جانم هرچه هست چه در بالا و چه در پست جز معشوق هیچ
صورت نیست جانم تا که همچنین از چشم و گوش نابینا و خاموش نگردی هرگز از معرفت
چنین اسرار بهره نیابی جانم یافت و شناخت معشوق نه کار سرسری است جانم معشوق
عیان است چون کور نه بیند چه زیان است جانم چشمت را نور نیست ورنه معشوق تو از
تو دور نیست جانم معشوق بتو از تو نزدیک تر است ولیکن آنکس چه بیند که بیخبر است
جانم آفتاب هویدا است هرچند بنظر خفاش ناپیدا است جانم هرکه گوید قریب
قریب است و هرکه گوید بعید بعید است فقط

[1] فقیر نه مالک است نه مالک کرده می شود ۱۲

مکتوبات حضرت قاضی معین الدین عرف شاه بینا قلندر مهونوی
بنام حضرت شاه محمد آفاق قلندر اٹھیوی خلیفهٔ خود

مکتوب اول در بیان خودشناسی

مقبول الله فرزندم شاه محمد آفاق مشتاق خودشناخته مطالعه نمایند چون آن شاه محمد صالح نوشته بودند که شناختن خود چیست که شناختن آن شناخت حق است جانمن شناخت خود آنکه ما را وجود له جانمن هرچه هست چه بالا و پست همه وجود حق است لله ما فی السموات وما فی الارض ۵

هرکه نفس خویش را بشناخته	غیر را از دیده ها انداخته
غیر چون از دیده ها بیرون شود	هم درون و هم برون بیچون شود

جانمن هرکه خود را شناخته از همه رو تافته و در هر دو کون جز خود نیافته جانمن هرکه خود را شناخته در وادی جمعیت و ایمنی آمده از تفرقه دوئی خلاص یافته جانمن هرکه خود را شناخته از همه مذاهب و ملل گذشته و همه عالم را جز نیستی حقیقی نفهمیده که نیستی همه قرب الله است و مطلوب ما همه نیستی است جانمن یار است که از عرش تا فرش از دما لا مال است و با نواع گوناگون همچو خورشید بهر سو تابان و درخشان است نابینا اگر نه بیند او را چه نقصان جانمن هرچه ظاهر است حقا که نور باطن است و باطن است که اینهمه ظاهر است پس باطن است که ظاهر است و ظاهر است که نقد باطن است احد واحد است و واحد

سله عباسی نسباً خلیفه اعظم حضرت سید العرفا لاهرپوری ولادت ایشان در سنه یکهزار و نود و سه گردید و وفات بعمر نود و شش سال بتاریخ یازدهم ربیع الآخر شب یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و نود و سه گردید مزار در قصبه بهوته ضلع لکهنؤ است حال تفصیلی ایشان در مراة المریدین و نفحات الغیبیه توان دید ۱۲ سله مرید و خلیفه حضرت قاضی بینا قلندر مهونوی ولادت ایشان بهاهم شوال سنه یکهزار و یکصد و ... وفات ایشان در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه گردید مزار در محله قهنیانه قصبه لهیمی ضلع الهآباد است ۱۲ سله ...

احد نیست غیر درمیان نگنجد والسلام۔

مکتوب دوم در تعلیم فنا وغیره

حقایق ومعارف آگاه مقبول الله شاه محمد آفاق بعد از شوق ملاقات مطالعه نمایند چون عبادت کسے جز خدای تعالیٰ نباشد ثمره وے نیز جز خدا نیا شد واین راه راستی وجانبازی است شرط آنست چنان باشی که نمائی وچنان نمائی که باشی حقایق آگاه طریقے که احقر را از پیر دستگیر خود رسیده بآن حقایق آگاه همه گفته شده دریغ نکرده ام وآن حقایق آگاه را هم لازم که خود را غافل ندارند وبکار خود مدام مقید باشند ووقت را غنیمت دانند که شطار صفت وقلندر کردار باید که ترک اعتراض کند وراه تسلیم پیش گیرد ونیز باید که نشان هستی خود در راه بی نشان ناپیدا ومحو نماید چنانکه بینا محو ومرده شده است ومهم سازی این راه اول از خود مردن وفدا شدن است والشوق مجدد ورگاهی دعوات مزید حیات برسد۔

مکتوب سوم در تاکید مخالفت نفس

نامه سامی فرحت بخش معه شیرینی که بدست محمد فاضل فرستاده بودند رسید دل خوشوقت گردید الله تعالیٰ شما را هم شیرین کام دارد ونیز معلوم شد که شما از چند روز روزه طی بچهر وزه اختیار کرده اید خوب کرده اید آفرین باد ورحمت خدا هر که نفس خود را ایذا ده مخالفت هوا نفس کند وبنده هوای نفس خود نباشد شبلی وقت وبایزید زمانه ویا خدا یگانه ومقبول خدا ورسول است ؎

هر حریفے ناسزای ترک دنیا کے کند	شیر مردے باید ودر یا دلے مردانه

مرد شطار صفت باید که ازین نفس کافر یکساعت غافل نباشد ؎

کافراست این نفس نافرمان چنین | کشتن او کی بود آسان چنین

هرچه باید کرد از استقامت باید کرد که حق استقامت می خواهد و نفس کرامت حقایق آگاها نماز تهجد کلید در معرفت الٰهی است و سرور و جمعیت بخش دلهاے عارفان و نور دیدهٔ صدیقان و نشاط افزائے سالکان لازم که این نماز لازم گردانند که احقر راهم این نماز لازم است که جامع البرکات و دافع البلیات است باید که دو پاس شب نگذشته تا که صبح ندمیده باشد دوازده رکعت بشش سلام بگذارند چنانکه طریقه آن مکرر بیان نموده شده است از سید رفیع الدین درویش بعد از دعوات آنکه چون از انجا تشریف آرند نسخه گیان بهید همراه آرند از بنده زاده ها دعوات شوق رسد۔

مکتوب چهارم دربیان انوار ذکر و اقسام تجلی

نامه گرامی فرحت بخش آن فرزندم حقایق و معارف آگاه در اشتیاق و انتظار تمام رسید بسیار خوشوقتی حاصل گردید باید که همیرین قسم از احوال خود همیشه اطلاع داده باشند از استماع کاهلی والده میان محمد درگاهی خیلے در دل تردد و تفکر بود الحمد للّٰه که فرصت و فرحت کلی حاصل شده حق تعالی شمارا معه فرزندان و متعلقان با ذوق و با جمعیت دارد چونکه نوشته بودند که درین روزها اکثر در حین ذکر و مه نورهاے با الوان ظاهر و متجلی می شوند گاهے بصورت آفتاب و ماهتاب و گاهی بصورت ستاره و برق۔ حقایق آگاها اینهمه آثار سعادت و فیروز بختی شما است خاطر را خوش دارند و همیشه بکار خود مشغول مانند چون آئینه دل از کثرت ذکر و فکر صفای و روشنی می گیرد و صفات بشریت مضمحل می شوند سالک را واردات لطافت روحانیت روی نماید و دل قابل انوار غیبی و اسرار لاریبی می شود این قسم بسیار چیزها می بیند که گاهی ندیده باشد و چیزها می شنود که گاهی نشنوده باشد مگر چندان ملتفت باین نباید شد این آثار را صفت و تصفیه قلب است

وآنچه واردات را از عالم ملکوت دانند حقایق آگاه باشد تجلی بر دو نوع است یکی تجلی روحانی که از عالم ملکوت است که طالب را ذوقی وشوقی تازه در دل پدید می آید وطلبی زیاده می افزاید دوم تجلی ربانی که تجلی ذات است سالک دران مقام محو ومحوی می شود وعقل و علم وفهم درانجا گم می شود ووجود سالک معدوم وناچیز می شود نه روز ماند آنجا نه شب نه فوق ماند آنجا نه تحت نه زمان ماند آنجا نه مکان نه ذکر ماند آنجا نه ذاکر نه وصل آنجا ماند نه جدائی احوال وصفت بیرنگی آنجا پیدا می شود پس از تجلیات روحانی عجب وغرور نباید نمود وخوشی نباید کرد تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة [۵] درایام سابق شبی در حین ذکر جهر تمام موجودات را پیش خود در سجود دیدم بسیار خوشیها نمودم وبجناب پیر دستگیر حضرت شاه مجتبیٰ این واردات را عرض نمودم فرمودند که غرور نباید کرد که این تجلی روح است تجلی ربانی نیست که از تجلی ربانی هستی سالک درمیان نمی ماند وفنا ومحوی می شود چنانچه حدیث است اذا تجلی الله لشیئ خضع له [۵] ومی باید که ذکر ره دند او مناوی وذکر غوثیه [۵] بطرز بکیه که ذکر گفته شده است بکمال استعمال خود درادران مشغول دارند که بسی اسرار الٰهی وانوار نامتناهی نمودار می شوند زیاده بجز شوق چه نویسد فقط

سله۵ این خیالات اند که پرورش کرده میشوند بچه های طریقت ۱۲ ۵ هرگاه که تجلی می کند خدا برای چیزی پست می شود او برای او ۱۲ ۵ طریقه ذکر غوثیه اینست که بجلسه قلندریه نشسته سرنگون شده آنقدر که سر متصل زانو باشد از طرف زانوی چپ لفظ ہو شروع کند باین وضع که نصف دائره مقدار هشت انگشت برنگ طلا از هر دو زانو بیرون ونصف قریب هشت بالای هر دو زانو باشد چنانچه قرص آفتاب وآواز ہو مثل آواز ہو بود سر گردانیده ہو دائره گفته شود بتصور همون دائره آفتابی طلائی چون دم تنگی کند آنوقت از میان هر دو زانو سر را کشیده با حبس دم بسوی دل در دل وراست قد شده بر دل نیلوفری صورتهای مدوره خورد برنگ طلا هر چهار طرف ملاحظه کنند تا که تواند در دو سه ماه کم وبیش آنقدر دم طول باشد که تمام دل از ہائے خورد پیچیده بود بعد شش ماه یا یکسال مکاشفات خواهند شد وسیر سموات وطی ارض خواهد کرد واین شغل را در سلسله قادریه گرده ہو گویند لیکن در گرده ہو اندک آواز کشاده باشد ۱۲

مکتوب پنجم در تاکید ذکر و تعلیم توحید

حقایق و معارف آگاه فرزندم شاه محمد آفاق بعافیت و با ذوق باشند اشتیاق ملاقات از هرچند نگارد از ان زیاده است درین روزها شخصی از قصبه ایتهی به خانه شیخ پیر محمد آمده حقیقت کسالت بدنی شما ظاهر کرده ازین سبب در دل تردد بسیار شده اکثر اوقات دل متفحص احوال سامی می ماند الله تعالی فرصت و فرحت کلی بخشد و شمارا و فرزندان شمارا با ذوق و شوق دارد و باید که از ذکر و فکر خود غافل نباشند و غفلت را در دل راه ندهند حقیقت آگاه درین راه بجز طلب و جهاد هیچ چاره نیست که درین راه مرد جانباز قلندر کرداری باید که از بادیه وجود قدم بیرون نهد و خود را بفرش توحید رساند الولی هو الفانی من حاله والباقی فی مشاهدة الحق لم یکن له من نفسه اخبار و لا مع غیر الله اقرار ؎ حال وے باشد نیز معلوم باد که یک نور است که مالامال از عرش تا بفرش است و موجود بهر وجود است و بهزاران زیب و زینت جلوه نمود است و بیشک به یقین بدان که جمله یک ذات است که بظهور مختلفات است ؎

ز دریا موج گوناگون برآمد — ز بیچونی برنگ چون برآمد
گهی در کسوت لیلی فرو شد — گهی بر صورت مجنون برآمد

زیاده مشتاق بدانند و بجمیع فرزندان دعوات شوق خوانند والسلام.

مکتوب ششم در تعبیر خواب

نامه گرامی آن حقایق آگاه در شوق و نگرانی رسید و حقیقت مندرجه مفهوم گردید فرحت و خوشی وقتی رو نمود لازم که همیشه از احوال خود و فرزندان خود اطلاع داده باشند و چونکه

ط ولی آنست که فانی باشد از حال خود و باقی باشد در مشاهده حق نباشد برای او از نفس خود خبر و نه از غیر حق اقرار ۱۲

نوشته بودند که اکثر در خواب خود را در بحر عظیم شناوری کرده می بینم و در هر دو پای را توقت زنجیر هم می بینم حقایق آگاها اینکه شما می بینید بسیار خوب است خاطر خویش دارند هرچه بشما نمودند انشاء الله همان خواهد شد دریا عبارت از اسرار حق است و شناوری عبارت از استغراق و ادراکات اسرار حق است و زنجیر عبارت از فرزندان و متعلقان است که راه شریعت است پس با وجود این استغراق حق از شما فوت و فرو گذاشت نخواهد شد و همه روندگان این راه را ظاهر است که راه شریعت در مرتبه حقیقت فوت نشود زیاده مشتاق خود دانند والسلام

مکتوبات حضرت قاضی محمد تقی قلندر خلف قاضی مینا قلندر مهونوی[۱]

مکتوب اول بنام حضرت شاه آفاق ابتھوی

حقایق آگاه معارف دستگاه مشفق فیض رسان جامع مراتب مشیخت و شرافت میان شاه محمد آفاق سلمه الله تعالی بعد شوق ملاقات گرامی که از حد افزونست مشهود ضمیر فیض تصویر آنکه این جا خیریت است و خیریت ذات ستوده صفات از حضرت بیچون همیشه مطلوب خط شریف مصحوب برخوردار شاه لطف الله رسید باعث انشراح خاطر فاتر گردید چون بعضی از حالات خود که در ان رقیمه کریمه اندراج نموده بودند باعث مسرت دل گشته الحق محافظت آداب در حین سکر و مستی اکثر از بعضی بزرگان فوت شده است چنانچه از حضرت مولوی رومی منقول است ؎

---

[۱] خلف و خلیفه جانشین قاضی مینا قلندر مهونوی ولادت ایشان در سنه یکهزار و هفتاد و دو واقع شد و وفات ایشان بهفتم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش بعمر یکصد و چهار شد مزار در قصبه مهونه ضلع لکهنؤ است حالات ایشان به مراد المریدین باید دید ۱۲

در چنین مستی مراعات ادب | می نباشد ور بود باشد عجب

اما در چنین حالت متصرف درین بندهٔ ضعیف حضرت حق میباشد و آن از شعور و علم خود مطلق گذشته باشد که شیخ سعدی[۱] می فرماید ؎

چو طفلی کز آتش ندارد خبر | نگهداردش مادر مهرور

و این محافظت و نگهبانی بر حال بندهٔ گذشته و فانی نهایت مهربانی و عطای ربانی است شکر این نعمت عظمی از احاطه تحریر و تقریر بیرون است زیاده بجز شوق صلت چه نگارد و السلام۔

مکتوب دوم بمولوی محمد یقین در تعلیم تصور نقشه قلب

مشیخت پناه فضیلت دستگاه مشفق مهربان با اعتقاد محمد یقین جیو سلمه الله تعالی و ابقاه و اوصله الی ماتیمناه بعد شوق مواصلت مشهود ضمیر منیر آنکه خط گرامی رسید حقیقت مندرجه بوضوح انجامید مهربان من بندهٔ سالک را باید که اول نقش الله را برنگ آفتاب یا ماهتاب روشن و مجلی بر دل صنوبری که جانب چپ است و درون سینه زیر پستان چپ است تصور و خیال نماید و در جمیع حرکات و سکنات خصوصًا در صلوٰة حاضر وقت خود باشد که در همه جوابات و سوالات که درمیان سورهٔ فاتحه و هر آیة قرانی که بعد فاتحه می شود غیر معنی نقش الله را که ذات بحت و هویت است هیچ چیز را مدخل ندهد بلکه معبود و عابد او را داند بلحاظ تعین و تشخص عابد و بلحاظ تجرد و تفرد معبود پندارد تا که شعور آن لحاظ نماند و اگر عقل انکار آن فرماید پس در حال این بیت بخواند ؎

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید | که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

[۱] ـه متولد سن پانصد و هفتاد و متوفی پنجم شعبان سنه ششصد و نود عمر یکصد و بیست سال مزار در شیراز

وچندمدت برین نماز مداومت نماید تاکہ معنی الصلوٰۃ معراج المومنین[1] واعبد ربک حتیٰ
یاتیک الیقین[2] حاصل آید این مقام صبر واخفا وخاموشی است زیادہ از شوق چہ
برطراز د والسلام۔

مکتوب سوم بمولوی محمد قرین برادر مولوی محمد یقین در تاکید ذکر

زیادہ می شود شوقم زیادت	ازان خالی نیم یک موز یادت

این مرتبہ از کثرت ذکر کردن است در زیادہ ذکر کردن شوق زیادہ می شود و زیادتی
شوق باعث زیادتی ذکر است رفتہ رفتہ مرتبہ جمعیت حاصل می شود و چون از جمعیت
حاصل شد تسکین و آرام می شود و آن مرتبہ کمال است و برای حصول تسکین و آرام
ذکر است و شور و شوق و آنجا نہ شوق نہ ذوق بلکہ سلوک و فنا است لیکن این مرتبہ
بتدریج و دیر حاصل می شود و اگر درین ذوق و شوق چیزے مانع از موانعات کہ خطرۂ
ماسوی اللہ باشد در پیش آید از ذکر و شوق باز می ماند بلکہ ذکر فراموش می شود پس باید
کہ بجہد تمام آن مانع را رفع کند و بذکر و فکر مشغول باشد و دفع آن موانع ہمین جہاد است
والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا[3] پس درین باید کوشید والسلام

مکتوب چہارم بمرزا انور بیگ در اینکہ مشورہ درباب سفر مسنون است

مشفق مہربان محب الفقرا مرزا انور بیگ جیو سلمہ اللہ تعالیٰ والقاہ واوصلہ الی ماتمناہ بعد
از سلام و دعای خیریت انجام مشہود ضمیر منیر آنکہ رقیمہ کریمہ رسید حقیقت مندرجہ معلوم
گردید مشفق من معمول حضرت رسول مقبول صلعم اکثر آن بودہ است کہ درباب سفر وسے

---

[1] نماز معراج من است ۱۲ [2] وعبادت کن پروردگار خود را تا اینکہ بیاید ترا الیقین ۱۲ [3] آنانکہ مجاہدہ
کردند در راہ ما البتہ ہدایت خواہیم کرد ایشان را راہ ہاے خود را ۱۲

مشورت و مصلحت بیاران آوردے ہرچہ بہ مصلحت یاران قرار گرفتے بران اقدام نمودے اول سورۂ فاتحہ بالبسم اللہ خواندے بعدہ توکلت علی اللہ ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ گفتی این خیرخواہ حقیقی ہمیشہ بدعا ترقی مدارج دینی و دنیاوی وجمعیت صوری ومعنوی از حضرت رب العزت مسالت می نماید حق سبحانہ کامیاب گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد زیادہ بجز از دعای خیر وشوق ملاقات چہ بنگارد والسلام مع الاکرام فقط

مکتوبات حضرت شاہ محمد آفاق قلندر دہلوی بنام شاہ محمد درگاہی خلف رشید خود

مکتوب اول در تعریف صاحب حق الیقین وعلم الیقین

جانمن جانان من وکن میان جیو سلمہ اللہ تعالی خیرخواہ محمد آفاق بخیریت است ترد د ہرگز نخواہند کرد قدری گرمی بوقت سحری ظاہر می شود و آخر روز دفع می گردد این ہم از فضل حق سبحانہ دفع خواہد شد جانمن این کلمات بذوق تمام نوشتیم کہ دافع بسے شبہات است بچشم شوق مطالعہ نمایند نور چشم من دمی از یاد حق غافل بودن محض وبال وسراسر غفلت وعین نکال کہ دم گذشتہ باز نیاید ورفتہ واپس رانشاید قدر این دولت لا زوال رادریاب وآگاہ باش ساعتی از یاد حق غافل مباش وبیدار شو در کیفیت غفلت مرد کہ یاد دولت خاندان احمدی ست ع

پس از صد سال این معنی محقق شد بخاقانی	کہ یکدم با خدا بودن بہ از ملک سلیمانی

جانمن در فرقہ ناجیہ صوفیہ دو فرقہ اند یکے صاحب حق الیقین دوم صاحب علم الیقین صاحب حق الیقین ہمہ حق بیند وہمہ حق داند وہمہ حق گوید کہ در نظر مشاہدہ اش جز حق ہیچ نیست

سلہ توکل کردیم برخدا وہر کہ توکل کند برخدا پس او را کافی است ۱۲

هیچ شے را از هیچ شے کمتر نمی بیند و آن هیچ وجود را از هیچ وجود بهتر نمی داند همه را مساوی می بیند و دایم الاوقات مستغرق بدریاے حسن بیزوال چنان می باشد که یاد از سود و زیان ندارد و آز مرتبه نقص و کمال نیز می گذرد و نظرش برچنین و چنان نماند و از خوف در رجا خبر ندارد ؎

تا وصف وجودش همه در خویش بدیدم — از خوف گذشتیم و رجا را نشناسیم

و چنان مستغرق نور ظهور و غرق دریاے حضور باشد که زشت و زیبا نزدش یکسان می نماید و از کمال استغراق حاجتی از حق نخواهد و گاه گاه برین حال هم می شود که از هیچ حال خبر ندارد و که کیستم و چیستم و از کجایم بے علم و یا باعلم نه خبر از هوش و نه از بیهوشی و نه اندوه و نه خوشی مذهب و ملت را نزدش شمارے نه و کیش و دین را آثاری نه نه از دیر و کعبه انکارے و نه اقرارے و صاحب علم الیقین در مرتبه امتیاز است بچشم یقین می بیند که جمله دریاے سیاهی است که نمودار بحروفهای گوناگون و نامتناهی است عین را عین می داند و غین را غین می بیند نیک را نیک و بد را بد و کامل را کامل و ناقص را ناقص میداند اگرچه یکدم و یک لحظه از مشاهده جمال حضرت ذو الجلال غافل نیست بچشم یقین می بیند که ذات حضرت اطلاق است که بچندین صورت و تقیدات است و حضرت اطلاق بسواى این تقیدات گزافات است اما از کمال استغناے ذات امتیازی گذارد که این مرتبه خاص انبیاء علیهم السلام است اگر حضرت پیغمبر صلعم بدرجه حق الیقین می ماندے رواج دین نمی شدی و چگونه خلق و عالم را براه هدایت آوردی دیگر بشنو هر که بدرجه علم الیقین ماند و تا درجه حق الیقین نرسید از حقیقت توحید مهجور ماند و هر که بدرجه حق الیقین رسید و از حق الیقین نزول فرمود عارف کامل و محقق صادق گشت جانمن تو خود را در گاهی مبین و در گاهی مدان و خود را هرگز درمیان عالم مبیند ار و نیز عالم را درمیان خود مبین نه تو الهی و نه آلهی تو همیشه الآن کما کان و اینجا و هیژده هزار عالم از خود دانی که هستی همه از هستی تست

در کعبه و سومنات افسانه توئی | در منزل هر عاشق دیوانه توئی
خود گل شده و بلبل شیدائی | بر شمع جمال خویش پروانه توئی

گل گریبان چاک از حسن و جمال تست و بلبل عاشق نعره کنان از سودای تو ؎

بگوش گل چه سخن گفته که خندان است | بعندلیب چه فرموده که نالان است

جانمن دیگر چه گوییم که این جانه گوشیدن باشد نه چشیدن نه در گفتن آید نه خموشیدن دیوانه داند که جنون چیست و پروانه شناسد که شمع جمال کیست سخن را درین بارگاه راه نیست که عالم اسرار است منزه است از قیل و قال و مبرا است از صور و اشکال این سر را آگاه دارد ؎

دیدی که بشرح عشق رمزے | حلاج بگفت در رفت بر دار

مکتوب دوم در نصیحت متعلق بضبط کیفیات و ستر حال و تعریف مرد

نور چشم من مکتوب سامی که مندرج بر احوال وجد و شوق و ذوق نوشته بودند در ساعت مسعود و وقت محمود رسید بر استعداد و وسعت ظرف آن نور چشم خیلی تعجب رو نمود هر چند که این چنین شوق و غلبه حال آثار فتح باب است و آثار سعادت و فیروزبختی شما است الله تعالی مزید در مزید گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد اما این چنین اضطرار و اشتهار نشاید که موجب خلل و بسیار فساد است آنکه سابق بآن جانان نوشته بودیم هوشیار باید ماند و عنان امتیاز از دست نباید داد از سابق دو روز احوال اضطرار آن برخوردار معلوم شده بود جانمن هوشیاری عبارت از سرپوشی است که احوال را در کشد نشود که راز فاش گردد و بر عالم ظاهر شود مرد آنست که دست بکار و دل بیار باشد و در میان خلق دل افگار زنهار زنهار اضطرار نکنند و راز فاش نسازند هر که راز خود فاش میکند ترقی بمدارج اعلی نمی کند و بهره از اسرار ربانی نمی گیرد خیر خواه را از ذات سامی شما بسیار توقع

درظاهر و باطن است این قدر که آن نور الابصار در دل می آرند مگر بر پیری و بیکسی این عاجز رحم نمی کنند از وقتی که کمر بر روزگار آن جانان بستند هزار در هزار شکر بدرگاه خداوند جل و علا بجا آوردیم و بمرتبه ظاهر خاطر جمع نمودیم از ذات شما این امید است که من بجمعیت خاطر بیاد خدا مشغول باشم و شما خدمت والده و برادران خود نمائید دیگر قبائل که از ذات شما توقع دارند بقدر مقدور در حق آنها بجا آرید و بیاد حق سبحانه مشغول باشید مرد آنست که درمیان خلق باشد و زن خواهد و حق حقداران بجا آرد و بیاد خدا باشد مرد خدا باید شد و از جاده پیران خود بیرون نباید شد سهل همت است که لنگ بسته در گوشهٔ تنها نشینند چه همت و کدام حوصله است عجب که باین فهمید هیچ طورها می کنید مولانا و قبلتنا و مرشدنا حضرت قاضی بینا قدس سره را هشتاد یا هفتاد متعلقین لابدی بودند پرورش هر یک می نمودند و درمیان ایشان همیشه می ماندند و حقیقت حضرت شاه یوسف و شاه ابو نجیب امیٹھوی قدس سرهما علی هذا القیاس همت بر همت مردان باید کرد و از خیال لنگ بندی باید گذشت و بر احوال پیری من نظر باید کرد خلف آن است که بر طریق والد خود باشد طریق من ملاحظه نمائید که چه محنت نبود که لازم نکردم و الحال که درین جا هستم شما خوب میدانید که برای چه هستم بهر حال هر چه که شد شد از آینده ضبط نمائید و شغل درود نمائید چندانکه زیاده خوانده شود و نماز را لازم گیرید و باید که شغل دم وغیره چندروز نکنید و میان دوست محمد جیو را بتخصیص بجهت تفریح طبع شما فرستادیم و اگر خان صاحب بر طعام یاد نمایند البته رفته باشید و خانصاحب را بجای من دانید الشوق ثم الشوق والسلام

مکتوب سوم دربیان عاشق عارف و عاشق هالک

جامن دریا نوش باید بود نه که بقطره مدهوش هر که دریا نوش است عاشق عارف است هم که بقطره مدهوش است عاشق هالک است پس عاشق عارف در بشارت ماند و عاشق

هالک و در غارت رفت حضرت محمد مصطفی صلعم دریانوش بود هر چند اسرار معرفت در جام دل آن سیر نخیتند هرگز پر نشد هر روز هل من مزید می فرمود کاسه حسین بن منصور حلاج تنگ بود که بیک قطره پر شد که انا الحق می گفت پس پاس امتیاز شرط است جانمن اکثر در هفته یا در ماه جوش بیخودی سر برمی کند و سر بصحراے رسوائی می خواهد اما بطفیل حیا شریعت و پشت پناهی حضرت رسالتماب صلعم سر بصحرا شدن نمی تواند و شریعت حضرت رسالت پناهی مسیحا بخاص و عام است اگر گاهی در انجا بی اختیاری رو نماید باید که در تسبیح یا در تلاوت قران یا در نماز نوافل مشغول شوند و در اشتغال باطن زنهار نروند و تنها بصحرا یا بطرف دریا سیر نکنند در میان یاران بحکایت مشغول باشند و خاموش هرگز نه نشینند و هر روز در خدمت خان صاحب رفته باشند و آنچه که شبهات در دل بیایند یا خطره در دل گذرد از او شان بگویند و بپرسند و شب بیداری تا که آنجا اند نکنند و بشغل دم و غیره مشغول نباشند بمیر فتح علی سلام برسد از عزت الله و محمد مراد سلام نیاز

مکتوب چهارم در بیان سیر عارف

جانمن عارف همیشه در سیر است که از سیر او هیچ گاه نیست که او را سیر است که زمین و زمان در پاے اوست سیر عالم رفتن بپا است و دیدن جهانست و سیر عارف رفتن از خود و دیدن خود است هر که خود را دید خدا را دید و سیر عالم از مکان تا مکان است یعنی از هندوستان تا ترکستان و از عراق تا شام و سیر عارف بیرون از مکانست چرا که لامکان هم مکانست پس عارف را سیر نیست که دران جهت و طرف و نسبت داننده و بیننده نیست رونده و شنونده نیست و دخل نیستی و هستی هم نیست و نسبت آمدن و بودن نیست دریای ست بحید عظیم الشان که بے نام و نشانست و هر دو عالم را خود محیط است و همه را از وجود ست و همه از دنیا و ما فیها از دست و این سبع سموات و ارض تا تحت الثری پیش او هیچو قطره است که دران عارف

غواصی می کند و گوهرهاے دریاے ربانی حاصل می نماید که هژده هزار عالم را در یک ذره می بیند و هژده هزار عالم ازان ذره موجود می نماید و آن دریاے عظیم الشان این دم وجود است هر که این دم دید حقا که حق را دید و هر که این دم ندید در وا که هیچ ندید راست فرمود رسول کریم

که من عرف نفسه فقد عرف ربه هیهات هیهات چه رمز و چه اشارت است سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسکم افلا تبصرون عبارت و اشارت از آیاتنا این دم خود است که نفخت فیه من روحی است پس هر چه هست این دم است و بجز این دم هیچ موجود نیست خواه این دم را آدم گوی خواه عالم خواه خدا گوی خواه ملک خواه عرش و کرسی خواه لوح و قلم علی هذا القیاس از ازل تا ابد همین دم است که هزار در هزار خلعت وجود پوشیده و بصد هزار رنگ بظهور آمده و خود بر خود فریفته گشته و نام عاشقی و معشوقی نهاده و خود بر خود عاشق گشته و خود با خود عشق بازی باخته و خود فرعون شده بصورت موسی بر آمده در جنگ و گفتگوها مشغول شده و خود شاه عرب و ماه نجف گردیده بقتال کفار محکم شده

ز دریا موج گوناگون بر آمد	ز بیرنگی برنگ چون بر آمد
گهی در کسوت لیلی فرو شد	گهی بر صورت مجنون بر آمد
یکی هیچ دیگر گون نگردید	بصورت گرچه دیگر گون بر آمد

کلام درویشان بجو ایشان غامض است که بفهم هر کسی در نمی آید ازین سبب این طایفه را کافر و زندیق می گفتند حسین بن منصور را بر دار کردند و ذو النون مصری که سر این طایفه بود او را کافر و زندیق گفتند و عین القضاة را آشکارا کشتند و حضرت فرید الدین عطار را که صاحب اسرار بود منجمله زنادقه می شمردند محرم اسرار حضرت حافظ شیرازی می فرمایند

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است	سخن شناس نه دلبرا خطا این است

جائی عین و غیر دیدن قرب و بعد پنداشتن کار نافهمان است

سله دمیدم در و از درج خود ۱۲

کجا غیر کو غیر کو نقش غیر	سله سوی الله والله ما فی الوجود

جائیکه حضور است دور دور است و از اسرار حضور مهجور است و حقیقت آنست که آنجا نه حضور است نه مهجور نه آنجا اندوه و نه سرور است و نه آنجا ظلمات و نه نور است بلکه نسبتها آنجا معدوم اند قول شیخ محب الله اله آبادی است الحمد لمن وجدنا بکل ما وجد وسجد بکل ما سجد ستایش و سپاس آنرا که یافته شده بهرچه یافته شده و سجده کرده شده بهرچه سجده کرده شده یعنی هرچه یافته شده اوست و غیر وی درمیان نیست و حضرت شاه نعمت الله فرمودند که هرچه بینی بوجه حق حق است زیرا که هیچ شی را حقیقت نیست الا بحق و حقیقت حق است نزد اهل حقایق و عین حق که مقوم همه اشیا است و هو القیوم قال الله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اهل نظر بنظر کشف قیومیت حق را در همه اشیا مشاهده نمایند و محققان راه معرفت هیچ ذره از ذرات را نه عین حق می دانند و نه غیر حق و خود را نه قریب می بینند و نه بعید می پندارند زیاده چه فقط

مکتوب پنجم در بیان فوائد کلام درویشان

جانت بشرط انصاف وفهمید فائده کلام حضرات درویشان بسیار است و قول حضرت محی الدین بن عربی که الله تعالی را موجود نباید گفت این رمزیست کامل باید که بچشم دل ببینند و بفهمند شیخ احمد سرهندی می نویسد که محمد رسول الله صلعم را بسبب من خالط با حق حاصل شد عجیب سریست و رمزی و حضرت علی کرم الله وجهه می فرمایند که طاعت می کند او را عاصی در عصیان خود و یاد می کند او را غافل و ساهی در غفلت و نسیان خود و شیخ محب الله اله آبادی میفرماید

سله نیست بجز خدا کسی در وجود موجود ۱۲ سله متوفی نهم رجب روز پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هشت مزار در اله آباد ۱۲ سله متوفی بست و چهارم ذیحجه سنه هشت صد و سی و چهار ۱۲ سله فرمود خدا تعالی بس هر طرف که رو گردانید آنطرف روی خدا است ۱۲ سله متولد سنه نهصد و هفتاد و یک و متوفی بست و هفتم صفر سنه یکهزار و سی و چهار عمر شصت و سه سال مزار در سرهند ۱۲

که اسم الله را تاثیرے نیست و از حضرت شیخ نجیب الدین شخصی سوال کرد که توحید حبیبت بشنای روشنتر بیان کن فرمودند که دو آئینه و یک سیب و هم وے فرمود که پیوسته وصف حال ادی کنم و این عجیب که او را همالی نیست جانمن علم اولین و آخرین در ذات حضرت انسان است انسان دریاے معانی است و مخزن اسرار ربانی است و سلطان هر دو جهانی است ؎

هست انسان بحر نور ذو المنن	گرچه گشته چون سبو در قید تن

چون سالک بر مشاهده اقوال و افعال و اخلاق خود ملازمت کند و بر فراموشی خود کوشد که از هستی خود بیرون آید تا که او اندرون آید چون این از میان برخیزد او در میان آید پس هرچه خواهد بکند و بهرچه توجه کند رنگ آن پذیرد در قرآن خبر میدهد که ان الانسان لفی خسر یعنی انسان در زیان است وقتیکه انسانیت برخاست زیانی ظاهر گشت پس این جا چه زیانست ع جائیکه سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را در انحال چیز ها ظاهر شوند که چشم سالک هرگز ندیده باشد و خبر ها شنود که هرگز نشنوده باشد و بر قلب سالک چنان معنیها جلوه گر شوند که گاهی در فهم و وهم نیامده باشد و در مقامی باشد که خیال و عقل در انجا نگنجد و عالم حیرت طاری می شود ؎

نے چنان حیران که پشتش سوی دست	بل چنان حیران که رو بر روی دوست

جانمن اکثر صاحبان درین راه جان باختند و بر کسب فکر درین راه تاختند و هرگز بمقصود اصلی نرسیدند که یافت هیچ شئے بر هیچ شئے موقوف نیست محض وابسته و امن فضل و کرم است زیاده چه نویسد۔

مکتوب ششم در تفسیر آیه مرج البحرین یلتقیان

جانمن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان مراد از بحرین دو عالم است یکے عالم

سله بیشک انسان در نقصان است سله روان کرد دو دریا باهم آمیخته درمیان آنها پرده ایست که بسبب وی تجاوز نمی نمایند ۱۲

حضرت مطلق دوم عالم واحدیت که عالم حضرت اسماء است و مراد از برزخ حقیقت انسانی
است که مسمی بحقیقت محمدی و عقل کل است و یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی از عالم حضرتین
انسان لولو و مرجان پیدا آیند اشارت بآنست که حضرت انسان جامع جمیع مراتب و
قابلیات است و در آیه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا مراد از کلمات ذات حضرت انسان است جائیکه غلط گاه سالک
درین جاست که شیطان از راه می برد و از مقصود اصلی باز میدارد وقتیکه سالک ریاضت
می کند و مدتے در خلوت می نشیند و دل بکلمات الله منور می گردد و احوال بکشف و کرامات
میرسد هر چه می گوید آن می شود خواه از دعاے بد خواه نیکو درین جا سبب اعتبار خلق می گردد و
خلق رجوع باو می کند مردم دنیا مریدی شوند و نیاز می گذرانند پس درین جا خیلے وسواس است
و راه مخوف مردے جانباز باید که نفس را پشیمان کند جانم راه عشق پر خطر است تا ندانی هر کس
را درین راه گذر است شیر مردے باید که درین وادی خونخوار مردانه وار در آید و از نشیب
و فراز نترسد و در هیجا دل بجا دارد و دلیرانه در آید و سرباز باید که در راه دوست خود را نثار سازد
و صاحب همت باید تا همت از دنیا و آخرت درگذرد مثلاً اگر دنیا و آخرت مهیا کرده پیش او
آرند بگوشه چشم هم نه نگرد و مقصودش جز فدا شدن و نثار شدن دیگر نباشد که الفقر
سواد الوجه فی الدارین حاصل آید زیاده چه۔

مکتوب هفتم در تعریف و فرق مرد و جوانمرد

جسمک جسمی روحک روحی و دوستی مقبول بارگاه مجتبوی میان شیخ درگاهی سلمه الله
تعالی از خیر خواه و هیچ در هیچ محمد آفاق بعد از دعوات شوق که از تحریر ما فوق است مطالعه

ل۱ برمی آیند از انها گوهر و مرجان ۱۲ ل۲ بگو که اگر شود دریا سیاهی برا۔ کلمات پروردگار ما البته ختم شود دریا قبل از انکه ختم شوند
کلمات پروردگار ما و اگر چه آریم مثل او سیاهی را ۱۲ ل۳ فقر و سیاهی است در هر دو جهان ۱۲

نمایند جانمن مرد آنست که نه خود رنجد نه کسی را رنجاند و جوانمرد آنکه مستحق رنجانیدن را هم نرنجاند
دل را خوش دارند و از بیداد و ایذای حاسدان و ظلم منافقان نرنجند و بیاد خدا مشغول باشند و
خود را و کار خود را بخدا سپارند جانمن بعضی اند که حظوظ نفس خود را فراموش می کنند و حاجتی
نمی خواهند و بعضی اند که خود را فراموش می کنند و حق را بچشم حق مشاهده می کنند و بعضی اند که
از کمال مشاهده همین مشغوف می شوند و در دریای استغراق مستغرق می مانند نه از مالکان اند
و نه مملوکان نه مختار اند و نه از مجبوران در مرتبه الات کالات اند جانمن حیف صد حیف که یار
قریب است و ما مردم بعید میدانیم و همه یار است و من خود را در میان می بینیم جانمن مرد آنست
که بعلم خود جاهل باشد و بعلم حق عالم شود و از هستی خود فانی و بهستی حق قایم شود و از قدرت خود
بیرون و بقدرت حق قادر گردد جانمن در کلمه لا اله الا الله دوازده حرف اند پیران قلندریه
علیه ازین کلمه دوازده اذکار استخراج کردند و باقی اذکار را داخل اذکار قلندریه فرمودند
بندهٔ صادق را کافیست همین کلمه توحید هر گاه معنی این کلمه معلوم و منکشف گردد او را حاجت
و طلب نباشد بفکر و ذکر دیگر چنانکه هر گاه آفتاب از مشرق ظاهر گردد و بچراغ حاجت نبود
جانمن چون دل سالک از نور توحید منور می گردد بمدد غیبی و بطفیل مرشد حقیقی از مرتبه بمرتبه
ترقی بمدارج اعلی می کند و شراب شوق از دست ساقی از ذوق می نوشد و بیهوش و بیهوش با
جوش و خروش می باشد و ترانه انت انا انا انت در خود از هر سو می شنود والسلام

مکتوب هشتم در بعض نصایح

جانمن آنکس که با مردم درویشان اخلاص دارد نتیجه آن موافق اخلاص است و آنها که غیر
مخلص اند ثمرهٔ آن هم در پیش است و شما را لازم است که با همه کس با اهلیت و با خلق باشند و
از مردم جهلا و منافقان و حاسدان بر حذر باشند حق تعالی محسود کند و حاسد و منافق و ظالم
و خود بین نکند و باید که در دعوت آیه حسبنا الله معه درود و استغفار و آیه لا اله الا انت

صدصد بار هر یک را ورد نمایند و گمانی میان راهم مقید شوند که ورد مسطور همیشه بخوانند ورد دعوت هرگز هرگز ناغه نکنند و نماز زنهار زنهار ترک نکنند و همه را بقید نماز و تلاوت قران کنند جائی در زمین و آسمان کسی نیست که انسان را آزار دهد مگر اینهمه رنجها که بمایان میرسد صورت و نتیجهٔ اعمال و افعال ما مردم است و اکثر دل خیرخواه متفکر می باشد که خرقهٔ حضرت صاحب محفوظ مانده است یا نه از میان غلام میر پرسیدم هیچ نگفتند خطره بسیار شده است هر چند که امید از کسی نیست که محافظت کرده باشد چرا که گاهی چیزے بجانه سلامت نیافتم باید که بر نگاه ندارند زیاده چه نویسد۔

مکتوبات قاضی عبد الرحمن قلندر عارف شهری جونپوری

عرضداشت اول بحضور حضرت سید العرفا در بیان شاعری خود و بیان عشق

بجانب مجتبای زمانه عرف مجا لاهرلوری[1] از جانب عبد الرحمن که جامع عید و رحمن ست نیاز فراوان و ثنائے بے پایان قبول باد۔ پیرا دستگیرا پیش ازین در ایام کسب علوم ظاهری گاه گاهی قافیه سنجی می کردم و ابیات از مکمن قوت بفعل می آوردم که قول شافعی بگوشم رسید[2]

ولولا الشعر بالعلماء یزری	لکنت الیوم اشعر من لبید

مقرر ذهن نمودم که دل باین خیالات نبندم و آئین چنین عیبها را بر خود نه پسندم مدتے مدید و عهدی بعید برآن برآمد چون از خدمت حضرت شاه فتح قلندر بهره مند شدم برآنم آورد که طریق سلف را مرعی داشته و دریهٔ سینه را در عبارات رنگین از نظم و نثر منظوم و مربوط گردانم تا دست آویزے پیش رستگان زمانه بوده باشد و یاران باشعور از دریافت حظ لطفش

[1] ایشان از خلفای اعظم حضرت شاه فتح قلندر جونپوری و شاگرد رشید ملا محمود جونپوری صاحب شمس بازغه بودند حال تفصیلی ایشان به نفحات العنبر باید دید ۱۲ [2] اگر شعر گفتن برای علما بد نبودے پس من امروز از شاعر لبید شاعر تر بودمے ۱۲

مسرور گردند۔ پیرا داستان عشق را داستانیست و کتاب شوق را بیانے کہ عرصہ کاغذ از جولانگاہ قلم بیانش تنگ در ہموار زبان در میدان وسیع بہ نمایش پا لہنگ مستانہ و ارا ز فکر این اسرار بسر مجنون رسیدم پرسیدم کہ اے بعشق ممتاز از انجام و آغاز این راز با من بگو کہ قصہ عشق ترا جنگہا نمودہ اند و ترانہ شوق ترا با آہنگہا سرودہ آیا رمزی از کرشمہ معشوق و سوز عاشق اندراج یافتہ یا محض عبارت آرای است مجنون بعشق مفتون جواب داد کہ از مجنون عشق او خبر ندارم من آنم کہ من دانم گفتم اے شاہباز ہمت اگرچہ بیاری رسیدۂ اما روی اسرار ندیدۂ انچہ می بینی چرا نہ در ہر مظہر چنانچہ ہست مشاہدہ نمائی تا از ین دیوانگی رہیدہ گردی و راز ہاے گوناگون از جلوہ عاشق و معشوق معاینہ کنی از گفتارم ہوشش برجا آمد گفت ادا ہاے کہ از حسن لیلی در چشم حال من میرسد و شعلہ آتش شوق کہ از دل مجنون سر بری آرد در عبارت و استعارت کجا آید بلی نقشبندان عشق با یمای و اشارتے از ان حال عبارتہا می آرانید و از غایت جوشش مستانہ و ار ترانہای سرایند تا گوش ہوش مسرت پذیر بود و دل در مسند راحت گیرد از ینجاست کہ از زبان رحمانی برخی از ابیات بصفحہ کاغذ آمدہ و سطرے از قصص نگارش پذیرفتہ بخیال آنکہ یاران حضور را در انتظر شوق قبول فرمانید بخدمت گرامی ارسال داشتہ ہرچند کہ لایق مطالعہ یاران حضور نبود لیکن بحکم الہدایا علی[1] قدر مہدیہا جرأت نمود امید ست کہ از محجوبان محجوب باشد۔

عرضداشت دوم در عشق و معرفت

مرشد الواصلین مربی العارفین ہادی انام فیضرسان خاص و عام کہ شاہباز ہمتش جز مرغ لامکانی در چنگال نہ آرد و تہاخانہ باطنش جز کنج وصال در حوصلہ خیال ندارد نسبت بحال رحمانی در منظومہ الطاف و گوہر مسلسل اعطاف مبذول داشتہ از آنجا کہ این عقیدت کیش

[1] تحفہ ہا حسب حیثیت ہدیہ کنندہ می شوند ۱۲

پیوسته خواهشمند ملازمت یاران حضور مانده و آن موقوف بر مشیت گردیده ناچار تا خبرے از ان آستانه بگوش هوش مشتاق رسد بعریضه میپردازد و بخیال جمال بے مثال آن صاحب کمال عشق می بازد ؎

گر دست رسم نیست که بینم رخ دلدار	باری بخیال رخ او شاد توان زیست

درین گفتگو بودم که صرصر خیال جمال خداوندی مروحه جنبانی نموده آتش عشق را التهاب افزوده خشک و تر خیالم بسوخت و ترانهٔ انا النار از کان دل پیدا ساخته شعلهای جوش و خروش بیفروخت حقا که قبضهٔ اختیار از دست افتاده بیرون است هرچه گویم نه گفتار است و هرچه پویم نه رفتار مانند بوقلمون گویائم و خموش و در عین هوشیاری مستم و مدهوش از همه رسیده و از این و آن آرمیده حسن و جمال خویش را از هر جبین مشاهده می نمایم و حکایات خود را از هر زبان این زمان بگوش هوش اصغا می نمایم هر اسم مسمایم و منزه از اسما و مسمایم نمی دانم که کیستم و چیستم حیرت است و حیرانی و از کمال حیرت عشرت و شادمانی گفتارم پریشان و رفتارم بر حال بجویشان معذورم[1] اگر صدائے خارج از قانون آهنگ نوازم یا طریقه بیرون از شاهراه ادب پیدا سازم العذر عند کرام الناس مقبول پیر و دستگیر نقشبند عشق و بانی شوق که از قلم ابداع و اختراع اشکال گوناگون و تصاویر بوقلمون بر لوح دل کشیده و طراز جهان و جهانیان را بکمال صنعت و نهایت فطرت بر صحیفه آورده و جمال بے مثال کنت کنزا[2] مخفیا بدیدهٔ فاحببت ان اعرف در جلوه فخلقت الخلق مشاهده فرموده و از غایت شهود یکتائی در عین نمود کثرت بے بود ترانهٔ الان کما کان سروده طلسمی است شگرف و آهنگے است بے صوت و حرف که از رنگهای گوناگون بیرنگیش نمودار و از بیرنگیش همه رنگها پدیدار و کمال یکتائیش در عین دوئی ظاهر و اصناف دوتائیش از یکتائی باهر تشبیه او در تنزیه پیدا و تنزیه او از تشبیه هویدا نه تشبیه را در گنجایش نه تنزیه را بدو آرایش ؎

[1] عذر نزد بزرگان خلق مقبول است ۱۲ [2] بودم خزانه پوشیده پس دوست داشتم که شناخته شوم ۱۲

حیرت اندر حیرت اندر حیرت است　　از کمال حیرت ایدل عشرت است

عقل کل ازین شعور برقعه حیرت به برکشیده و فکر سلیم و خیال درین بادیه از خار تحیر پا لهنگ گردیده
نه زبان زبان آوران را در ستایش گنجایش گفتار و نه پای خیال را بر آستان عالیش مجال
رفتار که گوید و چه گوید که پوید و چه پوید ه

هست گویا ولیک گویا نیست　　هست پویا ولیک پویا نیست

آری از دست بازی عشق ترانهای شوق از هر زبان پیدا و چشم یکتا بهزاران اطوار در هر لباس
بجمال بیمثال خویش بینا گاهی بغفلت شادان و هنگامی بهوش نازان بحکم کل حزب
بما لدیهم فرحون سر مفاخرت باوج سماک میرساند و از غایت راحت و نهایت مسرت
دعوای انا الاعلی من کل اعلی می نماید و بحسب کل هو علی صراط مستقیم مبدا و معاد خویش را
مستحسن و مقبول می شمارد پیر او دستگیر اهر گاه در دریای هو الاول والاخر والظاهر والباطن
غواصی نموده گوهر یکتا بدست خیال می آرم از غایت فرحت و نهایت مسرت رنگی جز رنگ
بیرنگی بچشم دل نمی نماید در انحال نه اینست و نه آن نه جا نست و نه جهان آری هنگامیکه افواج
گوناگون فضلنا بعضکم علی بعض . و فوق کل ذی علم علیم تماشا می کنم و همان بیرنگی را در رنگها
ملاحظه می نمایم درجات و طبقات پیدا و هویدا می شوند درین خیال بهتر از مدح و ستایش محبتبا
زمانه کاری دیگر بخاطر نمی آید پس مطابق حکم قصائد و غزلیات چند ارسال داشته از نظر عالی
خواهند گذشت فقط

مکتوب در بیان عشق

از جانب عبد الرحمن که جامع عبد و رحمن است بجانب افضل زمانه محمد افضل فراوان ادعیه شوق

له هر گروه بدانچه نزد است خورسند است ۱۲ سله ما بزرگیم از هر بزرگ ۱۲ سله همه براه راست اند ۱۲ سله بزرگی
دادیم بعض را بر بعض ۱۲ سله و بالای هر داننده داننده هست ۱۲

موصول باد از آنجا که رشتگان را پیوسته خواهش حسرت و حکایت آزادگی پابند و لست می خواهد که رمزی از عشق بر صحیفهٔ کاغذ نگارد تا دیدهٔ دور بینان دور و نزدیکان را منور کند اینی برادر عشق آتشی است که یار و اغیار در سوخته و شعلهٔ هستی از و افروخته میگردد و ندانی که شعله عبارت از سوز نیست که موجب حزن و اندوه می شود بلکه سازی که جانبازان را در عین نیستی بجلوه می کشد و راز اهل راز را به اظهار می آرد یعنی هرچه نهان است بغایت عیان است و زبان عشق در هر زمان به بیان است لیکن چه سوز است و چه ساز و چیست راز و کیست صاحب راز معلوم نمی گردد که گفتگوی عشق لذتی به مهجوران می بخشد نه بواصلان و ظاهر است که مجنون را هنگام وصال لیلی قصه اش بکار نمی آید گوشش بگفتار او و چشمش بدیدار او متلذذ گشته بلی در حال فراق از قصهٔ لیلی لذت می گیرد ص

چون ز دیدار تو نیم مسرور	یاد تو آرم ای رخ پر نور

من عرف ربه کل لسانه آری آنها که قصه گفتن آنها عین دیدار گشته و از یاد و فراموشی بلکه از جمیع تقییدات رسته اند و از غایت جوش ایمای از عشق ثبت می نمایند هر چند بسیار می گویند اما شمه از آن به بیان نمی آید از ین جاست من عرف ربه طال لسانه غرض از نوشتن این قسم چیزها آنست که طالبان اله خود را از گفتن و نوشتن باز داشته کوشش بهوش فرمایند و متلذذ دیدار باشند زبان مباش و گوش مباش چشم بند و هوش باش مشفقا مقر اهل وجدان و بصیرت گشته که جلوهٔ آفتاب عالمتاب که کارخانهٔ عالم از و نمود است محض از راه آئینه جهان است و الا هیچ نیست هرچه هست هست لیکن به نمود نیست پس گفتار و دیدار و غفلت و هوش و آغاز و انجام اعتباری است که عبارت از عدم صرف است آری نقش و صورت نمی باشد مگر عدم را درین حال قلم و زبان از گفتار رهیده و پای اظهار از تگاپوی کشیده و الباقی عند التلاقی زیاده جز شوق چه نگارد۔

سله هر که شناخت پروردگار خود را گنگ گشت زبان وی ۱۲ سله هر که شناخت پروردگار خود دراز گشت زبان وی ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ محمد ماہ قلندر لاہرپوری

عرضداشت اول بخدمت حضرت پیر و مرشد خود شاہ عاشق محمد قلندر

آن رہنمائی گمراہان و آن سرحشیم باکمالان آن نافی وجود ماسوی اللہ آن باقی باللہ شاہ عاشق اللہ حرفی چند از ذرۂ حقیر محمد ماہ مطالعہ نمایند چون این ماہ مقابل آن مہر است پرنور است و الا ماہ بی مہر بذاتہ در تاریکی قصور در قصور است ما حصل آنکہ بقدر یکہ محصور است در کسوف است پس ماہ را باید کہ در مہر مہر منہدم و منکسر شود حتی کہ احتیاج و غیر احتیاج فرو نشیند و معنی الان کما کان وکان اللہ ولم یکن معہ شئی در فہم آید فقط

مکتوب اول بنام حضرت شاہ شکر اللہ قلندر

دربیان مقامات و مدارج عالم معنوی و حضرات خمسہ و دیگر نکات

عاشق سبحانی مقبول ربانی حقایق و معارف آگاہ میان شکر اللہ جعلہ اللہ تعالیٰ من العاشقین از ذرہ حقیر پرتقصیر تراب اقدام اہل اللہ غلام عاشق اللہ محمد ماہ منور لاہرپوری بعد دعاے زیادتی عشق الٰہی آنکہ آن درویش بے نظیر و محب دلپذیر بارہا درخواست بیان مقامات و مراتب و

سلہ از اولاد حضرت قطب جہان امام عبدالرحمٰن جانباز قلندر۔ ولادت ایشان بہ سن یکہزار و پنجاہ و ہفت گردید مرید و خلیفہ حضرت شاہ عاشق قلندر ۔ خلیفہ حضرت سید العرفا لاہرپوری بودند وفات ایشان بعمر شصت و سہ سالگی بہ بست و ہشتم رجب سنہ یکہزار و یکصد و بست واقع شد مزار در لاہرپور است ۱۲ سلہ ایشان از اولاد ملوک بخارا و سمرقند و از خلفائے کبار حضرت سید العرفا بودند مدت العمر بر آستانہ بسر بردند وفات ایشان بتاریخ دوازدہم ماہ محرم سنہ یکہزار و نود و سہ ہجری گردید روضہ ایشان در احاطہ روضہ حضرت سید العرفا در لاہرپور است ۱۲ سلہ چونکہ حضرت شاہ شکر اللہ قلندر کاکوروی و حضرت شاہ شکر اللہ ساکن بسوان ہر دو خلیفہ ایشان بودند لہذا معلوم نمیشود کہ مکتوب ہذا بنام کدام یکے از ینہا ہر دو است ۱۲

مدارج عالم معنوی وحضرات خمسه نمودند جانم در دست هر لحظه کسوت دیگر پوشیده جلوهٔ دیگر
می نماید و در هر جلوه نام دیگر نموده و در هر آن و مکان زیبایش نقوش گوناگون کرده از بیچونی
برنگ چون شده خود بر خود شیفته و فریفته شد و خود بر خود واله و شیدا گشته نام عاشقی و
معشوقی گرفت غرض چه ظاهر و باطن وچه غیب وشهادت چه معنی وصورت جز یکذات
موجود نیست که وجود او عین اوست واز مرتبه لاهوت تا ناسوت جز او جلوه گری در هر مرتبه
الآن کما کان است نسبت و اعتبار اصلا وجود ندارد در عین تشبیه تنزیه است . جانم
چون معلوم شد که بمراتب تعینات وتشخصات حضرت وجود فکر و فهم جز انسان کامل نمیرسد
ناچار برای نفع خاص وعام از پردهٔ اجمال بذیل تفصیل می آرد که آن ذات بحت از مرتبه لاتعین
وعدم ظهور بظهور وتعین آمده بحکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم[1] انسانرا تقویم مراتب نموده
چنانچه مرتبه اول از مراتب مرتبه احدیت است که جامع جمیع مقامات است ومجهول الکیفیت
واز جمیع قیود و اعتبارات منزه چنانچه جوهر علم بذات بحت ظهور گرفته ومقابل این مرتبه در
انسان مقام اخفی است ودر مراتب مرتبه لاهوت وحقیقت محمدی نیز گویند دوم مرتبه
ولایت منتهی که آنرا مرتبه محبوبیت گویند زیرا که منتهای سلوک وسیر آن مقام است و
دران محویت و فنا است ومرتبه وحدت نیز گویند وآن مرتبه رابطه است میان احدیت
وواحدیت وفرق میان هر دو جز حرفی بیش نیست چنانچه میان احد واحد ومقابله این مقام
در انسان مقام سر است ودر مرتبه جبروت واعیان ثابته نیز گویند سوم مرتبه ولایت
متوسط که آنرا مقام محبت گویند ومقابل این مرتبه در انسان مقام روح است ودر مراتب
مرتبه ملکوت اعلی وعالم الغیب وعالم الامر نیز گویند چهارم مرتبه ولایت مبتدیه که مرتبه نبوت
ودعوت وهدایت گویند ومقابل این مرتبه در انسان مقام دل است ودر مراتب مرتبه
ملکوت ادنی گویند زیرا که القلب بین الروح والنفس[2] است چنانچه پرنده اطاعت

[1] بیشک آفریدیم انسان را در بهترین ساخت ۱۲ [2] قلب درمیان روح ونفس است ۱۲

یعنی عین اطاعت خدا و انسنن و بران عمل نمودن لازم است همچنان اطاعت ولی اطاعت
خدا است که دل وسیله واردات عجیبیه و رساننده اسرار الهیه است قلب المؤمن بین
صبعین من اصابع الرحمٰن[۱] از انست که رسول صلعم فرمود استفت قلبک ان افتاک فافعل
والا فاترک[۲] هرکه از اهل دل مطیع دل گشت حقا که اطاعتش بحق گشت آری دل جلوه گاه
رحمان است مرد آن است که بدل رسد تحقیق مقام ولایت اضلال و اغوا است مقابل
این مقام در انسان مقام نفس است زیرا که درین مرتبه بغاوت و ضلالت ظهور می پذیرد
پس معلوم شد که هادی و مضل بحسب مراتب همان حق است و در مراتب مرتبه ناسوت
صغری گویند آما برابط قلب ناسوت کبری نامند از انکه ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت
به اوست وهو معکم اینما کنتم[۳] وفی انفسکم افلا تبصرون[۴] و با جمیع تعینات و تشخصات محیط
همانست چون شناختی که مراتب خمسه هر یک از تجلیات الهیه اند پس بدان که هیچ چیز
از عالم ناسوت و ملک نیست که ملکوت با او نیست و بدو محیط نیست و هیچ چیز از جبروت
نیست که لاهوت بدو محیط نیست والله بکل شیء محیط[۵] یعنی هیچ ذره از ممکنات بے وجود
حضرت واجب الوجود وجود ندارد و این احاطه بیش از احاطه آب به امواج نیست۔
وبحکم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة[۶] طالبان راه خدا استرشاد از پیران
و مرشدان می نمایند و خود را کالمیت فی ید الغسال سپارند تا بمقصود رسند و ازین مجاهده
مشاهده حق کنند کالمجاهدة تورث المشاهدة[۷] و اگر عنایت ازلی رفیق باشد و جذبه
حق یکایک رباید نیز بمقصود رساند

	نے ریاضت باید و نے طاعتی		فضل حق باید اگرچه ساعتی

در آن وقت مجذوب مجرد گردد و یا مجذوب سالک یعنی در ذات بحت محو گردد تا آنکه از ملاحظه

[۱] قلب مومن درمیان دو انگشت خدا است ۱۲ [۲] استفتا کن از قلب خود اگر بدهد ترا لیس بکن ورنه بگذار ۱۲ [۳] و او با شما است هر جا که باشید ۱۲ [۴] و خدا هر چیز را احاطه کننده است ۱۲ [۵] ای مومنان از خدا خوف کنید و بجانب او وسیله بگیرید ۱۲ [۶] مجاهده وارث میشود مشاهده را ۱۲

صفات بذات ربے ملاحظہ ملاحظہ لمن الملک الیوم للہ الواحد القہار الیوم ملک اللہ
آشکارا گردد و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء جانم مقام لاہوت مقامی است کہ چون سالک را
آن مقام میسر آید بقدرت کن فیکون حاصل شود کہ الصوفی اذا انسلخ من قشر البشریۃ و
انتقت نفسہ وصفی قلبہ وجلت روحہ فامرہ بیدہ انما امرہ اذا اراد شیئا
ان یقول لہ کن فیکون و بنوعی دیگر در باید کہ الشریعۃ الاتباع والطریقۃ الانقطاع
والحقیقۃ الاطلاع والمعرفۃ الاطلاع شریعت فرمانبرداری و طریقت از غیر دست برداری و
حقیقت با دوست برخورداری و معرفت ہمہ حال یاری و بعضی چنین فرمودہ اند ؎

شریعت در نماز و روزہ بودن — طریقت در جہاد اندر فزودن
حقیقت روی در دلدار کردن — نظر اندر جمال یار کردن

جانم در شریعت ہر کہ مقام دارد صاحب شرع است و در طریقت منزل دارد اہل طریقت و در
حقیقت نظر دارد اہل حقیقت و در معرفت حال دارد اہل معرفت و ہر کہ کل دارد کل دارد و ہر
کہ ہیچ ندارد ہیچ ندارد و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و این نادان تو جیہی بیان مینماید
کہ شریعت سودت است و طریقت محبت و حقیقت فرط محبت و معرفت ثمرہ فرط محبت این
رمزیست کہ بجز مقبول عاشق اللہ نخواہد دریافت جانم در میدان محبت اسپ ہمت بسیار
کسان جہانیدہ اند اما بمنزل مراد نرسیدہ و جز سرگردانی و جانفشانی حصولش ندیدہ اند ؎

اندرین راہ تو جز آن نہ کنی — جان بدہ جان بدہ زبان نہ کنی

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون حضرت جنید بغدادی فرمودہ اند المحبۃ ان یوافقہ
فی جمیع الاحوال ذوقا و شوقا قلت لک مت مت سماوطاعۃ و حضرت شیخ شبلی می فرماید

سلہ برای کیست ملک امروز برای خدا واحد قہار است ۱۲ سلہ انیست فضل خدا مید ہد ہر کہ میخواہد ۱۲ سلہ صوفی
ہرگاہ کہ کشیدہ شد از پوست بشریت و قلب وی صاف گشت و روح روشن شد پس حکم بدست اوست ہرگاہ
ارادہ کند چیزے را بگوید برای او کہ بشو پس میشود ۱۲ سلہ ہرگز نخواہید یافت نیکی تا اینکہ خرچ کنید محبوبات خودرا ۱۲
سلہ محبت اینست کہ موافقت نمائی با او در ہمہ حال از ذوق نہ از کراہت اگر گفتہ شود تو کہ بمیر بمیر بفرمان پذیری اطاعت ۱۲

کہ محبت قدحی است کہ آنرا حرارت بمرتبہ الیست کہ چون آن در نفس مخلوق زبانہ زند ما دون محبوب بسوزاند ہمدرین معنی مرشد مرشدنا حضرت شاہ مجا قلندر دوہرہ فرمودہ اند ؎

سنی جلی سر دیپ کی پلسنہ لی کرے ساتھ ۔۔۔ ماجن ساجین کارنا جلا کرت دن رات

حضرت رسالتمآب صلعم می فرمایند حبک الشئی یعمی ویصم ؎

محبت است کہ دل را امید ہد آرام ۔۔۔ وگرنہ کیست کہ آسودگی نمی خواہد

آری محبت بجنت مفردن درگنج بگنج مخزدن گردانیدہ شد تا ہر بوالہوس ہوس گنج نکند و ہر سفلہ دعوی محبت نزند وقال ابو یعقوب[1] السوسی لا تصح المحبۃ الا بالخروج عن رویۃ المحبۃ الی رویۃ المحبوب بفناء علم المحبۃ ؎

کافر نشوی عشق خریدار تو نیست ۔۔۔ مرتد نشوی قلندری کار تو نیست

معنی کفر در لغت پوشیدن است یعنی تا جملہ احوال و اعمال ہستی تو از تو بر تو پوشیدہ نگردد عاشقی از تو درست نیاید و معنی آزاد گشتن نیز تا کہ از خویشتن برنگردی از تو درست نیاید چا نچہ تحمل بار امانت محبت جز انسان کامل کسی نکرد قال اللہ تعالیٰ[2] انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنہا و اشفقن منہا وحملہا الانسان انہ کان ظلوما جہولا وثمرہ محبت شوق و اشتیاق است اما شوق بر دیدن تسکین یابد و اشتیاق افزونتر شود ؎

عجبی نیست کہ سرگشتہ شود طالب ات ۔۔۔ عجب اینست کہ من واصل و سرگردانم

شیخ کبیر ملتانی می فرماید ؎

[1] گفت ابو یعقوب سوسی صحیح نمی شود محبت تا اینکہ بر آید از روئیت محبت بجانب روئیت محبوب بفناء علم محبت ۱۲ منہ نام وی یوسف بن ہمدان است استاد ابو یعقوب نہرجوری است از قدمای مشائخ بود بست و ہفتم رجب در سہ شنبہ یکصد و ہفتاد ونہ وفات یافت مزار در سوخار ۱۲ منہ [2] فرمود اللہ تعالیٰ کہ ما پیش کردیم امانت را بر آسمانہا و زمینہا و کوہہا پس انکار کردند از برداشت او و بیطاقتی نمودند از وی پس برداشت او را انسان بیشک وے ظالم و جاہل بود ۱۲ منہ متوفی سنہ ہفتصد ہجری ۱۲

تعالی الله زهی دریای پرشور — گرد بر تشنه آرد تشنگی زدر
گذشت این گفتگو از چون و چند — نه آب آخر شود نے تشنه خورسند
شربت الحب کاسا بعد کاس — فما نفذ الشراب وما رویت

جانم تا که محبوب خود را که عبارت از هستی خود است در هستی حق صرف نساز و بعالم عشق نرسد
وازجنت بی بیمه و بی بیبصر محروم بگردد

تا با خودی اے نگار سرمست — هرگز نتوان بدست پیوست
بیخود چو شوی ز خود برآئی — بوی برسدت ز آشنا ے

جانم از ماضی تا حال و از حال تا استقبال وصول اهل الله بی سیت و متابعت نبی محال است

آئینهٔ احمدی تا نبود در میان — طاقت دیدن کرا ودی جمالش عیان

جانم انسان را باید که خود را بامر حق چنان تسلیم نماید که خود نماند بقدر امکان در بندگی دسر افکندگی
عمر گرانمایه را بسر برد حتی یقال انکه مجانینت پس از تکلیف نجات یابد و در عالم بیخودی انفاس
قدسی جاری گردد

در صفت سر زند از ین مستی — هر در را پیش تو کنم تکرار
یا بکل اللسان شود خاموش — یا بطال اللسان کند گفتار

درین جا از مواخذه بشریت بهر اگرد قال النبی صلعم العشاق لا یواخذ بما صدر منهم و اندرین امت
چنین کسان بسیار بوده اند که از خلق رمیده و باکسی نه آمیخته اند و مراد نفس خود طلب نکرده اند
هر چه از رنج و راحت پیش آمد رد اداشتند تا که خلق ایشانرا دیوانه نام کرد و این صفت در پیغامبران
جائز نیست که ایشان دو طریق میدارند ظاهر و باطن ظاهر بخلق و باطن بحق چنانچه ظاهر ایشان قایم
بصفات خلق قال الله تعالی قل انما انا بشر مثلکم و باطن ایشان قائم به اوصاف خدا

سله آشامیدم پیاله های محبت پے درپے پس نه شراب ختم شد و نه من سیراب گشتم ۱۲ سله فرمود آنحضرت صلعم که از عشاق مواخذه
نمیکرده شود بدانچه که صادر میشود ازانها ۱۲ سله فرمود الله تعالی که بگو بالتحقیق که من بشرم مثل شما ۱۲

قال النبی صلعم انی لست کاحدکم ابیت عند ربی یاتنا علینی فلا ینام قلبی اشارت بهر دو مرتبه است
زیرا که ایشان رهنمای خلق اند آری اکله کجوعه و نومه کسهره قد فنیت حظوظه و بقیت حقوقه
ظاهره مع الخلق و باطنه مع الحق هر چند که سر ایشان همواره با حق بود اما حق سبحانه ظاهر ایشان
را بر جا میدارد خوش گفت آنکه گفت ؎

دل پیش توام دیده بجای دگرستم — تا خلق ندانند که ترا می نگرستم

معاذ الله اگر ذات بابرکات حضرات انبیا مغلوب بودے راه هدایت مسدود و خلق ضایع گردیدے
و اہل تصوف بر سه قسم اند مرید طالب و متوسط سایر و منتهی واصل مرید طالب طلب در معاملات
ظاهر استعمال کند و متوسط سایر در احوال دل استعمال کند و منتهی واصل در انتها بوصول و وصول
بر دو وجه است یکی آنکه علمای ظاهر گویند و آن نسبت علم بالله بود دیگر وصول الهیه یعنی هر که او را دانست
و با او بحق رسید و نزدیک بعضی صوفیه انفصال بغیر اتصال است و اتصال بغیر انفصال زیرا
که میان بنده و خدا حجاب نه آسمان و نه زمین و نه کوه و بیابان و نه دریا و دشت مگر همین هستی تو نحن
اقرب الیه من حبل الورید یعنی از جمیع صفات تو حق نزدیکتر است قرب صفت حق است و صفت
حق جز حقیقت نبود و چون سالک را کمال مشاهده رو نماید مستغرق می شود و بزبان حال می گوید انا
اهوی و من اهوی انا. از ین جا است ؎

گفتگوی انا بحالت کشف — گر بگوید از و خطا نبود
آن لحظه که در آئینه تابد خورشید — آئینه انا الشمس نگوید چه کند

یا ایها الذین آمنوا امنوا بالله رمز این سر است جانم چون صلوة درست بجا آوردی از رمز
حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی واقف شدی و از جماعة هم علی صلوتهم دائمون گشتی قصه شبلی

له زبود آنحضرت صلعم نیستم مثل شما شب باشی میکنم نزد پروردگار خود ۱۲ سله خواب میکنند چشمهای من خواب نمیکند قلب من ۱۲ سله
خوردن او همچو گرسنگی اوست و خفتن همچو بیداری بیشک فانی گشت حظوظ او و باقی ماند حقوق او ظاهر او با خلق است و باطن با حق ۱۲
سله ما قریب تر ایم بسوی وی از شهرگ ۱۲ سله محافظت کنید بر نماز وسطی ۱۲ سله ایشان همیشه در نماز اند ۱۲

شنیده باشند روزی شبلی برای ادای نماز برخاست فبقی[۱] زمانا طویلا ان یصلی فلما فرغ من صلوته قال یا ویلاه ان صلیت جحدت وان لم اصل کفرت یعنی اگر نماز کنم منکر باشم واگر نکنم کافر باشم وهمچنین است قصه حضرت شاه عبدالرحمن جانباز لاهوری جانم[۲] الصلوة عماد الدین همین صلوة است واز حدیث نبوی که المصلی[۳] یناجی ربه همین صلوة مراد اگرچه حضوری صلوة از تحریر وتقریر بیرون[۴] است فاما سالک را باید که چنانچه درخارج صلوة دل خود را بحق رابطه دارد همچنان داخل صلوة فذا بها من کل شئی[۵] عظمته ودر همه حرکات وسکنات محرک حقیقی را ببیند ودر عالم ذوق واسرار او فانی بسر برد

مردمی باید که باشد شه شناس	تا شناسد شاه را در هر لباس

اگرچه بحسب سرشت خود بخود آنچه که در استعداد انسان مرکوز است آشکارا میگردد

هر یکی را بهر کاری ساختند	میل آن اندر دلش انداختند

وهمواره بمجاهده ویاد حق می باید بود که السکون[۶] علی قلب اولیائه حرام تسکین خود را در غیر تسکین انکار وزیاده زیاده پیوسته بیاد باد

مکتوب دوم بنام محبوب خان در فوائد صحبت اولیاء الله

محبوب الکاملین مطلوب العارفین محبوب خان جعله الله من العاشقین واضح باد که آیت ربانی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین[۷] مشعر بآنیست که با پیران ومرشدان که علما بالله اند معاملت جز راستی ندارند وهمیشه با راستی بمانند وطالب صادق وسالک واثق بوده تحت اقدام ایشان صبح وشام کالمیت تحت ید الغسال عمر گرانمایه را بگذارند تا چون بیضه که هنوز در ته جانان افتاده در تصرف دیگر ضایع نشوند چرا که مثل جلیس الصالح کمثل العطار ان لم یحذک من عطره عبق

---

۱ پس تا دیر نماز بخواند هرگاه فارغ گشت از نماز گفت افسوس اگر نماز میخوانم منکر میشوم واگر نمی خوانم کافر میشوم ۱۲ ۲ نماز ستون دین است ۱۲ ۳ نمازی مناجات میکند به پروردگار خود ۱۲ ۴ بیشک بلند گشت از هر چیز عظمت وی ۱۲ ۵ سکون بر قلب ولیای او حرام است ۱۲ ۶ ای ایمانداران خوف کنید از خدا و باشید با راستان ۱۲

بک رائحته ومثل جلیس السوء کمثل القین ان لم یحرقک ناره یعبق بک دخانه یعنی همنشینی صالح مثل همنشینی
عطار است اگرچه ندهد ترا عطر در گیرد ترا بوی او و همنشینی بد مثل همنشینی آهنگر است اگر
چه نسوزد ترا آتش او در گیرد ترا دود او و جانم در نظر این گمنام بل در هر نظر هر عارف تام صالحی که
سلوک کرده باشد و راه حق شناخته باشد و مقامهای مخافت و هلاکت طی نموده باشد جز مرشد
حقیقی نمی آید باید که در صحبت ادنی مکابره لم وکیف پناه گیرد تا از مقربان حق جل وعلا باشد و
نظر بر ذکر و فکر خود نه اندازد و خود را در میان نه بیند بلکه تصرف پیر و مرشد انگارد تا ذاکر کامل
گردد و جانم نمی گویم که بر صحبت ظاهر اکتفا نماید بلکه لحظه بلحظه رابطه قلبی را که در و اثر تمام است
دخل دهد که لا یدخل بین قلبک وبین الشیخ غیر الشیخ و مشهور است که هر که با کسی بود او با وی بود
هر که بخیال کسی باشد او بخیال وی باشد. پادشاهی بود که غلامان ملیح الوجه واحسن الصورت بسیار
میداشت اما شفقت بر غلامی که قبیح الصورت بود میداشت یاران و غلامان دیگر غیبت
بادشاه میکردند و با هانت و بستگی در ربط قلب که با چنین غلام بوده مشغول می بودند بادشاه را
اگرچه معلوم بود بزبان نمی آورد و در دل بر اهانت ایشان نمی نهاد روزی بادشاه در سفر بیرون آمده هوا
گرم بود زیر درختی ایستاده شد نظر به طرفی بکرات و مرات کرد چونکه مطلوب چیزی داشت آنغلام
بغیر فرمان بادشاه اسپ دوانید و نظر فیکه بادشاه نظر میکرد برفت و مقصود شاه پیش شاه آورد
پیش از دوانیدن اسپ غلامان که حسد با و داشتند همه در خنده شدند و میگفتند که بادشاه بر این
چنین احمقی که کارهای بیهوده دارد نظر دارد تا چون آنغلام پیش بادشاه آن چیز را بیاورد بادشاه فرمود
که من بتو نفرموده بودم چگونه دریافتی که این چیز را میخواهم غلام گفت دیدم که حضرت بار بار نظر بطرف
آن میکردند دانستم که نظر کردن بادشاهان بی غرض نبود لاجرم اسپ دوانیده پیش آوردم بادشاه
بغایت خوشنود شد و گفت ای یاران و غلامان انصاف کنید که شما بخیال خویش مشغولید و از خیال
و مقصود من خبر ندارید و این غلام چه قدر خیال من دارد پس کسی که در خیال کسی باشد وی چرا در

خیال او نباشد پس العزیز چون غلام بادشاه و نبوی از ربط دل ملهم بصواب شد پس کسی که ربط قلب
او با اوست که یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم یتفکرون چرا نه ملهم بصواب شود آنچه گمان کرد
حق بود و کسی که پیش او ظن آورد موافق ظن او ظاهر گردد و علم خیر و شر دیگری چرا نشود پس معلوم
شد که این بیسر نبود مرید از آنکه بواسطه ربط با پیر یعنی اگر مرید را ربط دل با پیر کمال بود الهام روح
پیر آگاه شود و بیربط قلب اگر هزار مرتبه پیر پیر بگوید هیچ الهامی در دل او نه آید هر گاه ربط با پیر بسیار
نعمت بود پیر بروی بلشمار فاما پیر و مرشد یکه بمقام ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا رسیده باشد
نه مرشدان این زمانه که ضال و مضل اند و از خدا بیگانه و در مکر و حیله میگذارند حالانکه بیقین معلوم
است که در میان خطره رحمانی که عبارت از علمی است که می اندازد آنرا خدا تعالی از غیب در
دلهای اهل قرب و حضور بغیر واسطه و نفس را مجال سرکشی نمی ماند و در میان خطره شیخ هیچ فرق نه
عزیز من میان خطره رحمانی و الهام فرق نه مگر عام و خاص که الهام بواسطه ملک میشود و خطره رحمانی
بیواسطه و خطره ملکی که طرف عبادت میکشد و خطره نفسی که بسوی دنیا و حب جاه وغیره و خطره
شیطانی بسوی معاصی میکشد معلوم است فاما چون طالب مبتدی باشد و هیچ فرق نداند باید
که همه خواطر را راه نه دهد تا که بمرتبه اعلی رسد حالانکه اگر کسی صایم الدهر و قایم اللیل و عالم التفاسیر و الفقه
و الحدیث باشد بغیر ارادت پیر طریقت و بیربط قلب از اهل طریقت نگردد لهذا مجتهدان شریعت با
پیران طریقت بیعت کردند و بعلم خود پسنده نکردند اگرچه در علم فایق بودند زیرا که درین راه اسناد
مسلسل و معنعن متصل بحضرت رسالت پناه صلعم شرط است که حق سبحانه فرمود یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و آن پیغمبر ما است صلعم و از پس او نایبان او و المنایب کالمنیب
قول علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته در شان ایشان است لا یساوی دینکم حصا

سله یاد خدا میکنند را ایستاده و نشسته و پهلو زده و تفکر می کنند سله ارواح ما ابدان ما اند و ابدان ما ارواح ما ۱۲ سله نه مساوی
خواهد شد دین شما برابر سنگریزه اگر باقی ماند دین شما بغیر شیخ پس هر که اعتماد کرد بر علم خود و قرار گرفت بر عمل خود و نگرفت کسی را
مرشد و شیخ که اسناد او مسلسل و معنعن و متصل با آنحضرت صلعم باشد پس بیشک گمراه شد و گمراه کرد بسیار خلق را ۱۲

لو یقتدیهم بغیر الشیخ فمن اعتمد علی علمه واستقر علی عمله ولم یاخذ شیخا ومرشدا یکون اسناده
مسلسلا ومعنعنا ومتصلا بحضرة النبی فقد ضل واضل کثیرا من الخلق . والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب سوم در ترغیب رابطۂ قلب

محبوب الله سلامت از دل که رئیس اعضا است حالت اینجانب پرسید چون هر که با کسی بود او
با وی بود هر که بخیال کسی باشد وی بخیال او باشد تا امر او این نامراد جز این نیست که قوت خود
ورای ذکر الله دیگر نکند وبتمام غیرت عشق از فقر وفاقه اعراض نماید که حدیث نبوی است من[1]
کان الله کان الله له وعالی همت باشد که از مرتبه ابراریت برون آمده همنشین مقربین شده از
دنیا گریزان باشد وبگوشه چشم ننگرد ودر مشاهده حق مستغرق باشد العزیز تا که درین کار در نیاید
هرگز نداند ذاق من عرف وذکر حق را درین راه فرض داند واز صحبت نادان ونامحرمان که
غافل اند ودر هذیان عمر بسر میبرند بلکه عاشقان را مجنون میگویند دور باشد ه

لقاء[2] الخلیل لیس یفید شیئا		الا الهذیان من قیل وقال
فلا تصحب مع الانسان الا		لاجل العلم او اصلاح حال

ودر عمل که وران رویت نباشد که مقوله مشایخ است هر که در رویت خود بود در رویت او نشود قبل[3]
کان ذاکر الله لا بنفسه خود را انداز درجام خطرات هر چند که مثل سیل دریا بسر دل می آیند فاما چون
ارادة الله غالب است او را جنبیدن نمیدهد این جادم درکش وهیچ مگو اختیار مختار نیست که اختیار
اختیار او دست ورای او است او هر چه خواست کرد وهر چه نخواهد نکند ومعلوم ضمایر صفا وذکا باد که
الملوک[4] اذا دخلوا قریة افسدوها یعنی چون شاه عشق در قریۂ دل خیمه زند فساد آرد وبرهم زند بس

[1] هر که باشد برای خدا باشد خدا برای او ۱۲ [2] ملاقات دوست فائده نمید هد چیزی را بجز گفتگوے هذیانی لهذا همنشین کسے
مشو مگر براے علم یا اصلاح ۱۲ [3] بلکه باشد ذکر کننده براے خدا نه براے نفس خود ۱۲ [4] پادشاهان چون داخل
می شوند در دیهی خراب می سازند او را ۱۲

جوانمرد باید که آن همه بلا و جراحت را فلاح و راحت خود شمرده انگیز نماید تا مرتبه ولایت حاصل آید ؎

ما بلا بر کسی قضا نکنیم	تا ورا نام اولیا نکنیم
این بلا گوهر خزانهٔ ماست	هر کسی را گهر عطا نکنیم

پس رهروان راه عشق را اتم مقاصد و اهم مطالب اینکه قبض و بسط که از معشوق حقیقی وارد شود او را همچو شیر و شکر دانسته شادان و متلذذ باشند پس و پیش نکنند بلکه قدم پیش نهند و ریاضت شاقه که از مرشد رسیده باشد بی شائبه ریا بجا آرند و وسواس جان رفتن و ماندن را راه ندهند ؎

جان بجانان ده وگرنه از تو بستاند اجل	خود تو منصف باش حافظ این نکو یا آن نکو

و مقدمه پانچ بهوپا که در دو پهره خود نگاشته بودند که نمی میرند و در خطره می اندازند جانم این خطره را خطره دانند و ازین خطره بی خطره مانند جانم جد و جهدی باید چندان که شاید و ان شاء الله این ناداران قصد طرف فتحپور داشته است مقدمه های که دران محنت کم و حصول مطلب زیاده تلقین خواهد کرد زیاده دعا فقط

مکتوب چهارم درانیکه هر که از غفلت گذشت بحق پیوست

حقایق و معارف آگاه برگزیده الله مقبول حق حافظ شهاب الدین حرفی چند از فقیر حقیر درویش الرشیا خاکپای فنا کیشان خادم درویشان مطالعه نمایند مولوی معنوی می فرماید ؎

چیست دنیا از خدا غافل بدن	نی قماش و نقره و فرزند و زن

جانم هر که از غفلت گذشت بیشک از دنیا گذشت و بحق پیوست و آنکه بحق پیوست له الملک [illegible] گذشت پس باید که چنان کوشد که از نظر خود خود را بپوشد یعنی در هر چه باشد در و باشد و به هر چه باشد برد باشد جانم چنین شخصیکه با هر ایران تعلق بی تعلق باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ؎

بی ریاضت باید و نی طاعتی	فضل باید گرچه باشد ساعتی
فضل ساعت کار صد ساله کند	نار ابراهیم را لاله کند

برادر من نزول این طائفه از حقیقت بجز از ذهول غفلت چیزی دیگر نیست ؎

هر آنکو غافل از حق یکزمانست | همان دم کافر است امانهانست

پس چنان سعی کند که نفس هیچ گاه بغفلت بر نیاید حتی که از کوشش در گذرد تا داند که اذا تم الفقر فهو الله و اینما تولوا فثم وجه الله چه اشارت می کند چنانچه شاه اشرف جهانگیر میفرماید

دل اگر دانا بود اندر کنارش یار هست | چشم اگر بینا شود در هر طرف دیدار هست
گوش اگر شنوا بود جز نام حق کے بشنود | ور زبان گویا بود در هر سخن اسرار هست

اگرچه یقین است که آن برادر را این شیوه مشهود است اما برای تاکید این دو کلمه نوشته شد والسلام

مکتوب حضرت شاہ عبد اللہ بہ شاہ صبغۃ اللہ قلندر در تاکید التزام وظائف وغیرہ

سالک مسالک راه حق آگاه میان شیخ صبغت الله جیو سلمه الله تعالی از فقیر عبد الله بعد ادعیه خیریت و مسرت دارین مطالعه نمایند که خط بهجت نمط مشتمل بر رسیدن تقیه به کاکوری بعد مدت در انتظار تمام رسید او سبحانه تعالی ایشان را معه و ابستگان خوش داشته با با دخود بطریق بزرگان بفضل قلندران شاد و آباد و از مکروهات زمانه و مکاید زمانیان مامون و محفوظ دارد بمنه و کرمه در همه کار و بار محرک حقیقی را ملحوظ داشته محظوظ باشند و بذکر و فکر بوده باهمه و بے همه گذرانند و وظائف را لازم دانند تا ببرکت آن بکشایش خوش و خورم اوقات بسر برند ارشاد باری و کاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها الله و ایاکم نصیب العین باشد و قول مولوی روی که

کارساز ما بفکر کار ما | فکر ما در کار ما آزار ما

و این فقیر بدستور سابق بتوجه حضرت پیر دستگیر قدس سره شاکر است و یاد دید او دایما مجموع

بیاله متولد سنه هشتصد و هشتاد و هشت و متوفی بیست و هفتم محرم سنه هشتصد و هشت عمر یکصد و بیست سالی مزار در کچهوچه ضلع فیض آباد ۱۲ ه مولوی عظیم آبادی خلیفه حضرت شاه شکر الله قلندر کاکوروی ... از بنابر حضرت مخدوم شیخ سعدی کاکوروی مرید و خلیفه و جانشین و تربیت یافته عم خود حضرت شاه شکر الله قلندر بودند وفات ایشان به سیزدهم محرم سنه یکهزار دو صد و یازده شد مزار در شیخ سعدی محله محلات کاکوری ضلع لکهنؤ است ۱۲
ه و چند انداز چوپایه که نمی بردارند رزق خود را و الله روزی میرساند او شان را ۱۲

خاطر آن شاہد ناظر ہمہ دو سنا نزاید ام در شہود خویش دارد و حسب تحریر شجرہ سلاسل قادریہ وچشتیہ بدستخط خود معہ ہر دو دامنی مصحوب حق آگاہ شاہ ریاض الدین فرستادہ باید کہ دامنی پنجہ دار فقیر بر دست سعیدہ ہا داشتہ استغفار و کلمہ طیب و کلمہ توحید و کلمہ شہادت خواندہ و تلقین امر و نہی نمودہ و اقرار قبول بیعت از طرف این جانب نمودہ بپاس انفاس آگاہ گردانند و آورد درود و کلمہ طیب و تسبیح مشغول نمایند و درود و کلمہ را تا یک لکھ و بست و پنجہزار رسانند او سبحانہ ببرکات انفاس نفیس ظاہر و باطن خیر نماید باقی خیریت و خیر باد فقط

مکتوب حضرت شاہ صبغت اللہ قلندر بحضرت شاہ مبر[1] قلندر کاکوروی

در تعلیم فنا و تاکید مراقبہ

یار باصفا محب باوفا سلامت از دعاگو دعای ذوق و شوق در شوق برسد جان من فقیر را متوجہ حال خویش دانند و خود را ہمہ وقت بمراقبۃ الحقایق[2] خوش و خورم دارند و یار ہمہ وقت نزدیک یار است و یار را آنچنان باید دید کہ بجز یار ہیچ در نظر و در دل نیاید و ہستی خود محو در ہستی یار باید کرد تا کہ شکوہ شکایت برخیزد و حق تعالی آن یار را در ہستی خویش محو در محو گرداند و اینجانب کے میخواہد کہ یار باصفا از نظر دور باشد ہر چند کہ از نظر دور اند لیکن از دل نزدیک انشاء اللہ تعالی این دوری ہم دور میشود خانقاہ تیار میشود ما ہمہ یاران یکجا خواہم ماند و این فقیر ہیچ سرمایہ ندارد بجز آن یار باصفا و السلام علیکم۔

---

[1] برادر خورد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر بودند ولادت ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و چہار گردید تربیت و تعلیم و اجازت از برادر بزرگوار خود یافتند اما بیعت و خلافت از حضرت شاہ صبغت اللہ قلندر میداشتند وفات ایشان بعمر ہشتاد سال بہشتم جمادی الاولی روز دوشنبہ سنہ یکہزار و دوصد و چہل و چہار گردید مزار اندر روضہ برادر بزرگوار خود است ۱۲

[2] طریق شغل مراقبۃ الحقایق اینست کہ تمام کلیات را از فوق الفوق و تحت التحت و انچہ درین ہر دو است خارجی باشد یا ذہنی دل قبول کند یا نکند متحاجلہ را خیال وجود خود کند باین نسبت کہ وجود من است ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ میر قلندر ملتشی[1] فیض بخش کاکوروی

مکتوب اول در تعلیم شغل کلمہ طیبہ

بعد حمد و صلوٰۃ بآن برادر شفیق حال خفر اد محبوب مرشد ما از فقیر نالائق دعاء سلامتی جان و تن وحسن عاقبت و ترقی ظاہر و باطن موصول باد خطوط رسید ند بسبب بیماری و کم فرصتی اتفاق جواب نشد رسیدن این خط بسیار باعث جواب شد ناچار تحریر می آید شواغل دنیا باعث تفرق دل است و دل یکسو شدن بدون رفع حب این عالم میسر نمی شود لہذا فقرا ترک این کارخانہ کردہ عزلت اختیار نمودہ ہمگی تمام و کمال بطرف دل متوجہ شدند و چیزی حاصل کردند مگر آنکہ ہمہ عالم را ترک و تجرید مشکل است البتہ چیزی باید کرد کہ نسبت بغیب فی الجملہ حاصل شود بعد مرگ آن تخم شجر کامل خواہد شد اکنون شغلی مینویسم آنرا مدام دست کنند شاید رفتہ رفتہ انجذاب پیدا شود اول بدل خود متوجہ شدہ اندک حبس دم کردہ کلمہ لا الہ الا اللہ بر دل ضرب دہند بطوریکہ کسی ازان آگاہ نشود و دل را فراخ تصور کنند بلکہ بخیال و تصور آن کلمہ را بگویند و یا آنکہ بدانند کہ دل میگوید بعدہ بر معانی آن نظر بکنند و نزدیکی و قرب او سبحانہ بطور اہل وحدت وجود خواہ بطور شرع در خیال آرند و ہر روز ذکر زیادہ کنند اگر امروز بصد رسد روز دیگر دو صد خواہ سہ صد برسد و اگر توانند بجہر ہم بکنند و صورت مرشد را خیال کنند البتہ کیفیتے پیدا خواہد شد و موانع آن کیفیت خواطر انداز خود دور باید کرد لیکن دور کردن از احاطہ بشر ممکن نیست مگر حدیث نفس و خیال فضول البتہ دور می شود و ہمگی رجوع بخدا با لحاح تمام و قصد تمام کنند و از طرف خود کسی را رنجی نرسانند خواہ بزبان یا از دست بلکہ بقدور خود نفع و فائدہ رسانند روز بروز انشاء اللہ تعالیٰ حلاوت بدل خواہند یافت و مزہ آن بقوی و اعضا سرایت خواہد کرد فقط

---

[1] ملکزادہ ایشان از قرابتیان و یاران خاص حضرت عارف باللہ بودند مثنوی باغ و بہار در حالات حضرت عارف باللہ از ایشان یادگار است حالات ایشان در تذکرہ مشاہیر کاکوری توان دید ۱۲

مکتوب دوم در تعلیم ورد برائے کشائش رزق

محب فقیر ابرادرم میان فیض بخش جیو سلمہ از خیر اندیش میر محمد دعاہای ترقی ظاہر و باطن
مطالعہ فرمایند رقعہ ہاے متواتر رسید ند بدریافت احوال آنجا و تنگی اخراجات دل متعلق میباشد
او سبحانہ سببے سازد کہ رفع عسرت شما بود بالفعل برای رفع ہجوم تفکرات از قلب بسند صحیح از حدیث کہ
بمن رسیدہ برای شما تحفہ میفرسیتم این را ورد باید کرد ہم برای کار آخرت و ترقی امور باطن است و از
احادیث ثابت شدہ کہ کشندہ رزق است و آن اینست سبحان اللہ وبحمدہٖ فرمود آنحضرت صلعم
کہ این کلمہ سبک ست بر زبان و گران در میزان وظیفہ آن از صد کم نیست صبح و شام و اگر ہزار بار
بگوید فایدہ رزق زود مرتب شود و این فقیر ہم در ورد میدارد و فوائد بسیار در وقت عمل معلوم خواہد
شد و فلاح و عسرت بر بشری آیند و میروند آن برادر قدم خود ثابت دارند و دل خود را ہر قدر کہ میسر
شود بخدا مشغول دارند کہ این مشغولی بکار خواہد آمد باقی خیر باد فقط

مکتوبات حضرت شاہ حسین بخش[1] شہید کاکوروی

مکتوب اول در بیان معنی آیہ انا ربکم فاعبدون و اقسام معرفت

حامداً و مصلیاً از خاکپای درویشان فقیر حسین علوی بخدمت سید مقبول میان آل رسول سلمہ اللہ
تعالیٰ بعد از سلام مسنون باشتیاق ملاقات مشحون عرض کردہ می آید کہ محبت نامہ رسید و از احوال

[1] ابن حضرت شاہ میر محمد قلندر کاکوروی ولادت ایشان در سنہ یکہزار و دو صد و ... ہجری شد تعلیم علوم از برادر بزرگوار
عمزاد خود حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر یافتند و مرید و خلیفہ جانشین والد خود بودند نیز اجازت سلسلہ چشتیہ از
حضرت شاہ نیاز احمد بریلوی میداشتند شہادت ایشان بحالت نماز بمقام رسول آباد ضلع مین پوری بہ بست و سہ
جمادی الاولی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت گردید مزار در شہر اٹاوا است ۱۲

مندرجہ آگہی بخشید آنچہ بیان اخوت بسبب قرب وجوار وطن و بہ نسبت تلمذ از یک استاد فرمودہ اند
بجا است قطع نظر از ان اخوت اسلام بر جمیع نسب غالب بود امید وارم کہ این محبت اسلامی فیما بین در
دنیا و آخرت ثابت ماند اللهم آمین آنچہ فرمودہ اند کہ آیۂ کریمہ انا دیکہ فاعبدونؔ را چہ معنی فہمیدہ اند
این فقیر در خود لیاقت آن نمی یابد کہ از امثال این چنین کلمات حرفی گوید مگر از کتب مشایخ عظام
بسبیل نقل معروض میدارد کہ چون در تفسیر کریمہ ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون کلمہ
الا لیعرفون آمدہ باشد در تفسیر فاعبدون کلمہ فاعرفون میتوانم گفت زیرا کہ عبادت بے معرفت
حاصل نمیشود و از ینجا گفتہ اند کہ زاہد جاہل نہ آراید تا زہدش بکفر نہ انجامد پس عبادت را معرفت شرط
است و لعلاقہ شرطیت اطلاق عبادت بر معرفت جایز بود اما معرفت بر دو نوع بود یکے استدلالی
و آن معرفت عامہ است کہ ہر مومن را بتوفیق الہی جل ذکرہ حاصل میشود و مرید را برای سلوک راہ بر
می انگیزاند بلکہ ابتدای سلوک از ین معرفت بود کہ در خاطر بندہ صالح میگذرد کہ من خود را غریق
انواع نعم از حیات و قدرت و سمع و بصر و غیرہ می بینم و میدانم کہ این نعمای غیر محصور البتہ از
منعمی است کہ حی و قدیر و سمیع و بصیر بود پس شکر این چنین منعم واجب باشد و آن منحصر در اطاعت
فرمان رسول وی است صلعم و این معرفتی است کہ ہر کس بنور عقل از تامل در مصنوعات بسوی
صانع استدلال می تواند کرد لیکن ادای شکر صانع با طاعت رسول علیہ السلام کار مومن است
حیثیت[1] لا یبیع المومن جہلہا بل لا یبعقلہا الا بیان بد نہا وذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء دیگر وجدانی و آن
معرفت خاصہ است کہ حاصل نمی شود مگر با طاعت کاملی کہ نشیب و فراز سلوک دیدہ
و گرم و سرد ریاضت چشیدہ در رنج و راحت مجاہدہ کشیدہ از خود گذشتہ بحق رسیدہ باشد تا این ہستی
اعتباری در نور تجلی احدیت فانی شود و بحق باقی گردد و شک نیست کہ این معرفت بکمال نرسد
مگر با طاعت رسول و اتباع بہ سنت وی صلعم برادر من سخن درین محل با طناب رسید و تطویل انجامید
امید دارم کہ از ان ملول نباشند و از فقیر عفو فرمایند و ہمیشہ از ین چنین عنایت شاد نمودہ باشند۔

---

[1] چنانچہ دین را ممکن نیست جہل او بلکہ بغیر او ایمان منعقد نمی شود و انیست فضل خدا ہر کہ خواہد میدہد ۱۲

مکتوب دوم در ترغیب عبادت و تعلیم وظائف

نحمده و نستعینه و نصلی و نسلم علی نبیه و آله و اصحابه و اتباعه اما بعد از فقیر حسین علوی بعزیز دلها سید آل احمد جواب سلام و دعای ترقیات بمدارج عقبی و اصل باد خط رسید از دریافت خیریت آنعزیز مسرور شدم چون دانسته اند که مرا معبودی نیست وحده لاشریک پس باید که همگین همت خود در عبادت او تعالی شانه مصروف نمایند و در نیوقت شیطان و برادر او نفس البته مزاحم خواهد شد باید که در حصار تقوی دور از خلق تبرک دادن دنیا نشینند و هیچ اندیشه نکنند که مرا از رزق و دیگر احتیاج چاره نباشد و آن بی آمیزش به اهل دنیا بدست نمی تواند آمد بل توکل بخدای عزوجل باید کرد و جمله امور دنیوی بدو تفویض باید نمود و اگر نفس کاهلی آرد و اظهار ضعف خود نماید باید که او را از موت و عذاب قبر و هول قیامت و مصائب آخرت بترسانند و بانواع کرامت از بهشت و حور و غلمان که نتیجهٔ عبادت است امیدوار سازند تا بسوی خیر و طاعت رجوع کند و نشاط در عبادت بیفزاید و هر خطره که بسوی عبادت راغب نماید پیروی آن نمایند که آن خطره ملکی است و هر خطره که حظوظ عاجله را تقاضا کند و بمنافع دنیوی مایل سازد آن خطره نفسانیست که طالب را از عروج بمراتب اعلی بنزول جانب منازل ادون باز میدارد و هر خطره که بسوی معاصی و مناهی میکشد خطرهٔ شیطانی است نعوذ بالله منه بالجمله ارباب سلوک فرموده اند که بموجب خطرهٔ ملکی کار بندد و خطرهٔ نفسانی و شیطانی را بنور ذکر از خود دور کند هر چند که خطره نفسانی بنور ذکر دفع نمیشود لیکن صولت او البته نقصان می پذیرد چرا که نور ذکر حمایت ذاکر مینماید و در حقیقت هیچ چیز مخرب و مضر تر از تفرقه و هجوم خواطر نیست و بیشتر سبب هلاکت سالک همین خطرات نفسانی و شیطانی بود و نجات ازان میسر نشود مگر بذکر نفی و اثبات و یاد داشتن موت و انواع سکرات و غمرات و ضغطه قبر و بیقین دانستن که حق جل و علا بر جمیع خطرات باطن من و بر جمیع افعال و اقوال من و بر تمام حرکات و سکنات من آگاه است و ذرهٔ از حضرت او تعالی پوشیده نه و دو فرشته او هر ساعت

کتابت اعمال خیر و شر من میکنند تا که دل بر ذکر آرام یابد و مواظبت بدان نماید و تا تواند هنگام ذکر جهر آدمسرّادر باطن برای دفع خطرات تحت لانفی آن کند و زیر الا الله اثبات محبت حق نماید و درین ذکر تصورات بسیار است انشاء الله تعالی تعلیم هر تصور بر وقت خود کرده خواهد شد فی الحال این قدر باید که بعد صلوٰة خمسه و ادای نوافل اشراق و تهجد و اوراد ماثوره که بعد هر نماز آموخته اند و اوراد صبح و شام بذکر مشغول شوند و اوقات مبارک مروی از مشایخ برای ذکر جهر بعد تهجد و بعد مغرب است و باید که رو بقبله با طهارت ظاهر بجلسه صلوٰة بعد دو تر که سه و پنج و هفت و نه و یازده است مثلاً در خلوت بیرون از آبادی بعمل آرند و هر حال که بر دل یافته شود نگاهدارند اگر راحت و اطمینان و لذت یابند شکر الٰهی بجا آرند که دلیل بر قبول است والسلام

مکتوب سوم در جواب سوال از حال قلندران

سید مقبول میان آل رسول سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته آنچه پرسیده اید که ابتدای حال قلندران چه باشد جواب آن بمشافهه تعلق دارد مگر این قدر گفته می آید که سخت ترین حجابها و محکم ترین نقابها خودی است یعنی دانستن و نسبت کردن وجود را بخود پس اول ایشان ازین حجاب بیرون می آیند پیش از بیرون آمدن ازین حجاب بهر چه مشغول شوند زندقه دانند و شیطنت خوانند بعد ازان بکاری مشغول شوند که بر نفس ثقیل بود و تزکیه او از اخلاق ذمیمه حاصل آید پس قلب را از اندیشهای لا یعنی و جمیع هموم دنیوی و میلان او باهل دنیا تصفیه بخشند بعد ازان سر را از غوغاے ماسوی الله اگرچه عقبیٰ و بهشت و نعمای اوست خالی فرمایند تا روح را عشق بمبداء خود حاصل آید و بنور مشاهده متجلی گردد

بعد ازین ما و ساقی و مطرب
بعد ازین ما و مستی و خمار

وآنچه فرموده اید که قلندران ترک واجبات و فرایض می پردازند و از عبودیت برآمده ادعاے معبودیت کنند جواب آن چه گفته آید مریدان خاندان و سلاسل عالیات قادریه و سهروردیه و

نقشبندیہ موجود اند کہ مرتکب انواع منہیات و ممنوعات شرع میشوند و بکلمات کفر و الفاظ شیطانی
عادت گرفتہ اند باد عای اینکہ سخن از مشایخ ما چنین رسیدہ است و حالانکہ نہ چنین است علی
ہذا القیاس مریدان خانوادہ قلندریہ کہ صحبت مرشد نیافتہ اند و اگر یافتہ اند اطاعت ارشاد پیران
نکردہ اند با نواع مناہی مرتکب میشوند و این فقیر اگرچہ بآداب و اسرار دیگر طرق نیز مجاز است
لیکن گذران خود بر طریقہ قلندریہ و قادریہ میدارد والسلام۔

مکتوب چہارم در علاج سرکشی نفس

حامداً و مصلیاً برادر دینی و غمگسار یقینی سید حسینی سلمکم اللہ تعالیٰ خطی کہ فرستادند رسید بدین یافت
صحت و عافیت ایشان شکر الہی بجا آوردم آنچہ شکایت از نفس خود کردہ اند کہ اطاعت نمیکند
معلوم نمایند کہ سرمایہ جملہ بیدولتی و اصل ہمہ بدبختی خویش ہمین نفس کافر کیش است کہ ہردم مرادے
جدید و مطلوبے خواہد تا این بدبخت ہمراہ است حال سالک بغایت تباہ است سزای او ہمین باشد کہ
کہ مراد خود نرسد و مطلوب خود نیابد بزرگان فرمودہ اند کہ تا این کافر مصاحب حاضر حضور است
سالک از دولت سرمدی دور است نقل کنند کہ خواجہ طیفور بسطامی خداوند عز و جل را بخواب دید
گفت کیف الطریق الیک فرمود دع نفسك وتعال و آنچہ مینویسند کہ موجب ارشاد ادای نماز
میکنم لیکن دل در پریشانی میباشد این پریشانی ہم ازانجہت است کہ مطاوعت نفس میکنند اگر
در پے مراد او نروید خطرات او را اسماعت ننمائید آن کافر فی الجملہ ازایشان مایوس گردد و زینہار زینہار
کہ مطاوعت آن کافر کنند و ازین خطرات پریشان او از اصل کار خود کہ عبادت است باز بمانند زیرا
کہ غایت مراد او ہمین است بلکہ برخلاف مراد آن کافر در عبادت افزائید و امیدوار وصول مطلوب
باشند کہ چون خداوند جل و علا بدن شمارا توفیق قیام و رکوع و سجود دادہ است عنقریب نفس بدبخت
را نیز مقہور خواہد گردانید و اگر بہ بینید کہ بدن از عبادت نماز ماندگی آوردہ است بذکر مشغول شوند
و ہرگاہیکہ از ذکر جلی ماندگی حاصل آید بذکر خفی پردازند تا مصاحب کافر فرصت گفتگو نیابد و طلب

حاجت خود نماید چه این بدبخت فرصت طلب است و شیطان هر دم مددگار ادمی باشد پس در حصن حصین
نماز و ذکر فارغ البال ازین هر دو بدکاری باید ماند و برای حاجات لابدی مثل طعام و لباس از زن و فرزند
خود استعانت و استخدام باید کرد تا فراغ خاطر دست دهد و اگر توانند برای چندے باین طرف بیایند که
من از معاینهٔ صلاحیت ایشان مسرور گردم و بر کنارهٔ دریای جمن که یک مکان فراغت است دو سه
چله خالی از اغیار بنشینند تا انچه مقصود دلی است بحصول انجامد والسلام مع الاکرام۔

مکتوب پنجم در مسنونیت زیارت مزارات

السلام علیکم و علیٰ من لدیکم فقیر درین ایام فرصت یافته بقصد زیارت زندگان جاوید که در خانهٔ تنگ
قبور بوصال حق مسرور اند تا فتحپور رفتم و هر جا که از نیها نشان یافتم زیارت کردم و چون ماه مبارک
قریب بود معاودت کردم برادران همطریق مولوی محمد اسمٰعیل مرحوم برای ملامت و مطاعن در فتحپور
بر این بنده هجوم کرده بودند و با نواع کلام درشت در زیارت بزرگان و قدمبوسی ایشان تکفیر
نمودند و من نمیدانم که سبب اینهمه مطاعن چه بود زیارت مقابر مسلمین خود مسنون است خصوص
مقابر کمّل اولیاء الله که جای نزول رحمت است و شعور ایشان بکسانیکه برای زیارت می آیند در
حدیث صحیح وارد شده است لیکن چون ایشان مذاق صوفیه ندارند سکوت ورزیدم اما مشائخ صوفیه
روایت کنند که قیل لرسول الله صلعم این الله تعالیٰ فقال فی قلوب عباده[1] گویند که روزے حضرت
بایزید بسطامی رهروی را دید پرسید که کجا میروی گفت بحج بیت الله گفت چه زاد داری جواب داد
که هفت درم فرمود که آن زاد بمن ده و هفت بار طواف من کن که ادای حج کرده باشی۔ و چون اهل
محبت نیستند از درد محبت خبر ندارند که عاشق اگر بدیدار دوست راه نیابد به دیوار و در گردد سه

اطوف علی جدار دیار لیلی[1]	واقبل ذا الدیار وذی الجدارا

[1] گفته شد برای رسول الله صلعم که کجا است الله تعالیٰ پس فرمود که در قلوب بندگان خود ۱۲ [1] طواف میکنم گرد دیوار دیار لیلی
و می بوسم صاحبان دیوار و دیار را و محبت دیار قلب مرا مشغوف نساخت بلکه محبت آنکه درو ساکن است ۱۲

وما حب الدیار شغفن قلبی | ولکن حب من سکن الدیار

مکتوب ششم در بیان خلوت و تعلیم اذکار

دوست حقیقی و محب تحقیقی سید مظفر علی رضی الله عنکم دیروز میان سید علی بر مکان فقیر آمدند بعد بیان خیر و عافیت آن دوست گفتند که فی الحال برکنار دریای جمن جانب مشرق از بلده اٹاوا از غوغای خلق خلوت گزیده اند الحمد لله ثم الحمد لله این فقیر بمقتضای محبتی که دارد سخنی گوید اگر درین خلوت بگوشه دل نشیند فهو غایة المراد و آن چنانست که بزرگان فرموده اند که خلوت اگر بطلب حق است باید که آن حجره را گوشه تابوت و کنج لحد تصور نمایند و نگذارند که گرد تعلقات و محسوسات از روزن حواس باندرون دل راه یابد و خلوت از خود و از نسبت خود بخود حاصل آید و اگر برای طلب جاه و حصول منصب دنیوی و رجوع خلق است نعوذ بالله منه پس نتیجه این چنین خلوت شیطنت بود؎

شود ز گوشه نشینی فزون رعونت نفس | سگی نشسته ز استاده سر فراز تر است

باید که ترک این خلوت نماید بر آرزن وجود حقیقی از یکی بیش نیست و آن وجود حق است که بچندین هزار صورت در هجده هزار عالم جلوه می فرماید؎

در کون و مکان نیست عیان جز یک نور | ظاهر شده آن نور بانواع ظهور
حق نور تنوع و ظهورش عالم | توحید همین است دگر وهم و غرور

غایت کار سالکان طریقت وصول بحقیقت توحید است تا غیر و غیریت از نظر ایشان فانی گردد پس هرچه بینند حق بینند و هرچه دانند حق دانند و این دولت بدست نیاید مگر بذکر پس درین خلوت بملازمت ذکر باید گذرانید و مشایخ رحمهم الله فرموده اند که ذکر مامور به بر سه نوع است یکی ذکر اسم اعظم که سی بار گوید یا حی یا قیوم[1] لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر بعده یکبار گوید یا ذوالجلال والاکرام دیگر ذکر ملکوت که بست و یکبار گوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

[1] ای زنده و قایم نیست مثل او چیزی و او شنونده بیننده است ۱۲

ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعده یکبار گوید رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر[ه] سیوم ذکر توحید که نه مرتبه گوید لا اله الا الله و دهم بار گوید محمد رسول الله و این جمله اذکار از مشایخ چشتیه مرو سیت و مرید این خانواده عالی را در ابتدا العد از بیعت باین اذکار اجازت دهند که در وقت سحر بآواز بلند گوید که اهل خانه و همسایه نیز ازان بهره مند شوند و توفیق ذکر یابند و بعضی از ایشان فرموده اند که این اذکار آهسته بگوید اما کلمه جلاله که اسم ذات بود بجهر بخوانند در خلوت حتی که هر تار موی بسر و ذکر همه زبان گردد و ذاکر را از خودی در رباید چونکه آن برادر را انجا نواده چشت نسبت ارادت متحقق است ازین افکار فائده کامل حاصل خواهد شد والسلام۔

مکتوب هفتم در تعلیم ذکر نفی و اثبات

بسید مظفر علی سلمه بعد از سلام و اشتیاق مکشوف باد که پیش ازین خطی بدست سید علی فرستاده بودم رسیده باشد امروز از اقربای ایشان میان پناه علی آمدند و بتفصیل تمام از احوال آن محب آگهی دادند باید دانست که هیچ سالک بیمدد ذکر نفی و اثبات بدولت سعادت نرسیده است و هیچ عاشق بے دوام ذکر روی وصال ندیده است پس سالک را باید که ذکر بسیار گوید جلی و خفی هرچه میسر آید تا دلش ذاکر گردد و طمع او از مخلوقات بریده آید و هیبت او بر دل خلایق پدید شود و نفس و شیطان از وی ناامید باشند پس ذکر از دل به تن در آید و از تن بخون و رگ و پے سرایت نماید و ذاکر و ذکر و مذکور یکے گردد نقل کنند که بر سر سالکی جراحتی رسید از هر قطرهٔ خون که بر زمین می آمد اسم الله نقش می بست بسبب آنکه ذکرش بخون او سرایت کرده بود [۵]

در راه مقدسش کسے را ره نیست	وز عین جلال هیچ کس آگه نیست
سرمایه رهروان که راهش طلبند	جز گفتن لا اله الا الله نیست

از احوال خود مفصل اطلاع دهند که اطمینان خاطر گردد والسلام

[۵] خدایا درد دل من بیکی انداز ۱۲

مکتوب هشتم دربیان اقرب طرق وصول بحق

سید مسعود لا زال کاسمه مسعودا خط رسید از دریافت خیریت ایشان مسرور گردیدم آنچه پرسیده اید
که نزدیک ترین طرق وصول مطلوب چیست این بنده نارسیده درین باب چه گوید مگر آنچه از
بزرگان شنیده است میگذارد پس باید دانست که اقرب و آسان ترین طرق وصول الی الله
عزوجل ذکر است باسم ذات یا به نفی و اثبات و قریب تر از آن ذکر شغل برزخ است پس اگر
ذکر با این شغل دست دهد قریب تر از قریب بمطلوب رسد و طریق کسب آن چنانست که در مکانے
خالے و تاریک صورت مبارک پیر و مرشد را در مخیله حاضر دارد و پاس انفاس کند و دیگر هر صورتیکه
بخیال آید دفع کند تا صورت مبارک مرشد قائم گردد و بیخودی حاصل آید و از هر بن موی و در و دیوار
آواز ذکر مسموع گردد و درین شغل هیچ ریاضت و مجاهده حاجت نیست همت قوی و توجه کامل
باید بلکه مرشدان کامل مرید را همین شغل تنها بحق رسانیده اند و فرموده اند که دیدن عالم الٰهی که
عالم معنی است ممکن نباشد مگر در صورت کاملی که مظهر تام اسم ذات بود و درین هنگام برای
ترک عبادات غیر از فرایض و سنن موکده امر کنند تا که این شغل بکمال رسد یعنی نور درخشان
صورت مبارک مرشد در آئینه دل مرید تابد و بوجه صفای وجه پیر آن مرید خود را عین پیر یابد و
حالات و کیفیات و ذوق و شوق که مرشد را حاصل بود مرید را نیز بحصول انجامد بیشتر باید دانست
که این چنین اسوله و اجوبه از جمله خطرات نفس کافر است که الشیاطین هردم مصاحب می ماند
و تا که این خبیث همراه است قطع سلوک و وصول بحق ممکن نباشد راه بعید بود یا قریب والله
والد بزرگوار خود تحقیق این معنی باید کرد والسلام

مکتوب نهم دربیان بودن علم نجوم وغیره از علوم ردیه وتعلیم اقربه

حقایق و معارف آگاه مولوی مقصود علی سلمکم الله تعالی از فقیر حسین بن محمد حاذی بعد از سلام مسنون

مکشوف ضمیر شریف باد که نامهٔ محبت رسید و اشغال و اعمال که از بیاض مولوی محمد عمر صاحب نقل برداشته ارسال کرده اند بملاحظه در آمد آری الکریم اذا وعد وفا اعتقاد فقیر چنانست که علم نجوم و جفر و رمل که دائرهٔ فلاطونی از انجمله است علوم ردیه بود لایق التفات اکابر نباشد و نسبت اشتغال آن بسوی ائمه اهل بیت خصوص بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام محض افترا و بهتان است چنانکه ارباب حیل که آنها را در عرف پیرزاده گویند فالنامه وضع کنند و برای ترویج آن باسماء بزرگان دین نسبت نمایند و بدان حیله مردم را فریب دهند و شک نیست که نسبت آن به بزرگان محض اتهام است و کسیکه خدمت علماء دین و عرفای اهل یقین کرده باشد میداند که التفات بعلوم مذکوره موجب تاریکی در ایمان است نعوذ بالله منه پس مولوی محمد عمر صاحب که نسبت ارادت بمولانا نظام الدین[له] لکهنوی میداشت کی التفات باین خرافات داشته باشد مگر بحکم آنکه علم شی به از جهل شی است اگر در بیاض خود نوشته باشد هیچ مضایقه ندارد و فقیر نیز بیشتر ازین تضییع عمر خود باین علوم کرده و قوانین آن در کتب خود بضبط آورده اکنون دانستم که ؎

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث — هر که خواند غیر این گردد خبیث

و آنچه فرموده اند که یکی از طرق مراقبه که از مرشدان طریقت بسبیل اسرار یافته باشید عنایت سازند برادر من این چنین اسرار خلوت و مشافهه باید که بتصریح و تشریح گفته آید و درین محل تذکار آن فی الحقیقة افشاء اسرار بود لیکن برای اطمینان خاطر آن برادر کلمهٔ چندی تو قسیم از آنچه مرا از حضرت والد ماجد قدس سره رسیده است بالفاظی چند الحاقی از طرف خود پیش باید دانست که مراقبه نگهبانی دل است از شواغل دنیوی تا غیر حق را در وی مدخلی نماند بعده هر کلمه و آیت که مشعر بر معنی توحید باشد در باطن خود بتوهم آرند مثلاً والله بکل شئی محیط تا کم و عالمیان را تجلی حق دانند که بچندین هزار صور ظاهر گردیده است و هستی خود را مانند هستی حباب و موج از بحر وجود حقیقی که منبسط و غیر محدود و نامتناهی است تصور باید کرد تا در همه احوال حضور تجلی هو الظاهر و الباطن دست دهد

له متوفی پانزدهم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت مزار در لکهنؤ باغ مولوی انوار ۱۲

و تعیّن حباب بدریای وحدت وجود فانی گردد و بعین الیقین ببیند که وجودی بیش نیست و هرچه که آنرا غیر میدانستید مظاهر همان یک وجود است تعالی شانه

ای جمله جهان حسنت آخر چه جمالست این	پیدائی و پنهانی آخر چه کمالست این
در هرچه نظر کردم غیر تو نمی بینم	غیر از تو کسی باشد حقا که محال است این

سالک را ضرور است که اول مسئله وحدت وجود و علم تنزلات ستّه از مرشد محقق دریابد بعد ازان بمراقبات و اشغال که صوفیه علیهم الرضوان فرموده اند کاربند شود اطلاعاً گذارش کردم فقط

مکتوب حضرت شاه عبدالرحمن[1] قلندر ثانی لاهرپوری بحضرت شاه مسعود[2] علی قلندر اله آبادی در شرح قصه شاه و کنیزک و قصه جوجی

ثمرهٔ شجرهٔ نبوت و ولایت میر سید مسعود علی لازال کاسمه مسعوداً دریابند که کلام اولیاء الله ازین قبیل است که مثلاً دریا نیست که از حرکت باد خود بخود در جوش می آید و موجهای بے نهایت ازان سر میزند همین معنی اهل الله را که بمشاهده کثرت یعنی از لحاظ نمودن شانهای او تعالی شانه عما یقولون و ازیاد علمی که خاصه وجود آن دریا است پست و بلند موجها بنظر ظهور در می آید و درک کردن این مقامات باختیار کسی نیست اگر حصول آن از استعانت قبری بودی پس تمامه زائرین محروم نماندی هر یک از قبر رسول الله صلعم حصول نعمت کردی و اگر بر وراثت پدری موقوف بودی پس اولاد انبیاء و

[1] خلف اکبر و خلیفه جانشین حضرت شاه الهدیه احمد قلندر ولادت ایشان در سنه یکهزار و یکصد و هفتده و وفات به بست و پنجم محرم روز پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و نود و نه شد مزار مابین مسجد و روضه حضرت سید العرفا است ۱۲ سنه ۹۲ خلف اکبر و خلیفه جانشین حضرت کلید عرفان سیدنا شاه باسط علی قلندر اله آبادی ولادت ایشان به بست دسوم محرم روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج و وفات بعمر پنجاه و شش سال به بست و پنجم جمادی الاول روز دوشنبه سن یکهزار و دو صد و بست و یک مزار در موضع دهگده شریف ضلع اله آباد است ۱۲ سنه ۹ بزرگ است شان او از انچه که میگویند ۱۲

اولیاء هر یک نبی و ولی گشتند سے حصول این اول بایقان بر فرموده مرشد دوم سعی کردن بدل
از طالب باشد از کتب علم ظاهر حاصل نمی باشد مگر این که مرد رسیده را از علم ظاهر فایده میشود
جهت تلقین طالب پس شان وجود حضرت الوجود را الآن کما کان بهمه حال و بهمه وقت و بهر
صورت صحیح پنداشته تشخص هره وجود خود را در تشکیل زندگی مستقل ندارد و از علت دوئی
خود را مفروق ساخته مقرون بحب الهی دارد و شانهای وجود که هر یک مانند حروف جدا
جدا بنظر می آیند آنها را با یکدیگر در کلمه واحد ادغام کند که درجه آن مضاعف شود و در
گردش خطرات و خیالات ایام عمر عزیز خود را بیجا صرف ننماید بلکه بجو یگانگت خدا رجوع نموده
یزید و عمر که امثال زمانه اند دل را پراگنده نکنند که ترکیب انسانی در خلل نه افتد و لسان نطق
را از زق زق لق لق تا معقولات زائد باز دارد و از فقه طبع سلیم مسائل پیشینیان آموخته
طهارت از غیر ورزد و استعارات و کنایات حق را که با حبیب او مبذول اند معانی در یافته
کلام مطول و مختصر هر چه درین باب بهم رسد ورد جان کنند که اصول همین است و از
اصطرلاب اقوال پیران طریقت هیئت اصلی خود را دریافت کنند و از نجوم مقالهستان کریک
بایهم اقتدیتم اهتدیتم[1] متلاشی راه باشد باز از محنت اذکار و افکار تقویت جسم و صفای
روح کنند تا از طیبات و معالجه و اصلاح نفس غفلت نشود لیکن فراغ این رکن اعظم درین
راه در پیروی حدیث انکسار که محکوم فاستقم کما امرت[2] است سعی کمال کرده در تفسیر اقرأ[3]
کتابک کفی بنفسک مشغول شود و امیدوار لقای حق تعالی و لطیفات وعده ها سے کریمه
وی منتظر باشد انشاء الله بمقتضای ان وعد الله حق[4] جمله ظاهر خواهد شد آمدم برین که قصه بادشاه
و کنیزک یعنی عشق بادشاه در مهجوری کنیزک و توجه حکیم الهی و کشتن زرگر و بمقصود رسیدن بادشاه
آنچه تمهید و شان نزول و بیان آن شارحان قصد نموده و کاملان موافق مدارج هر یک

---

[1] با هر که از ایشان اقتدا نمودید هدایت یافتید ۱۲ [2] پس استقامت کن چنانکه حکم کرده شد ۱۲ [3] بخوان کتاب خود که کافی است برای ذات تو ۱۲ [4] بیشک وعده الهی حق است ۱۲

بزرگان بیان فرموده اند هر کس این قدر قوت و قدرت ندارد که مطابق حوصله آنها پیروی کرده
باتمام رساند اما این هیچمدان توجیهی بے سروپا حسب استعداد خود جهت آن نور چشم نوشته اگر بعد
عبور در بای مقالات بزرگان این توجیه فقیر مناسب خواهد بود خواهد ماند والا خود خواهند بر آورد
اجازت است و آن توجیه این است که چون مرتبه ذاتی متوجه کثرت شده یا میل بسوی مراتب
تفصیلے خود کرده هر چه بگویند غرضکه بادشاه جهت شکار قصد کرده و حواس خمسه که گاهی از
ذات جدا نمی شوند چه که نمایش کثرت از باعث ایشانست با آن همراه بودند یعنی در ذات بسبب
حواس کثرت نمایان گشته بمجرد این غفلت آمدن و غفلت همان کنیزک است گویا بادشاه
بر کنیزک عاشق شده پس صریح از ابتلاء بادشاه مقدمه سلطنت برهم خورده و علاج آن معلوم
الا ما شاء الله پس وقتیکه ذات مقتضی شد که غفلت دور شود پس رجوع بادشاه بطرف حق گشته
و آگاهی داد که طلب مرشد بکند چون مرشد که بصورت حکیم نموده است پیدا شده این تلقین
کرده که غفلت از باعث نفس اماره شده پس نفس که همان زرگر است آنرا کشت و غفلت
که از باعث او بود بر طرف گشت بعد بر طرف شدن غفلت بادشاه که عبارت از ذات است الآن
کما کان است یعنی کارخانه الٰهی ذاتی و صفاتی بهمین طور وجود او واقع است بنظر کثرت تمام قصه
عشق کنیزک است و بنظر وحدت کشتن زرگر نفس و دور شدن غفلت کنیزک است و بنظر فهمید
آنچه هست هیچ نیست والله اعلم همین قسم توجیه قصه جوجی بخاطر رسیده که جوجی مسخره همین نفس است
و معاملات نفس یعنی کون و فساد عالم همین زن جوجی است و در خطبه شقشقیه حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه می فرمایند اول الدین معرفة یعنی معرفت الله همین دین است و دین که قاضی
قضا و قدر است از سبب کون و فساد و کثرت عالم که بزن جوجی تعبیر یافت خراب و رسوا است
پس قاضی دین در صندوق در آید یعنی اول پیروی نبوت بکند که در قید نبوت آمده بعد از ان
از نائب خلاصی و نجات خواهد یافت و از همین جا معنی الولایة افضل من النبوة مفهوم گشته
که نبوت قید است و ولایت آزادی می فرماید مولوی ؎ ولایت برتر است از نبوت ۱۲

کیست مولی آنکہ آزادت کند	بند رقیت ز پایت برکند
زین سبب پیغمبر با اجتہاد	نام خویش و آن علی مولی نہاد

مکتوب حضرت شاہ علی مظہر[1] قلندر الہ آبادی بحضرت شاہ حیدر علی[2] قلندر کاکوروی در اجازت ادعیہ یانت العظمۃ و دعیوم وغیرہ

عزیز دل عارفان مقبول نظر پاکبازان سلمہ اللہ تعالی بعد از دعوات ترقیات صوری و معنوی مکشوف خاطر عزیز باثر باد درینولا مکتوب خوش اسلوب در کمال انتظار در رسید مندرجہ دریافت گردید از دریافت خیریت و صحت مزاج آن عزیز خاطر خوشوقت گردید حق سبحانہ جل شانہ پیوستہ از آنچہ نباید مصئون و بہرچہ شاید مقرون نمودہ بر جادہ کامرانی مستقیم و بعلوم ظاہری و باطنی بہرہ ور گرداندہ سلامت با کرامت دارد برای خواندن دعای دیگر کہ نوشتہ اند معلوم شد بسیار مناسب از عروج ماہ و تاریخ نیکو یانت العظمۃ و دعیوم را شروع نمایند حق تعالی روز بروز بذکر خود مشغول دارد یانت العظمۃ را پنج مرتبہ بعد از نماز فجر خواہند خواند و دعیوم را بعد نماز عشا صد بار بلا ناغہ بخوانند دیگر آنکہ در مکتوب مندرج بود کہ گاہ بیگاہ بشرط فرصت بذکر قلبی خواہ مشغولی احاطہ مشغول میشوم گاہی ذوق می یابم و گاہی متفرق خاطر و پریشان میشوم از دست اینا قبض و بسط کہ در مشغولی رو می نماید سخت عاجزم درین معنی توجہ باطنی در کار است عزیز من سلمہ اینہمہ تفرقہ از باعث پریشانی طبیعت و عدم حضور قلب تصور باید کرد و بوقت مشغولی خاطر را

---

[1] خلف اکبر و خلیفہ جانشین حضرت شاہ مسعود علی قلندر الہ آبادی ولادت ایشان در سن یکہزار و یکصد و نود ہجری و وفات بہ بستم رجب سنہ یکہزار و دو صد و شصت و نہ روز چہارشنبہ شد مزار در موضع قلندرپور ضلع الہ آباد است ۱۲

[2] خلف اکبر و خلیفہ جانشین والد خود حضرت شاہ تراب علی قلندر و مرید و خلیفہ حضرت شاہ علی مظہر قلندر الہ آبادی ولادت ایشان بہ ہشتم شعبان سنہ یکہزار و دو صد و پنج و وفات بعمر ہفتاد و نہ سال بہ بستم شوال روز جمعہ سنہ یکہزار و دو صد و ہشتاد و چہار ہجری گردید مزار ایشان در حریم روضہ والد خود جانب مغرب است ۱۲

ہمہ جہت مجتمع ساختہ بذکر قلبی خواہ مشغولی احاطہ مفید باید بود انشاء اللہ عنقریب کشود کار حاصل خواہد بود و نیز نوشتہ اند کہ بوقت مشغولی لطرف برزخ متوجہ می شوم تا وقت ذاکر ماندن قلب گاہی برزخ قائم میماند و گاہی بخیال نمی آید عزیز من سلمہ چہ باک از کثرت اشغال و توجہ قلب برزخ نیز قایم خواہد ماند و روز بروز ثمرہ آن ہویدا خواہد گردید انشاء اللہ تعالیٰ باقی خیریت است زیادہ عاقبت بخاتمت بخیر باد فقط فقیر علی مظہر القلندر الباسطی از قلندر پور بڑگانون ضلع الہ آباد۔

مکتوبات حضرت عارف باللہ شاہ محمد کاظم قلندر کاکوری

عرضداشتہا بحضور حضرت پیر و مرشد خود سید شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی

عرضداشت اول در بیان ضرورت عزلت و ذکر زیارت نبوی صلعم

بجناب عالی متعالی مدظلہ العالی بعد از بندگی و نیاز میرساند صحیفہ مکرمت معہ برادر عزیز سید معز رسانید الحمد للہ کہ برادر من بسیار مشکور آمد و توجہات مبارک زیادہ از حوصلۂ مشت خاک شد امید از جناب مرشد پاک ہمین بود و از ہمین توجہات زندہ ام و حکم شد کہ عزلت امسال موقوف کنید موقوف کردم مگر اندکی دل بشکست بر آیہ کریمہ عسیٰ ان تحبوا شیئا وھو شر لکم دل را مطمئن کردم

سلہ مرید خاص و خلیفہ اعظم حضرت سیدنا شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی ولادت ایشان بہ ہفتدہم رجب المرجب روز دوشنبہ سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و ہشت شد علوم درسیہ از سید غلام یحیی بہاری و ملا حمد اللہ سندیلی شارح سلم تحصیل فرمودند وفات ایشان بعمر شصت و سہ سال بہ بست و یکم ربیع الآخر روز چہارشنبہ سنہ یکہزار و دو صد و بست و یک گردید روضہ منورہ اندرون تکیہ شریف کاکوری ضلع لکھنؤ است حالات تفصیلی بہ اصول المقصود و نفحات العنبریہ وغیرہ باید دید ۱۲ سکہ خلیفہ اعظم حضرت شاہ اللہ احمد قلندر لاہرپوری خلف اوسط حضرت شاہ محمد باہ قلندر خلیفہ حضرت سید العرفا لاہرپوری۔ ولادت ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و چہاردہ و وفات بہ ہفتدہم ذی الحجہ سنہ یکہزار و یکصد و نود و شش ہجری شد روضہ شریف در موضع دملگڈہ ضلع الہ آباد است حالات تفصیلی در کتاب فصول مسعودیہ و اصول المقصود و نفحات العنبریہ باید ۱۲ سکہ بسا است چیزہا کہ دوست دارید شما و او بد باشد برائے شما ۱۲

وارادهٔ عزلت ازین راه بود که بنده را با حق نسبتی عجیب واقع شده است که بے عزلت قوی نمیشود که
آنجا همه محو در محو است و بہ نہانخانه عزلت میخواستم که چندی در یاد حق بیاسایم و شغل اسماء موجب
عزیمت و استقامت در عزلت بود از فیض اسماء چندان کار نبود و اگر بے شغل اسماء عزلت میکنم فسخ
میشود فی الجمله عزلت را استعدادی مهیا شده بود و بذکر جهر زمانے پریشانی می شود خصوص درین
اکساب قلندریه که بدن هم دردی سستی میکند قبل ازین بمراقبات که خطے تمام داشتم و حالا
هم اگرچه دو بالا است مگر بسبب آمد و رفت سفارشیان ٹکیٹ رائے خللے پیدا شده بود
و خیلے دل تاریک شده از الحاح بزرگان این جا چاره نداشتم خدا رفع کرد باز بصفای دل
قاصر بودم و از مراقبه فیضی دیگر بهم میرسید که از ذکر نیافتم یکبار جناب رسالت پناه صلعم را دیدم
با چند یاران از یاران جدا شده با من عزلت کردند و فرمودند که گرد دل خود نور سفید رنگ
ملاحظه کرده باشد باز فرمودند که شما چگونه ملاحظه دارند عرض کردم که ما هیچ نمی بینیم یعنی همه نگها
محو میکنم فرمودند که ازین توجه عالی تر توجهی نیست بخدا قبله من بهمان طور مشغول میمانم آنجا همه
سکوت است بذکر جهر و خفی کم می پردازم و این معنی در عزلت ترقی میکند و کم خوردن بسیار تقویت
میدهد شوق چله را موجب همین بود مگر شاید از ریای خفی چیزے حضرت مرشد دیده باشند که منع
فرمودند نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا[1] از دقایق ریا و حب جاه خبر ندارم این قدر
کجا تزکیه نفس نصیب ما شده است خصوصًا درین زمانه و از خفایای شرک امین نیستم اللهم احفظنا
دل از ملاقات مردم ملول میشود و در نبود لا که از ان عالم مناسبت کم شده بود ازین سبب قصد
عزلت کرده بودم حالا عرض نمی کنم که خواه نا خواه ارشاد فرمایند در سال آینده بشرط خیر و صلاح
امر مرشد بجا خواهم آورد امسال بصبر خواهم گذرانید و هر خللے که بهم میرسد از شومی استعداد ما
است نیة المومن خیر من عمله[2] کاش نیت هم صحیح دهند که بر همان بمیرم و محشور شوم و دل همیشه
مائل بنامرادی است چه ازین عالم و چه ازان عالم بجز نیستی و نامرادی نمی خواهد اگر مرشد فضل

[1] پناه میجویم بخدا از شرور نفسهای خود و از بدی های اعمال خود ۱۲
[2] خدایا محفوظ دار ما را ۱۲
[2] نیت مومن بهتر است از عمل او

فرماید در همین مشاهده و رضا بمیرم و درین دنیای چند روزه بسبب عسرت و تنگدستی بدر اهل دنیا
نروم و هر چیز که مرا از فقر حقیقی باز دارد خداش دفع کند اگرچه زن و فرزند باشد این بود تفصیل
احوال که در عریضه میر محمد عرضکرده بودم هرچند سخن تمام نشد لیکن بر ضمیر انور گزاشتم۔

عرضداشت دوم در طلب شرح جام جهان نما و ذکر عطای خرقه میر قطب علی

بجناب حضرت مرشد خداوند نعمت مدظله العالی خاکپای خادمان حضور فقیر محمد کاظم بعد از عجز و نیاز میرساند
کتاب شرح جام جهان نما اکثر بخاطر میگذرد اگر مناسب باشد بدست لاله صاحب رای عنایت شود
انشاء الله نقل گرفته ارسال خدمت خواهد شد میر قطب علی این جا آمده اند باراده ترک لباس بنده
متوقف است از آنکه لباس درویشان بکسی لایق است که همه محبوبات دنیوی و اخروی را گذاشته
بر نفس ظفر یافته باشد و این خود طالبان این زمانه را معلوم که هنوز از عقبه دنیا نگذشته اند نسبت با مولی
چگونه میسر آید محض طریقت را دوام دنیا میکنند ناچار بودم که این حدیث رسید من تشبه بقوم فهو منهم[1] پس
حواله میکنم و بخدای سپارم و خود نیز اگرچه بر نفس ظفر نیافته ام لیکن امیدوارم که از توجهات مرشد از
همه دنیا و آخرت بگذرم و دلیل این آنست که توجه مرشد بسیاری یابم چنانچه سه بار مکروهات دنیا
پیش آمدند و مرشد باز در باطن حال درویشان بمن دادند و دعاها کردند گو که بالفعل نیستم آینده
خواهم بود انشاء الله۔

عرضداشت سوم در استدعای ایمنی از نفس و استفسار بعض شرائط چله

بجناب عالی متعالی مدظله العالی بعد ادای آداب بندگی و نیاز میرساند تازه اینست که استقامتی که اهل
سلوک را باید در نفس خود نمی یابم ازین سبب شکایت نفس شوم خود در جناب عالی میدارم و این معنی
همیشه تازه میباشد تا هوا تازه است ایمان تازه نیست پس چه باید کرد لاجرم گریه بر سر ما رسیده می بینم

[1] هر که مشابهت نمود از قومی پس او از آنست ۱۲

که تقدیر الٰهی در سر ما چگونه است در انتظار جواب هستم هرچه ارشاد شود نفس هنوز رام نشده در اکثر امور سهولت وارد لاکن شتاب رای که مرد تیزفهم و عارف و محب فقرا است بجناب عالی مفصل عرض خواهد کرد امید وارم که این عزیز در نظر مبارک مقبول شود طبیعت منتشر بود بر همین قدر اختصار کردم که ایشان زبانی عرض خواهند کرد و در شرائط بعضی چله که ناخن و لب از خود تراشیدن ممنوع فرموده بعض اهل دعوت ممنوع است شتاب رای عرض خواهند کرد و رساله رسید لیکن شرح لمعات را امیدوار هستم فقط۔

عرضداشت بحضور مرشد زادهٔ خود حضرت شاه مسعود علی قلندر در بعض هدایات و نصایح

بجناب سید مسعود علی صاحب بعد بندگی التماس اینکه نماز جماعت هر قدر که میسر آید مع چند یاران و برادران ضروری است و اذان هر پنجوقت بر تکیه گفتن ضرور است و در روز پنجشنبه وقت شب سوای اذان وقت عشا هفت اذان گفته شود دو کس جمع شده بگویند خواه یکی هر هفت گوید خواه هفت کس یکیک گویند که بسیار نیک است و برای دفع شیاطین جن و انس وغیره نافع ما نیز عمل می کنم و یکوقت طعام با برادران و مسافران هر قدر که باشد باید خورد و دستارخوانی کلان باید ساخت که ازین هم برکات بسیار است و بے دستارخوان نباید خورد و برای ذکر و عبادت و چله یک حجره دو حجره خواه ناخواه در گوشهٔ درگاه باید ساخت که ضرور است و نماز چاشت و اشراق و درود بعد نماز پنجگانه طالبان ضرور ارشاد باید کرد و یک دو ساعت مشق تنهائی باید کرد که اهم مطالب است فقط۔

مکتوب بنام حضرت شاه سلطان مهدی قلندر اله آبادی در اجازت بعض اعمال

سید صاحب میان سلطان مهدی صاحب سلامت از محمد کاظم سلام و دعا برسد اگر بانت العظمة با اعتصام و اختتام بخوانند بسیار خوب است ما چنین خوانده ایم درین راه محنت شرط است والسلام

دعا یا شیخ عبدالقا[illegible] شیخ عبدالقادر [illegible]

شیئاً لله ترک جلالی کرده بخوانند و نقش نیز همچنین و گوشه نشینی شرط نیست و اگر کسی خواند بهمه شرایط
خدا بخیر ۱۲
چله بسیار نافع است شما را هر چیز که آسان باشد بعمل آرند و اگر توانند ذکر الهی قایم کنند بر دل که بدیگر
عملها محتاج نشوند ازین عملها چه مقصود دارند طالبان حق میل با اینها ندارند بر همان شغلهای که گفته
ام عمل باید کرد و از ذکر و مراقبه بدیگر ذکر و مراقبه متوجه نشوند. برای تسخیر جمله خلایق و دیگر فواید اسم یا حیّم
الی آخره هر قدر که خوانده شود و زکواتهای مکرر داده شود تا چهل زکوٰة که بطور معهود برسند بهتر است و
یک قسم زکوة دیگر هم است یکروز چهار هزار و چهار صد و چهل و چهار بار با شرایط بخوانند و این قسم زکوة
را مکرر دهند درین قسم اسم ذات نمیخوانند صرف اسم تنها بخوانند با شرایط روزه و ترک جلالی و جمالی و
خلوت گاهی این اسم را باین قسم زکوة دهند و گاهی بطوریکه با اسم ذات است بخوانند الغرض چندلک
بار این اسم خوانده شود که بسیار مفید است در جمله امور و بدیگر چیزها مشغول نباید شد و این اسم را
سهل ندانند که از خواندن بسیار اسمها کافی است اگر بسیار خوانده شود خواهند دانست فقط

مکتوبات بنام حضرت شاه میر محمد قلندر برادر خورد

خود مکتوب اول در تعلیم مشغولی

بسم الله الرحمن الرحیم

دائما یکسان نماند حال دوران غم مخور. عزیز جانها فراموش ساز بینوا با سلامت ــ ه

ازها هیچ بهیچ در نباید جز هیچ | جز آنکه بصدق دل دعای بکند

دعای مشتاقانه موصول باد رقیمه نوشتم جواب چرا ننوشتند در وقت روانگی انچه گذشت گذشت
بعد چند روز در خواب دیدم که یکجا شدم التفات آنعزیز بجانب خود نیافتم و خود هم از خود بی
التفاتی کردم در عین آن واقعه بدریافت بی التفاتیهار فتی رو داده از آنروز تا تحریر بیجا یاد نمیگذرد
بهرحال جدائیها محض بحکمت و گردش روزگار است تنبیه تمام شد غیر از رضا سودی ندارد و حق تعالی در همه
جا و همه حال بیدار و م و آزاد و پیوسته بشهود ذات بحت مستغرق کناد عزیز من بغفلت نباید گذرانید خود

را دریای لطیف نورانی که عالم همه موج اوست باید دانست و همیشه این دید پیش نظر باید داشت
ذکر نفی و اثبات ممد است باین طور که وقت نفی جمیع تعینات وجود را نیست دانند و ثابت همان وجود
صرف را که محبت است باقی بینید و همان وجود خود را قائم بینید بلکه خود را نه بینید لیکن موقوف بر نیست
صرف فهم کفایت میکند وقت شب برخاسته وضو کرده مشغول شود بلکه بپاس انفاس ذاکر باشد
غیر محبوب منزه نه باشد منزه برای این میگویم که یکدم مشغولی او به از همه است و نیز در مشغولی تنزیه فنا
فنا است و بقای بقا و رنج همیشه در تشبیه است و در تنزیه فراغت از همه است هرگز غافل نباید
شد مقصود من از ملاقاتها دور کردن غفلت است نه ملاقات شما از حق و حق از شما راضی باد و ملاقات
یکدیگر که الحب لله است مسرور کناد و احوال غفلت و یاد نیز باید نوشت و اگر غفلت شود چندی ورد
یا مفتح الابواب الی آخره صد بار باید خواند وقت شب یا التجای تمام بخدا برای خدا سبب قوی است
برای رفع غفلت و ترقی نسبت مگر آنکه موقوف بر تنزیه و تشبیه نسبت هر طوریکه مناسب دانند از
مشغولیها غفلت نشود چه در خلوت چه در انجمن فقط

مکتوب بیست و دوم در بیان معنی قرب و تعلیم مشغولی و تصور محبت

ع در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست ؛ عزیز جانها و یار نزدیک بدل من در شهود حق محفوظ
و از آفات صوری و معنوی محفوظ باشد از دعاگوی واقعی شما محمد کاظم دعوات حق پرستیها و مخلصی از خود
پرستیها مطالعه باد چون نامه محبت رسیده اندکی بوی رستن از تعینات و همه عالم که همه توی و عاشق
و محب خود خودی از نامه می آید بسیار مسرور شدم الحمد لله آنچه ایما بود که ترقی نیست ترقی چه فهمیده
اند این معنی نیست که بجای برسی بلکه هربار که خود را ادانی و بینی حق را دانی و بینی و همین دانای
و بینای بجای رسد که تمام روز و شب منظور دیده جان باشد و بجز این معنی هیچ مقصود نباشد

قرب نی بالا و پستی رفتن است	قرب حق از قید هستی رستن است

رستن چیست خود را او دیدن یعنی آنکه آنرا خود میدانند بعینه آنرا محبوب دانند حق از جای نخواهد آمد

وشما بجاے نخواهید رسید که ترقی باشد بلکه وهم غیریت را بردارید تمام شد و وقتیکه خطره یاد تعینات بگذرد بدانکه خود یاد خود میکنی بلکه باید پرسید و نصیحت خود را باید کرد که تو کیستی و یاد تعینات چرا میکنی کدام از تو بیرون است واز که جدائی زهی نادانی ابدل من ترا حق میخوانم و تو تعینات را از خود فراموش نساختهٔ چه فائده یاری بگو اگر حقی حق را همه حاضر است واگر غیر آنی پس از توجه خواهد شد چرا نه بجای یاران حق را یاد کنی که بسبب آن از خود برهی و برنگ حق رنگین شوی این فهمید پیش نظر دارید وجهانرا گذران محض دانسته خاموش شوید وخود را مرده پنداشته هر طرف که برند بروید بدان خبردار باشید که در حرکت و سکون خود غیر بنظر نیارید و یاران را فانی دانسته فراغت کنید و من علی الدوام التجا بجناب الهی میکنم که شمارا در شهود خود نسبت دهد و از غیر خود وحشت و برای من ایشان نیز گویند وخاطر جمع دارند هیچ چیز از شما جدا نیست ومن وشما همیشه یکجا خواهیم ماند چه در دنیا وچه در آخرت بذکر قلبی و تصور دریای بحت بیرنگی اکثر مشغول باشند و باید دانست که گرد من و درون من دریاے هستی اوست و تعین من حباب است پس حباب هم خود و دریای هستی هم خود غیر اصلا درمیان نیست و برای دفع رنج کلمه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اگر بانصد بار خوانده شود مع درود اول و آخر مفید است جانمن شما رستید شکر است وگاه گاهیکه رنج تعینات میگذرد مقتضای عمر است خاطر جمع دارند و همت مشاهده دارید که وجود شما مثل تخم است وعالم از عرش تا فرش درخت این تخم است و تخم چیست تعین بیرنگی است خواه خود را بنظر وجود خود صورت محبوب بیرنگ دانند و خواه بنظر کلیت جهان صورت بیرنگی دانند بهر حال چه در آفاق که عبارت از عالم است وچه در انفس که عبارت از صورت عنصری است غیر یار نیست و غیر یار نباشد و مرا با خدا اقرار است که نعمت معرفت بشما بخورم او علم معرفت بشما داد عمل هم دهاد و عمل چیست که اکثر این آفاق و یا انفس را در ذات الهی مستغرق ببینید چنانچه کوزهٔ از یخ پر کرده در آب اندازند چه کوزهٔ خورد که وجود شما است وچه کلان که مجموع عالم است و در درون و بیرون این کوزه ذات را دیدن باین عمل عامل باشند انشاء الله تعالی روز بروز ذوق در ذوق خواهند یافت بلکه اکثر

وجود را در ذات غرق باید دید چرا که موجب رنج همین وجود شما است و چون حق در وجود شما
قایم خواهد شد هرگز غیر نخواهد شد هرگز غیر نخواهد گذاشت سعی کنید که این معنی علی الدوام بخاطر یاد
باشد و غیر این معنی اگر بگذرد در همین دریا آنرا نیز غوطه دهند و حق شاد دارد یک خط پیشتر نوشته نگاه داشته
بودم آنهم میرسد این خطوط را بار بار باید خواند و عمل باید کرد بفضل الهی حق یار تست خاطر جمع باد فقط

مکتوب سوم در تعلیم شغلی برای ازدیاد شوق و دیگر معارف

محبوب جان جانان مقبول دل دوستان و عارفان برادر من سلمه الله تعالی من الآفات از دعاگوی
شاد دعای خیریت ظاهر و باطن شما بجناب حق قبول باد خطوط رسیده بدریافت خوشنودی خوشوقت
شدیم شکر است خدا همیشه خوش دارد و باستماع تکلیف ظاهر از گرسنگی و بیماری و شدت سرما امان
میخواهم خدا قدم محبت ثابت دارد بالفعل برای ازدیاد شوق شغلی می نویسیم بسیار مفید و مشروط بخلوت
نیست باید دانست که انسان مظهر و آئینه ذاتی است که جامع جمیع صفات است و صفات را حدی
و نهایتی نیست بالجمله اصول همه صفات هفت اند و باقی فروع اینها که حیات و علم و سمع و بصر و اراده
و قدرت و کلام است و ذات را باین نسبت حی و علیم و سمیع و بصیر و مرید و قدیر و کلیم نامند پس
ذات باین اعتبار در همه اشیا ساری است لیکن بی حلول و اتحاد بلکه چون ظهور شما در آئینه یا ظهور
جبرئیل بصورت دحیه کلبی اگرچه ظهور تمام و کمال این صفات نزد نادان در تمام اشیا از جماد وغیره
سوای حیوان و انسان دیده نشود شما معذور دارید و بکار خود بپردازید مختصر اینکه صورت شما صورت
آن ذات جامع است پس می باید که متوجه بمقتضیات صوری سوای ضرورت نباید شد و باقی همه
اوقات در شهود معنی صرف باید کرد بیاد کرد آن پس طریق شهود ذکر می نویسیم بخاطر باید داشت وقت فرصت
هر جلسه که باشد دم را با اسم ذات کشیده متوجه درون بجای قلب یا بجای ناف دائره تصور کرده
باید گفت از دل که الله حی الله علیم الله سمیع الله بصیر الله مرید الله کلیم الله قدیر چند بار
که دم قبول کند و محض آسان باشد و هرگز قصد زیاده کشیدن نباید کرد و بعده همین اسما گفته آهسته

آهسته بگذارند همین ده یا پانزده بار تا پنجاه دم صبح و شام با یک وقت وقت خلوی معده از طعام و بعد
هر نماز سه سه دم علی الحساب نیز باربار کرد و طریق شهود اینکه حیات خود را همان حیات و در کلام خود همان
کلیم و در سمع همان سمیع و در بصر همان بصیر و در اراده کردن همان مرید و در قوت و حرکت و فعل همان
قدیر دانسته باشند و حاضر یکی از اینها وقتیکه خلوت محض میسر آید همه تا مهاد همه فهمها فراموش کرده ساعتی
باید نشست شهود ذات بحت انیست لیکن این امر محض انقطاع از خلق در کار است و آن در خلق
با شهود یار است پس محب را غافل نباید بود چه در خلوت و چه در جلوت هرچند شمارا فهم و استعداد
کامل است هیچ احتیاج اینها نیست لیکن خواه مخواه مشغول باید بود و مجلس راسم را باید گفت که
بطور مذکور مشغول باشند و امید دارم از خدا که شمارا بمقصود رساند من دعاگوی شمایم خاطر جمع
دارند از رنج و راحت و محبت ناجنس ملول نشوند از تقدیرات محبوب دانسته راضی و صابر
باید بود و عالم را وهم و خیال باید دانست و یار دیار در همه را فراموش باید کرد و من از آن برادر
فراموش شدنی نیستم آشنای کوی دوستیم یاد من عین یاد دوست و خود را بیچاره و بیکس درین عالم
مسافر راه باید دانست و خواهشات را باید دریافت که هیچ کدام باقی نماند و اگر باشد در فکر رفع آن
باشید و سوای این شغل هیچ نباید کرد و نباید خواند مگر نماز و وظیفه ضروری حرز یمانی و این شغل را
حرز جان و وظیفه دائمی باید کرد و بر اوقات معین موقوف نیست و صلوة التسبیح در هفته اگر میسر آید
خواه بطور اول یا بطور دوم هر دو صحیح است لیکن طور سابق خوب است باید کرد و دیگر هیچ شغل در کار
نیست و کار بخدا باید سپرد و سخن کم باید گفت ازین شغل همه فوائد که شمارا منظور باشد خواهد شد و این
خط بمجلس رای هم خواهند نمود بعینه ادشان راهم همین مینوشتم حالا تکرار نمی کنم بهر حال در شهود حق شاد
باشند و در شهود اشیاء فانیه گو آنجا هم غیر نخواهد بود خوش نباید شد اگرچه تعلق باشد مضایقه نیست
این راه راحت است بیافت محبوب حقیقی و علم محو است که ازین علم همه تعینات را از بصارت و بصیرت
محو باید کرد والغرض در هرچه که باقی دانند زیاده اوقات صرف باید کرد و در فانی بقدر ضرورت و تنها
آمدن و رفتن خود یاد باید داشت زیاده شمارا خبر باد و جمیع شرور دور در آمین یارب غفور و منظور است که تمام

انجام شما محمد اعظم باشند چنانچه در حقیقت اسم اعظم است تا مطابق شود هو الظاهر هو الباطن و همین جاری باید کرد

مکتوب چهارم مشعر بیان فنا و استغنا از خود و دیگر معارف

یار وفادار دور از چشم ظاهر و نزدیک از باطن سلامت بعد از دعای رفع تشویشات عالم که حق تعالی یکبارگی از صفحهٔ خاطر شان محو سازد و غیر از وحدت هیچ منظور نباشد خیر و سلام باد خط مسرت نمط رسید مسرور کرد منتظر دیگر نیز هستم همیشه همین طور نوشته باشند مدت است که در خواب هم نمی بینیم گاه گاهی از سخنان شما که چیزی بیاد می آید بطور قصه بیاد دانش میکنند رد ایشان میگفتند که شخصی عجائبی دید تا دیر همانجا بود آخر هیچ نبود مثل کسیکه در خواب معشوقی پیدا کند و بیدار شده و نیابد الغرض نمیدانم که چه بودم و کیستم و کجایم و چرایم و از شما باز ملاقات خواهد شد یا نه بلکه اینهم خیال است ملاقات شما پیش از این چه کرد که حالا توقع کنم صاحب این بازی اگر مددی میکند البته قریب است که پرواز کنم و این جهان را چون تصویر یکبار ساخته هیچ التفات نکنم باید دید بالفعل اکثر در حیرت میباشم گاهی چنین و گاهی چنان اگر اینها محو شود چه چون میمانیم ؎

کسے بود یار من جدا مانده	من دور رفته و خدا مانده

چنانچه از یاد بازیگر غافل نباید شد و متوجه بازی او شده فراموشش نباید ساخت و پیوسته جهان را طلسم و یا خواب تصور کرده باشند که همه جمعیت است و مشغلی از اشغال هر قدر که میسر آید و موافق مشغول باید ماند و باید دانست که من ذاتیم لطیف و کثرت همه وهم ماست از در آگذاشتن چه قدر کار است و یاد کردن چه ضرور چونکه پیدا شده بتدریج از علم و عمل رفع باید کرد و از محبوب مدد باید خواست هرگز اینجا هیچ را یاد نکنند و بدانند که پیدا و رسی و داشتم در خواب بیدار شدم غلط بودم این معنی را پیوسته ورزش باید کرد انشاء الله تعالی می رسد رستن چیست یعنی دوست و دشمن و مکروه و مرغوب و اینجا و آنجا و رفتن و آمدن و مردن و زیستن و فرد و لیس فرد اهمه برابر شود بلکه خبر نباشد چنانکه بزرگی گوید ؎

غم نیستی ندارم نه مراد هستی هم	نفسی است می برآرم همه سینه می گذارم

در ماه آینده انشاء الله بکیله نادعلی چیزهای دیگر خوی طبعی خود میگذارم و دوای دل میکنم و در حق

ایشان بسیار دعا میکنم معلوم نیست که قبول میشود یا نه اگر در عین شکر دل ایشان بحق متوجه است قبول است و الا خدا قبول کند باید نوشت و در دریای محبت بیرنگی بار بار غوطه باید خورد و جان تن بر حال محبوب را در خود و خود در محبوب باشید بلکه نمیدانم که چه نویسم و چه باشید میان صاحب علی آنجا اند گاهی احوال شان باید پرسید که فهم شان تا کجا رسیده و اکثر مشغول میباشند یا نه و ذوق می یابند اگر عقدهٔ داشته باشند حل باید کرد شما را هم از دیدار او شان ذوق پیدا خواهد شد که طالبان حق محبوبانند بلکه از دیدار او شان سرور عظیم است و باقی اگر مرا پرسی این بیت مینویسم

سرت گردم چه می پرسی ز احوال دل زارم خبر از خود ندارم این قدر از خود خبر دارم

خدا را نظر و اصر او شما باد معامله با دریای افتاده که کرانش پدید نیست اکثر غرق میباشم با زور احل هم می بینم محبت حالیست و راه گم میکنم این دعا گو بدستور در دعا مشغول است خدا قبول کند فقط

مکتوب ششم در بیان شغل شهود ذات بحت و قصد خلوت

محب من محبوب من جان من جانان من با همه ذوق حق محفوظ و از آفات محفوظ باشند آزا هیچ در هیچ برادر فقیر شما دعوات سلامتی جان و ایمان برسد محبت نامه رسید او سبحانه باین یاد آوری بادر دو جهان شاد و دارد و برادر فقیر رساند جان تن پیوسته در شهود ذات بحت بی کیف که آنجا همه اضافات گم است باشند و اگر سیر دل فرمانید از مرتبه تفصیل تا مرتبه انسان فرداً فرداً ملاحظه فرمانید الغرض شما ابد در مرتبه وجوب که فوق آن مرتبهٔ نیست و در مرتبه امکان که تحت آن دیگر نیست یعنی در ازل توی و در ابد غیر تو نیست پس صورت این سخن اینکه شما در یا ابد قدیم بی تغیر و تبدل الآن کما کان از روی حقیقت و بحسب صورت مجموع دائره کون از اعیان و ارواح و مثال و حس باین تغیر و تبدل پس خود در خود باشند و این سخن را یاد دارند تا که ملکه و حال شود اگرچه این معنی بر آن محبوب خوب روشن است مگر چه نویسیم الا حدیث دوست که تکرار میکنیم و تکرار این مکتوب بر دل بسیار باید کرد و فقیر را که در سکوت می بینید در حقیقت ساکتی است گویا و گویای است گنگ اراده است که چند روز خلوت محض کنم

لیکن بے شرایط دیگر سوای صوم انشاء اللہ تعالیٰ زیادہ چہ نویسم غیر آنکہ خود را بر ہیئت مجموعی محبوب
بینند و تفصیل صورت و بی صورتی نکنند والسلام مع الاکرام

مکتوب ششم در تعلیم مشاہدہ ذات

عزیز از جان من سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از خیر خواہ و دعا گوی مجبور محمد کاظم دعای عافیت جسم
و جان موصول باد خط مسرت نظار سید بدریافت صحت مسرور گردید خدا تندرست دارد و فراغتی تمام
دہد تا بخوبترین وجہ وادمشاہدہ ذات بدہند بالفعل کہ معاملہ با صفات است و اینہا بسیار و گونا
گون اند و حالات اقسام رنج و راحت از اینہا میرسد مضایقہ نباید دانست و غافل نباید بود و عجلت
نباید کرد ہر چیز بوقت خود می آید انشاء اللہ آرام کہ مشاہدہ ذات صرف است نیز نصیب شما میشود
بالفعل سہل اینکہ اگر یاد رشدہ باشد بہتر والا برای خاطر ما بر صورت مجموعی خود نظر داشتہ باشند
خواہ باین فہم کہ ہمانست کہ باین صورت ظاہر است و یا اگر در فہم نباید صرف در نظر دارند تا فی الجملہ
نظر قایم شود خدا شاہد است کہ ہمین نقطہ تعیین شما کافی خواہد بود برای جمعیتہای دلی و چون آن نظر
قرار گرفت شخصیکہ باین صورت است محیط عالم خواہد شد و دیگر حالات عجائب رو خواہند داد
و این را ہیچ خلوت شرط نیست مگر کم سخن کردہ شود جانمن این سخن را یاد دارند و خود را محبوب
گذارند زیادہ نوشتن فضول است اگر ہوش دارید دریابید کہ سخن اصل مختصر و جامع ہمہ است بعد تحقیق
دریافت خواہد شد کہ ہمہ بہانہ است از طرق مختلف مقصد ہمین است الغرض من شما را ہمین نصیحت میکنم
کہ اگر متوجہ صورت شوند ہمین صورت و اگر نہ در دریای بیرنگی کہ مید انند این صورت غرق بینند و این
دو سخن مغز سلوک است از دست ندہند گو کہ بالفعل لذت ندہد لذت موقوف بر عزلت و ترک ہمہ
است غفلت منع است غافل نباید شد و ہر عملیکہ از نماز و ادعیہ نوشتہ ام اگر وقت مساعدت کند دولت
یاری دہد خواہند کرد و من از دعا تغافل نمی کنم و ہمیشہ دعا گویم با محمد عظیم اگر ملاقات شود بعد سلام
ترتیب صلوۃ التسبیح باید گفت و مسبعات عشر ہم فقط

مکتوب هفتم در تعلیم صلوة التسبیح وغیره

عزیز از جان من) هرچه گویم بهتر از آن سلمه الله تعالی من الآفات از دعاگوی خیرخواه واقعی شما محمد کاظم بعد از دعوات خیریت باطن و ظاهر مکشوف باد خط رسید مسرور گردانید الحمد لله سبحانه باین یاد آوریها مسرور و بذوق خود دارد جانا من سررشته محبت نشود که از اختلاط عوام کم شود از خدای کریم که حاضر و ناظر است پیوسته دعای ترقی نسبت باید کرد تا مقدور بطوری از طورهای یادداشت از ذکر و فکر مراقبه غافل نباید بود و مضطر نباید شد خدای مسبب سببی بسازد که ما و شما صرف دریاد او جهان فانی را بگذرانیم و چیزیکه باعث تضییع اوقات است بکلی بگذرد خاطر جمع باد ع

ما شقان را بدوست است اقرار :: و در شغل عالم بیرنگی همه موهومات را بتدریج و تکلف از ساحت قلب بفنا باید ساخت و امیدوار فیضان باید بود هر لحظه و لمحه بکرّ بار بنا بر دید و فهمید چه در اطلاق و چه در تقیید

تو مباش اصلا همین است همین وصال | تو در او گم شو همین عین کمال

گم شدن چیست خود را غرق در دریای وحدت دیدن سه

من و ما و شما هم هست یک چیز | که در وحدت نباشد هیچ تمییز

و یک نماز گاه گاهی باید خواند و مزید شوق بوسیله این باید خواست و اگر هر روز یا شب میسر آید سبحان الله طریق آن اینست که اولاً نیت کند که نویت ان اصلی اربع رکعات صلوٰة التسبیح الله اکبر بعده پانزده بار کلمه تمجید خوانده الحمد و قل یا باید خواند بعده ده بار کلمه تمجید خوانده در رکوع باید شد و آنجا بعد تسبیح رکوع کلمه مذکوره ده بار خوانده باز ایستاده ده بار باز در سجده ده بار باز در میان دو سجده ده بار باز در سجده ده بار یک رکعت شد و در دوم و سوم و چهارم نیز همین طور لیکن قبل الحمد پانزده بار بخوانند و باقی ده ده بار من هم بخوانم مد شوق است کلمه تمجید آنست که روز جمعه بعد حرز یمانی می خوانند یعنی سبحان الله والحمد لله لا اله الا الله آخر و در سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم بحمده که بعد نماز

(۱) نیت میکنم که بخوانم چهار رکعت نماز تسبیح ۱۲

ر و بارگو یدہمہ شوق است ونیز[۱] لا الٰہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی و یمیت و ہو حی لا یموت بیدہ الخیر و ہو علی کل شیئ قدیر صد بار یکوقت خواہ بروز خواہ بشب ہمہ شوق است اگر نفل از زیادہ خواہد بود در ہر چہار رکعت چہار قل باید خواند فقط

مکتوب ہشتم در تعلیم مشغولی واوراد و وظائف

بعزیز جان ہا و محبوب دلہا یار دور افتادہ صورت و نزدیک معنی کہ خدا ایشان سلامت داردنا وقتیکہ مارا و دوستان او را مطلوب است ہیچ در ہیچ چہ نویسید و چہ دعا کنند و چہ تدبیر کنند کہ کار با قضا و قدر افتادہ است والا میکردم انچہ میکردم تاہم از دعا گفتن باز نمی مانم[۲] ادعونی استجب لکم و یا الاجابۃ جدا یا و سبحانہ ہمہ جا در ہمہ حال از حضور خود غافل نکند و بعیر چند روزہ باطل معتمد نکنند و باطل نگذارد و توفیق کار فردا امروز دہد خط ایشان بعد از مدتی رسید و ازین طرف ہم وقت روانگی آدم غفلت بود جانمن خود بہتر میدانند کہ این کالبد عنصری گذاشتنی است و چندی برای کاری متعلق این وجود فانی ہستم والا روح مرا کہ علوی و ربانی است با این خیالی و وہمی چہ نسبت و روح ہمیشہ از مبدا کہ ذات الٰہی است جدا نیست زنہار زنہار جانمن خود را عین کالبد نباید دید بلکہ ہمیشہ خود را ہستی بسیط محیط قرار باید داد و بفکر عمیق تصور باید کرد و تفکر کنید کہ این بدن نیستید عین دریای محیط اید کہ ہو معکم اشارت بدو است گاہی ازین فکر خالی نباشید کہ من دریای ہستم ازلی و ابدی و بیچون و بیرنگ و اصلا جدا نیستم و قالب ہمہ امواج است و ہمہ دریا است و بفور تمام در وقتی از اوقات خواہ شب خواہ روز مشغول باید شد و بدن خود را و ہمہ عالم را در این دریا غوطہ باید داد این عبادت دلی است و عبادت بدنی نیز از نماز و وظایف ہر چہ میسر آید عادت باید کرد و در نماز فجر در میان سنت و فرض صد بار سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم و بحمدہ استغفر اللہ[۳] و چہل بار یا حی یا قیوم

[۱] یگانہ است خدا اگر اللہ تنہا شریک نیست برای او برای او ملک است و برای او حمد ہست زندہ میکند و موت می دہد و او زندہ است نخواہد مرد در دست او ہست نیکی و او بر ہمہ چیز قادر است ۱۲ [۲] بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را ۱۲ [۳] پاک است خدا و حمد ہست برای او پاک است خدای بزرگ و برای او حمد طلب مغفرت میکنم از خدا ۱۲

یا حی یا قیوم لا اله الا انت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابدا یا الله باید خواند و سورهٔ مزمل صرف تقسیم اوقات کرده در شبانروزی یازده بار باید خواند بعد نماز صبح سه بار و بعد دیگر نمازها دو دو بار و یا بانت العظمة یکبار اید احتیاج نیست و بجای آن درود دیگر میسر شد مداومت باید کرد که شنیده ام که هرکه این درود در امداومت نماید عذاب گور و سوال منکر و نکیر و غیره آنچه که بعد از فنای قالب خواهد شد برو آسان شود بنده نیز چهل و پنجبار تقسیم اوقات میخواند و قبله گاه را نیز گفتم میخوانند و والده صاحبه و مردم خانهٔ شما را هم گفتم و یکی از خواص او آنست که دیو و پری نزدیک نیاید از جهت به بانت العظمة احتیاج نیست جانمن هر قدر که این درود بود و خواهی آورد و به آن تصور مذکور مشغول خواهی شد ان شاء الله که کار دنیا و عقبی و حضور مولی همه بخیر خواهد شد و شب بیدار شده هرچه که میسر آید از عبادت ظاهر و باطن باید کرد و دعا و زاری بجناب مبدا حقیقی برای فرغت کار باید کرد و صلوة الحاجت باید خواند شما را اضطرار حق بجانب است از خود چه نویسم که غیر از ندامت و حسرت هیچ ندارم گاه گاه خطرهٔ الہ آباد میرسد نمیدانم که با شما ملاقات شود یا نه خصوصا این جا و ثنا پیهم زیاده مضطر کرده اند تقدیر الهی در میانست از علم و عمل ما هیچ نمی کشاید و نمیدانم که کیستیم و چرا ایم و کجا ایم و چه میگوییم مگر مجملا میدانم که آنم و برای آنم و در آنم و از آنم و فعل ما و ذات ما و صفات ما همه آنست و رنج ما و راحت ما از آن است و در آن است ؎

کنون نے نشینم در خود نه هستم	نه هشیارم نه مخمورم نه مستم

وقتیکه ما را بخود آشنا میکند بهتر از خود نمی بینم و وقتیکه ما را بجا میگذارد بتر از خود نمی بینم سبحان الله چه عجز و چه حیرت و چه یافت این سخن من نه از حیرانی و پریشانی است بلکه عین یافت و جمعیت و دانایی است نادانی من دانایی و دانایی من نادانی است سبحان الله چه می نویسم فقط

مکتوب بستم در معنی شعر مثنوی

بجان برابر و عزیز بپدر و برادر سلمه الله تعالی از خواهان خیریت و جمعیت ظاهر و باطن برادر فقیر شما

سلام و دعا برسد بارسی ما نیز از فراموش کردنها شدم از آنکه خطی به راز و نیاز به طفیل علی نوشتند و منع کردند
که بکسی ظاهر نشود و آخر ما دیدیم و نزول کردن آن محبوب از لامکانی بمکانی مقید که نیز از دُر راز آن دریا است معلوم شد
مبارک باد اگر قانع نشده باشند که نزدیک ما سیر شدن عیب است مولوی معنوی رحمة الله علیه در مثنوی می فرماید ؎

کاسهٔ چشم حریصان پُر نشد	تا صدف قانع نشد پُر دُر نشد

مراد از حریصان این جا حریصان تجلیات الٰهی اند و قانع شدن اشارت بمقام گرفتن است
بهرحال محبوب من محبوب باشند و خود بخود در خود تماشه و تماشه گر باشند از شاه صاحب[له] دعا برسد
در زبان هندی از طرف ایشان معلوم کنند که آمدن در دنیا محض برای بندگی و بهگت است و بهگت بازی
اگر میسر آید کار تمام تمام شود باقی شما را خیر باد و روز بروز ذوق و شوق ترقی پذیرا د فقط

مکتوب دهم در بیان جامعیت انسان

عزیز از جان من در حفظ الٰهی محفوظ و با او محظوظ باشند از مشتاق و دعاگو ادشما سلام و دعای سلامتی جان
و ایمان قبول باد خط مسرت نمط پر از حالی که موجب اضطراب بود رسید جان من مضطر نشوند هیچ مضایقه نیست
که هیچ چنین نماند چنان نیز هم نخواهد ماند انسان که جامع همه شما است اگر در آئینهٔ ضمیر خود مطالعه هر قسم شیونات نکند
کی رود این لازم است تا نبیند آن غیر از آن ذات یگانه دیگر نباید دید اگر ببینند و نیز سما نرا خود را در میان نباید دید
و اگر محبی یا محبوبی معلوم شود همان محب و محبوب است نشنیده اند که در لمعات چه میفرمایند اوست که در آئینه
لیلی از چشم مجنون نظر بجمال خود میکند عارف را چون و چرا نباید بهرحال آنچنان باید بود و حرکت دل را انزعاج
شد رفتن و هند شما بجز محیط اید که هنوز جنبش از مکان خود نکرده اید این حرکت را خیالی باید دید و خود ذات
بحت باید ماند و عجب است که شما بفضل الٰهی دانا اید این قسم را مشکل میدانید و مدد وقت دیگران میخواهید
مشکل شما از شما حل خواهد شد هراسان نشوید و رجوع بعالم نفیسید عمل جسور ذات بحت را ملاحظه باشید حقتعالی
فضل خواهد کرد خاطر جمع دارید خدا یار باد و یار باد یار باد بالفعل در بند امکان محظوظ باشند از دعا یاد والسلام۔

[له] مراد از این حضرت شاه صبغت الله قلندر کاکوروی اند ۱۲

مکتوب یازدهم در تعلیم مشغولی و طریق خواندن ناد علی

عزیز من جان من بلکه عزیز خدا و رسول من سلمه الله تعالی من الآفات از خیر طلب جان و تن ایشان محمد کاظم دعوات بقای عنصری با مقصود روحی موصول باد قبل ازین بیماری تپ لرزه شنیده لرزیدیم بار دیگر بدریافت خیریت شاد شدم با حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن شما بخیر باد و بقای عمر در شهود وجه باقی داراد جان من حقیقت وجه باقی خوب میدانند که اگر همه کثرت موهوم نفی کند وجه باقی باشد و علم ادهمین علم خود را بصورت معلومات مینماید پس همه صورتها قائم بعلم و علم قایم بذات است و همان ذات با علم خود بصورت شما ظاهر است و بصفات بشری مشاهده میکند پس پیوسته خود را ذات دانند و علم خود نیز عین ذات و اشیا که قائم بعلم بوده بدستور قایم پس شما آن بحر لطیفت اید که همه قایم بوی است و بعد نفی اشیا اعیان است اشیا را نفی کنید و باقی شما باشید و این مشق را ملکه سازید بطوریکه نوشته بودم تسبیح بدست گرفته هزار بار یا دو هزار بار شب و روز تمه و کنند انشاء الله تعالی خواهند دید و از حوادث نترسند که محبوب خود بخود حادث شما است و حوادث دام و بست که بسبب این دام قطع تعلقات میکند خاطر جمع دارند و آنچه می بینند لازم ذات شما است و از شما هرگز جدا نیست هرگز هرگز علم جدائی نخوانند ع

هم گل و هم رنگ و هم بوئی توئی		رخت بیرون کن ازین ملک دوئی

بار بار خود را مکان دانسته باشند و حق باشند خصوص این صورت عنصری که حجابیست از دست ندهند و همین را محبوب بینند و گویند اعوذ بک عنک (پناه میجویم از تو بتو) یعنی از آن محبوب که بصورت برآمده و حجاب خود شده پناه میجویم تو که معنی این صورتی پس همه توئی و خود در رنجی و خود در راحت بطوریکه باشی باش همه توی غیر هرگز در میان نیست جان من سخن همین است یاد دارند فائده ها خواهند برداشت و آرزوها دور کنند اگر اتفاق شود ناد علی را هزار بار وقت پاس آخر شب مداومت کنند لیکن باینطور که برزخ حضرت علی مرتضی کرم الله وجه بصورت آفتاب بدست راست و این فقیر را بدست چپ تا خواندن در تصور دارند بسیار فوائد خواهند شد چنانچه خواهند دید و قبل خواندن دوگانه مع فاتحه بنام پنجتن پاک باید خواند

وهر مطلبی که باشد بوسیله آنحضرت بجناب حق عرض باید کرد و بسپارید خود را با آنحضرت انشاء الله همه درست خواهد شد و من شما را با آنحضرت سپردم قبول باد نمیدانم که چه بنویسم و برای شما بجناب حق بسیار عرض میکنم که در شهود خود خوش دارد و غفلت دور کند معلوم نیست که قبول است یا نه لیکن جانمن از علیکه میدانند غافل نباید بود و پیوسته خاموش مانده بذکر هو مشغول باید ماند و هرگز متوجه عالمیان نباید بود باقی اختیار خدا است و هیچ غمگین نباید شد همیشه زنده ابد دل را از خدا جدا نباید دید هرگز هرگز مکروهات و بیماری ها برای همین نازل می شود که غفلت دوستان خود را دور کند و پیوسته در دریای ذات خود را مستغرق باید پنداشت خبر شرط است و من هم برای خود و شما همین میخواهم که الهی غفلت ما را دور کن باقی هرچه خواهی آن کن آمین فقط والسلام

مکتوبات بنام حضرت مولانا شاه حمایت علی قلندر خلیفه او سط خود

مکتوب اول در تاکید نماز و وظایف و تعلیم ذکر و مراقبه وغیره

برخوردار سعادت نصیب سلمه الله تعالی بعد دعای علم نافع و عمل صالح و مزید حیات صوری و معنوی و از شیطان و نفس مهجوری مطالعه نماید خط شما رسید جانمن نماز نیکو باید کرد مع اشراق و شش رکعت بعد مغرب و وظایف بعد نماز خمسه و آیة الکرسی پس از هر سلام و مسبعات عشر ناغه نباید کرد و وقت خفتن مراقبه احاطه وجود باید خفت و عقیده نیستی عالم ذاتاً و صفتاً و هستی حق بهمه وجوه در دل نیکو نگاه باید داشت و حفظ شریعت در امر و نهی معمول باید ساخت این قدر که نوشتم بران عمل باید کرد و بعد نماز فجر و مغرب که وظیفه اجرنی من النار وغیره است باید خواند و امن الرسول وغیره و قل هو الله احد

له خلیفه والد خود ولادت الیشان در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج شد تعلیم علوم درسیه از مولوی قاسم علی و مولوی حیدر علی اخلاف ملا حمد الله سندیلی شارح سلم و مولانا ذوالفقار علی دیوی وغیرهم یافته بعلوم ظاهری و باطنی شهره آفاق گشتند محبوب‌ترین اولاد والد خود بودند اجازت سلسله نقشبندیه از حضرت شاه ابوسعید رحمه‌الله بریلوی و مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی نیز میداشتند بعمر چهل و یکسال بیست و پنج رجب روز جمعه سنه یکهزار و دو صد و بست و شش وفات نمودند مزار در پهلوی مزار والد خود است حال تفصیلی به نفحات العنبریه باید دید ۱۲

ومعوذتین بترتیب اگر فراموش شده باشد از انشاء الله باید پرسید و حفظ باید کرد و این نصیحت را ضایع نباید کرد اینقدر عمل بعد صلوة و صوم فریضه از حقوق جوارح است این را نیک بعمل آرند و تقوی را شعار سازند بعد ازین حق قلب و روح است و آن عبارت از اعمال باطن است از اخلاق وغیره و ذکر خفی و مراقبه این همه در تکمیل انسان مطلوب است و جوارح کمترین مرتبه است و عدم درستی او از نادرستی قلب بحکم و خشع قلبک لخشعت جوارحه باید دانست و نیک تامل باید کرد پس نماز و وظایف را بادب تمام باید خواند و بعد فراغ از علم رسمی بآگاهی حقیقت مطلقه که بوجهی با همه ذرات موجود است و عین همه است و بوجهی منزه از همه باید پرداخت اصل علم نافع همین است و همه علوم ممد این. آین سبق را خود تکرار باید کرد نشود که فراموش شود فقط

مکتوب دوم در تعلیم مراقبة الوجود وغیره

برخوردار سعادت نصیب سلمه الله تعالی بعد از دعوات ترقیات علوم ظاهر و باطن مطالعه نمایند شنیده میشود که محنت خواندن خوب میگردد الحمد لله توفیق اعمال صالحه نیز حق تعالی میسر آرد چون شرح وقایه تا نصف رسید انوار هدایه آنچنان لامع باد که دران انوار خود در لامع ذات و صفات گم یابند و وظایف که از نماز وغیره دعاها شنیده اند فراموش نباید کرد و نماز را بادب نیکو باید خواند و اگر حضور دل میسر نباید رکوع و سجود ناتمام نباشد و وقت فراغت قدری هم از اعمال باطن اگر میسر آید غنیمت است خصوص ملاحظه معیت که مثل ماهی در دریا که وجود و تشخص او هم از آب و غرق در آب است نیک باید دانست و یقین الله را از عقاید مفصل و گناه مفصل هفت اندام و از اخلاق ذمیمه قلبی مطلع باید کرد مع عذاب اینها هر قدر که یاد باشند و خود گاه گاهی بمراقبه وجود که از فوق الفوق و تحت التحت همه از وی است و در وی است و با همه و لیست مشغول باید شد که فکر این معنی اندکی هم بسیار مفید است فقط

مکتوب سوم در بیان عجز و هیچی خود و تعلیم رضا بقضا

محبوب الهی و مقبول رسالت پناهی سلمه الله تعالی از فقیر ناکاره دعاهای خیر دو جهانی و راحات

جا و دانی مطالعه نمایند این ناکاره بسیار در کار دین و دنیا و علم ظاهر و باطن شما دعاها میکند اگر یکی هم قبول شد همه کارها ساخته شد درین باب احتیاج استدعای شما نیست لیکن مارا کجا آن قبولیت است که اثر آن ظاهر شود بلکه پیش ازین کم و بیش همتی داشتم و اجابت دعا را امکانی بود و بعض بعض اتفاق هم شده بود الحال همه برباد رفت بلکه حجابها می آید از کار و بار خود در رجوع بجناب الٰهی را لیاقت نمی یابم که در حق خود یا در حق غیر چیزے عرض نمایم همین بخاطر میرسد که تو کیستی که چنین و چنان میخواهی و بندگان خود را نگاهداشتن نیکو داند هر قسم که علم ازلی او تقاضه میکند میکند این خیال مانع دعا است و همت بستن زیاده پوچ پس چه باید گفت صبر کنید اگر صبر دهند و گاه گاهی ملاحظه احاطه وجود الٰهی از درون و بیرون خود و عالم باید کرد و این سبق را چند بار در شبانه روز باید خواند موقوف آینده نباید داشت و اگر در توجه مولوی صاحب[1] شرکت کنند در حلقه او شان نشینند شاید که از برکت او شان دل چسپیدگی سختی کشیدن در دنیا چاره نیست اگر همه چیز خواه خدا نمایند و بدانند که از دست و برد دست و از دست همه آسان شود والسلام

مکتوب چهارم در بیان این که طعن منکرین شطحیات را پروای نباید کرد

مقبول خدا و رسول جعله الله من العلماء الفحول ومتعه الله تعالی من الکرام والفضول از عاصی مدعی وصول ظلوم و جهول متحرک بحرکات بحصول که از آن عالی است طول دعاهای که مشمول جمیع سعادتها است مطالعه نمایند خط شما رسید بدریافت خیریت و مستعد شدن بر تحصیل علم مسرور گردید حق سبحانه تعالی در علم و عمل و اعمال ظاهر و کیفیات باطن و علم لدنی یکتا و وحید عصر کناد استدعا را احتیاج نیست این ناکاره همیشه در دعا است هر چند با این اعمال قبیحه شرم می آید که گاهی از دعا کردن که این راهم روی باید لیکن از انجا که رحمت او عام است جرائت دعا میشود و شنیده شد که بعض مردم آنجا از طعن اعمال انجانب بحی میرسانند خصوصا از تصنیف[2] خیالات واقعی محل طعن است

[1] مراد ازین غالباً مولانا ذو الفقار علی نقشبندی دیوی اند ۱۲ [2] مراد ازین کلام هندی حضرت الیشان موسومه به نغمات الاسرار مشهور به سانت بهار است که مشهور گشته بود الحال نادر الوجود است ۱۲

برخوردار من اکثر از حرکات خود ندامت می آید از خیالات گوئی و صحبت مطربان اله آباد و کاکوری و
دیگر احداث چه سخنها که نشنیدم از همنشین و اهل خانه و دیگر مردم این جا اگر خجالت است همین است
که شمایان رارنج میشود بسبب محبتی که دارند مید انم که خدا با ما چه خواسته است امید داشتم که کتابی در فن
تصوف تصنیف کنم آنچه شد اسپ گفتم خر بر آمد مشغولی سی ساله را حاصل این شد انا لله و انا الیه راجعون
بشارات پیرم شد آنچنان بود و افعال مبشر این چنین آنچه که از ما دیده میشود و شنیده اگر با کسی گویم
که ما را بآن هیچ تعلق نیست از ما آنچه میکنانند میکنم نه رغبت سرود دارم و نه رغبت دیگر که باور کند این
سخن مثل حیله جبریان است و عذر ایشان غیر مسموع بهر حال هر قدر که حفاظت است از حرام شکر
است و از تلوث عذر نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا گاهی در حق این عاصی دعا
باید کرد شما صبر کنید ما را معامله با خدا افتاده است در تقدیر او میگردم و بر مذهب او میباشم از سی سال
همین مشغولی است که من ذاتاً و صفتاً و قولاً و فعلاً نیستم اوست که باین صورت است تا عالم بیش از این
در بطون عین او بود چنانچه در ظهور او عین انسان است عقیده همین و مشق برین و کیفیت همین خود
را حواله او کرده ایم هر چه در حق ما نیک و اند بکند و میکنم آنچه میدانم که از کجا است و چرا است برائے تهذیب
بعضی امور این قوم را معامله شگرف پیش آمده با شیخ صنعان چه کرد و تا کجا بشمارم این سخن نفس الامر
است و مع هذا ما ابری نفسی[۵۱] و کدام کس درین قوم بود که بروی طعن نکرده اند و طعن طاعنان
نیز فائده دارد هیچ مشربے ندیده ام در دنیا که در آن نفع و ضرر نباشد مگر این که همه نفع است اگر گناه
شود ازین قوم چند قسم قرب میسر آید بدولت گناه این را که می فهمد ترا حق تعالی از همه آگاه خواهد کرد
ان شاء الله خاطر جمع دار هیهات کجا افتادم و چه جای این سخن بود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
احوال خود مناسب سخن اول است بقین الله اینجا آمده است یا زهوای آنجا وارد هوای نفس را
ناچار نیست مگر آنکه در صحبتی که شما اید آنجا غیر از ابی حنیفه و هدایه کتابی و عالمی نیست در دین و نزد ما
مردم سند هر چیز از پیران خود است محی الدین ابن عربی در حقایق و غزالی[۵۲] در طریقت از طعن این مردم

[۵۱] و با آنهمه بری نمی کنم نفس خود را ۱۲ [۵۲] امام محمد غزالی صاحب احیاء العلوم وغیره متولد سنه چهار صد و چهل و نه و متوفی چهاردهم جمادی الاول یا آخر سنه پانصد و پنج یا هفت عمر پنجاه و هشت سالی مزار در طوس ۱۲

مارا پروای نیست خیالات مثل شعر و سخن است و برای نفس خود سرود هم درست برای اجرت نادرست و اختلاف علما در سرود و حرمت و حل ظاهر است مارا از فضل الٰهی از سرود هم فراغت است نزدیک ما صحت محبت با حق و صحت متابعت نبوی باید باقی خیر است از اختلافات پروا نیست و این را تفصیلی است که بر شما ظاهر خواهد شد یا باشد در هر چیز که مردم مراطعن کنند شهوت آن چیزها در نفس نمانده مگر حکمت الٰهی است که مارا براین آورده ؎

اگر طمع خواهد ز من سلطان دین		خاک بر فرق قناعت بعد ازین	

اگر شهوت بود جای خطر است چون مسافران ازین جهان می گذرم والسلام

مکتوب پنجم در بشارت سلامت دین و آخرت بادشان و دیگر دعاها بحق ایشان

بقبول الٰهی و محبوب بارسالت پناهی سلمه الله تعالی و علمه حقایق الاشیاء کماهی و اعطاه الاعمال التی جزاءها غیر المتناهی از فقیر بیچاره واهی دعاهای که میسر آید بسبب آن اتصال بذات لاتناهی مطالعه نمایند آنچه در مکتوبات آن محبوب مرقوم بود همه باجابت رسید خاطر جمع دارند آنچه در وهمت نیاید آن دهند و دعاهای ما در حق شما رایگان نیست باقی تاثیر استعداد که مبحث حکما و اهل سنت است و متقی معتدین و غیره موقوف بر ملاقات است اگر دعاها را اثر است خواهند دید ان شاء الله بالفعل در کاریکه مشغول اند حق سبحانه زود بخوبی فراغ میسر آرد بعد ازین با دل فارغ در یاد خود دارد با درس و تدریس ظاهر چنانچه حضرت غوث الاعظم قدس سره هر دو سبق میدادند در دنیا مع عمر دنیا آسان کند و عالمی را فیض ظاهر و باطن میسر آید و دنیا هم خادمه باشد و اعانت کند در ذکر الٰهی اگرچه آن بودی که دعای پدر در حق پسر قبول است هر قسم پدر که باشد گنهگار یا نیکوکار دعا میکردم چراکه خود را لایق آن نمی یابم که در جناب الٰهی عرضها کنم این راهم روی باید هرچند توجه بنور مطلق بیشتر میکنم سیاهی ممکن بنظر بیشتر می آید ؎

سیه روئی ز ممکن در دو عالم		جدا هرگز نشد والله اعلم	

شرح این سخن را هم وقتی است ان شاء الله تعالی خط شما هیچ یکی ضایع نکرده ام گاه گاهی می بینم بملاحظه ثانی

وتا لیستا ورآمده دل خوش بشود و آین خط بسیار مسرور کرد فهرست کتابها نگاهداشتم اهم بهمه میسر خواهند آمد بلکه اهم الکتاب را امیدوار باشند که همه علوم از انجا است مآل ازین جنابهای محمدی علیه السلام در از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین و آخرین را بشارت شده است همه در شما ظهور خواهد کرد خاطر جمع دارند و خدارا یاد دارند در تمام روز و شب ساعتی اندیشه هستی ذاتی آنجناب پیش نظر باید داشت و خود را مثل ژاله در آب غرق ملاحظه باید کرد و همه تو شده بر وقت دیگر تنبا باید داشت الوقت سیف قاطع آین عمل را به از هزار عمل و این علم را از هزار علم فوق باید دانست هر قدر که میسر آید غنیمت است والسلام فقط

مکتوب بنام حضرت شاه بهرام علی[1] قلندر در تعلیم عملی خاص

برخوردار من سلمه اسم یا مذل کل جبار و یا قاهر ذو البطش الشدید الی آخره از چهل اسما عجیب خواص دارد ملاحظه باید نمود هرچه میسر آید بخوانند و یا قاهر ذو البطش الشدید یا مراغفت ازدر هر روز هزار بار تعداد است و یا مذل را از دو لکه زیاده نوشته است لیکن هر دو عجیب اند و سه رکعت نماز بعد فاتحه الحمد در یک رکعت و در دوم انا اعطینا و در سوم تبت یدا ابی بعد ز طاق هر قدر که باشد سر برهنه بخوانند و آین عمل از سید بزرگی که من باد شان عقیده دارم بسیار رسیده است آنرا مقبول نوشتم که بکنند که از ما نگاهداشت اوقات مشکل بود و برای دو حاجت جمالی را دهشت که الله کریم است برآرنده حاجات بر دو سه چیز موقوف است اگر ممنع است دو حاجت جمالی و جلالی خواستن است که یکی برای قهر است دوم دیگری برای مهر هیچگونه در یکساعت راست آید معهذا اگر دل شما قبول نکند بگذارید والسلام بعد نوشتن خط خط شما رسید ختم قادریه اینست یکصد و پانزده بار درود و بعده کلمه تمجید همین قدر بعده شیئاً لله یا شیخ عبد القادر جیلانی همین قدر یکبار سوره یس و الم نشرح یکصد و چهل بار بعده درود آخر همان قدر خوانده تمام کنند و حاجت خواهد داگر ختم کلان خواهد الم نشرح یکهزار و پانزده بار بخواند فقط

[1] خلیفه و داماد حضرت عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر وفاتش به پانزده ربیع الاول روز دوشنبه سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و شش گردید مزار بیرون دروازه درگاه حضرت شاه تراب علی قلندر واقع است حال تفصیلی در نفحات العنبریه باید دید ۱۲

مکتوبات بنام منشی فیض بخش کاکوروی

مکتوب اول در تسکین خاطر منتشر او شان

محب فقرا عزیز دلها برادرمن سلمه الله تعالی من الآفات از خاکپای فقرا دعای سلامتی جان و ایمان مطالعه نمایند خطوط مکرر رسیده دعاهای ماهم بتکرار رسید درین انقلاب خیالی هرچند عبرتهای بسیار و معرفت حق نوعی دیگر شده باشد اندوهی بخاطر راه ندهند که ؎

تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار	این همه هیچ است چون می بگذرد

انچه بحواس ظاهر و باطن دیدند همه خواب موحش و پریشان بود تعبیرش عبرت است زنهار زنهار مترس هرچه میگذرد در دنیا از مال و جاه و فقر و رنج موجب معرفت است و از جذبات حق کطالبان حق آنرا بهتر میدانند بهر حال همانجا باشید و انتظار کنید که از غیب چه بظهور می آید و این هیچ در هیچ را دعا خواه واقعی خود دانید قبل از دریافت اینحالت در چله دعای خیر میکردم و میگفتم که الٰهی اگر بلای برای فلانے مقرر کردهٔ ایمانش نگهدار و یقین بیفزا و اگر غنا برایش نوشتهٔ از حالش مپرس و بجذبهٔ لطیف بجانب خود بکشش غالباً قبول شده باشد عود کردن حالت معهوده یا آمدن به ازان نزد حق مشکل نیست واللّٰه باللّٰه اینهمه خواب خیال است و انچنین خوابها بسیار دیده اند و خواهند دید لیکن بیدار شو و در دل کلمهٔ توحید را تکرار مسکین تا از شومی این خواب برهی و کجائی و چه دعا میخواهی و تا یکی باین و آن بپرداز ی ساعتی نظر به فهمید و معرفتے که واری بکن و نیستی و گذشتن عالم بیندیش و دل خود را بزور بفهم معنی توحید بیار و تسکین بخش انشاء الله همه به خواهد شد اندوه روزی مخور اندوه آن کن که روزی ده را شناختی و باد ساختی و بقرب او آرام یافتی یانه همه عالم برای تست و تو برای او کدام دولتی بهم رسیده بود که برفت شکر کن که تغیر در احوال دیگران کرد و ترا پند داد و عبرت بخشید مگر احوال ماشنیدهٔ که از تغیر احوال بخشی[۱] صاحب در جوانی مارا نصیحت کرد و دل سرد موافق استعداد من گشتے واقع شد یک اسپ گذاشتم همه عالم اسپان خود یافتم و نعمتهای بسیار عطا کرد امید وار زیاده زیاده ام اگر قرب ما میخواهید و محب مائید برین انقلاب نظر نکنید و حسرت نبرید و مقلّب را یاد دارید و بهتر ازین را امید دارید

---

[۱] مراد ازین بخشی ابوالبرکات خان تهور جنگ کاکوروی ناظم سرکار گورکهپور اند که حضرت ایشان سابقاً بزمرهٔ سواران در فوج ایشان ملازم بودند ۱۲

والا مختار اید من دعاے خیر نخواہم گذاشت والسلام۔

مکتوب دوم در اظہار ہیچ ناکسی خود

مقبول حق برادر محبوب من سلامت بعد سلام و دعاہاے رضا بر تقدیرات مولی و ترک ہوسہاے نفس مطالعہ نامہ بند محبت نامہ بعد مدتے رسید ع اے وقت تو خوش کہ وقت ما کردی خوش۔ آنچہ دیگر حقائق بسبب گمان نیکو مرقوم بود و برادران صحب را ہم چنین بنظر می آید در الا من آنم کہ من دانم بلکہ نادانم و حیرانم خدا داند کہ مرا براے چہ آفریدہ اند پیش ازین عزمہاے کلان در راہ مولی داشتم ہمہ فسخ شدہ از ما چیزے بجاے نرسیدہ وہمہ زبونی و نامرادی بجاے ما خود بخود آید خدا داند کہ انجام چیست درین صورت چہ جاے توجہ و دعائیکہ امیدا جابت ازو توان داشت با اینہمہ از دعاہا عاطل نہ گاہ گاہ مارا بدعا یاد دارند کہ دعا در غیبت قبول است و فرشتہ می گوید کہ لک مثلہ زین سخنہا شعر نفس شکنی نیست واقع است کار خدا کن فیکون است خوف پیغمبر صلعم از چہ بود معصوم بود از شہود ہمین بیرنگی بودہ باشد لیکن آنجا حال بود اینجا زبان قال ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک۔ براے خدا گاہ گاہ یاد دارند الحال در اعتکاف ہم برکت نمیشود دعاہا باید کرد ضرور بیش ازین دعاہا و قصدہا در قرب مراتب آن بود آن قرب بالا روے کجا پناہ از نار جہنم مع شما ہا استدعا است باید دید کہ چہ پیش آید و از تقدیر کجا روم و بچہ حیلہ عذاب دنیا و آخرت از خود دفع کنم انا للہ وانا الیہ راجعون۔

مکتوب سوم در ممانعت از تالیف مثنوی

محبوب حق برادر جانمن محمد فیض بخش جیو سلامت از محمد کاظم سلام و دعاہا برسد آنچہ از شکایت عدم توجہ و دعاے فقیر مرقوم بود ہر وقت راحالتے است آن وقت پارہ از حال

سلہ براے تو مثل اوست ۱۲ سلہ ما براے خدایم و بسوے او رجوع کنندہ ۱۲

داشتم همت هم کار میکرد و دعا هم گاه گاه مستجاب الحال که آنحال رفت و عیوب نفس واضح گردید همت یک ذره نماند دعا را کدام رو قدم   در نیستی سے اختیار میرود هستی در اختیار خود نیست اکنون می بینم که ؎

کنون نے نیستم در خود نه هستم	نه هشیارم نه مخمورم نه مستم

پس چگونه هم ازین باب بهرحال دوست خیر خواه شما ام۔ نوشتن مثنوی معلوم شد تصنیف ضرور نبود که کدام احوال نوشتن قصد کرده اند که مثنوی منظوم میشود احوال عیب و هنر خود چه نویسیم هنر ها اندک بلکه هیچ محض حسن تو هم خود با خود یا با دیگرے انهم عیب است و عیبها را کسے نمی نویسد پس چه چیز نوشته بفرسیم تکلف برطرف ازین کار درگذرند و هرچه نوشته باشند پاره نمایند والسلام

مکتوب چهارم در تعبیر خواب و دیگر نصائح

محب صادق و یار موافق برادر عزیز من سلمه الله تعالیٰ از دعا گوے بے ریا دعوات خیر دو جهانی و سلامتی جان و ایمان مطالعه نمایند نامه محبت در عین انتظار رسید بمطالعه در آمد هرچه در خواب دیدند خوب بود و سودا عین جذب الٰهی است دعا بر خاطر جمع کردن ظاهر برادر عزیز میر محمد از حضور تشریف آوردند از مقتضاے شامت نفس امسال جناب عالی بعلے عزلت منع فرموده اند و امر بذکر شد الخیر فیما وقع و آنچه در مشغولیها می بینند و می شنوند همه نیک است و نشان درستی استعداد و انجذاب هرگونه غافل از یاد نباید بود و دنیاے گذران را فانی باید دید و بر آشنایان صورت دشمنان معنی اعتماد نباید کرد ؎

یک آشنا گزین که بعالم کم آشنا است	یک آشناے با مزه صد عالم آشنا است

فقیر بیچاره اکثر از دعا ها فراموش نمیکند و استعداد ما خود همیشه دعا گو است بلکه حقیقت دعا همین است

؎ مراد ازین مثنوی باغ و بهار است که منشی فیض بخش در حالات حضرت ایشان نوشته بودند اکثر اشعار آن مثنوی در اصول المقصود بضمن حالات ایشان جا بجا مندرج اند ۱۲

باید دید که ازین محبت ما و شما کدام کار عجیب ظاهر میشود و چه راز نهفته آشکارا میگردد بهر حال بطوریکه باشند با حق باشند ؎

نمی گویم که از عالم جدا باش ‌‌‌‌ ‌ بهر کارے که باشی با خدا باش

باقی خدا را یاد دارند و در هیچ حال از یاد او غافل نشوند که هر وقت کار با دست و هر چه بارد شود از تقدیر او دانند و اینهمه عوارض و اعراض را از خاطر بردارند هر چه در حق آن برادر نیک است بر وقت خود ظهور خواهد کرد و هر امریکه از ازل در تقدیر او تعالیٰ گذشته است بے سعی و دعاے کسے در عالم وجود بروز میگیرد باقی واهمه است، نیک بنگر بسا مسلمین جا بر و بسا اشخاص کافر که صاحب ملک و مال اند بدون دعا و رجوع باہل اللہ همه کارهاے آنها حسب خواهش سرانجام میشوند شاه محمد غوث گوالیری دوازده سال در حق همایون بادشاه دعا کردند و سیفی خواندند چون بیوقت بود فائده نه کرد۔ در کدام غفلت افتاده من بیچاره از احوال خود حیرانم آما چون این عالم را با اسباب آفریده اند مردم بران ناچار تکیه دارند مجبور اند خدا توفیق کامل کرامت کند دیگر آنکه خط دیگر هم رسید معلوم شد مرده دیدن بشارت است براے مردن نفس و نیز فرمودن خدا براے زندگانی اشارت است ببقاے ابدی پس این خواب اشارت بفنا فی اللہ و بقا باللہ باید دانست و خوف قبر بلی است از امن عذاب قبر انشاء اللہ تعالیٰ و طالب صادق را مرشد همراه است موقوف بر حضور ظاهر نیست هو الظاهر والباطن و اگر در وقت خوف فقیر را یاد میکردند عجب نداشت که خدا بصورت فقیر ظاهر میشد لیکن خوب شما را فقیر بصورت خدا ظاهر شد باک نیست گاهے این بصورت آن و گاهے آن بصورت این آئین هر دو یک چیز است در عین جدائی بعد فهمید حقیقت مرشد معلوم خواهند کرد و السلام از برادر عزیز و مردم تکیه یاد حسب فقط

مکتوب بنام محبت علیخان ؎ در بیان اینکه کار بعنایت است و باقی بهانه

محب دلی خالص مخلص لم یزلی سلمه اللہ تعالیٰ از فقیر بیچاره دعاے خیر دو جهانی مطالعه

؎ زمیندار موضع گکره تحصیل ملیح آباد ضلع لکھنؤ از مریدان و مسترشدان خاص حضرت عارف باللہ پور دندا

شما ینده نامه محبت رسید مسرور ساخت خدا معرفت روزی کناد نزد خدا هیچ وسیله به از شکستگی نیست مبارکباد هیچ جز شکستگی نگیرد فضل شاه شغلی که دارند با آن مداومت نمایند انشاء الله تعالی بعد ازین به ازین بگوییم که زیاده موجب تسلیها است برای تحصیل معرفت چیزی غیر از توجه مرشد نیست و محنت و ریاضت همه بهانه است بلکه برای تهذیب نفس است و معرفت الٰهی برای روح و قلب هر اعمال که برای معرفت است غیر از بلا غفلات نیست اینجا بدن هیچ دخل ندارد تفصیل این معنی موقوف ملاقات است انشاء الله تعالی طالب را باید که یک در گیرد محکم گیرد اگر جای اعتقاد باشد مثل مشهور است پیر من خس است اعتقاد من بس است هرگاه که با اعتقاد خس کار سگتا پس از صاحب طریق چگونه میسر نباید اگرچه استعداد نبود کار از اعجاز نه گشاید اگر فقیر نالائق است لیکن گفته پیر در نظر است بفضل الٰهی استعداد شما خوب در خوب است خاطر جمع دارند اصطلاح آنرا گویند که بزرگان علوم خود را بزبان غریب بیان کنند که اگر غیری در مجلس باشد نفهمد یا کتاب شان بیند نفهمد اگرچه درین زبان اکثر از اغیار هم پوشیده نمانده معهذا بمرشد احتیاج است والسلام فقط۔

مکتوب بنام لاله شتاب رای[ه] کاکوروی در تعلیم رضا بقضا وغیره

محب فقیر طالب مولی لاله شتاب رای سلامت بعد دعای خیر دارین مطالعه نماینده نامه محبت شمامه مسرور ساخت الله سبحانه تعالی مسرور سازد و مرادات دو جهانی کامیاب گرداند محبت این فقیر ناکاره از دعای برآمدن مقاصد شما که عین مقصود خود است غافل نیست لیکن از انجا که تقدیر الٰهی همه جا غالب و ناقص بیکار کرده است و مشیت ایزدی بالای همه مشیتها است خدنگ دعای ما به نشانه اجابت نمیرسد ناچاریم و همه امور خود را حواله تقدیر کرده ایم تو نیز ای برادر تن به قضای او در ده و فارغ بنشین لیکن از قرب او غافل مشو

ه از مریدان و مسترشدان خاص حضرت عارف بالله قدس سره ۱۲

و یاد او فراموش مکن او هرچه کند نیک کند تو خود را درمیان میار و همه مرادات را بر طاق بنه و مگو
مدان که چنین چرا شد و چنین چرا نشد و در دریاے وحدت غرق باش نشود که مرا ہیچ بخاطر آید
که تقدیر پیش نخواهد و درمیان خدا و بنده خصومتے پیدا شود و بنده را با خواست چه کار ع که خواجه
خود روش بنده پروری داند و نیکو تصور کن دوست خیرخواه شما ام و هرگونه بهبود شما نیکوے
دنیا و آخرت خواهم درین شک نیست چون او شما و اراده ما و شما همه هیچ پس چه نویسم و چه گویم بجز
دعاے خیر الٰہی همیشه از سرور خود با لا امال کن و از همه فساد و شر دور دار و از من و محبان خود راضی
باش بفضل خود سلے برادر وقت خیلے نازک است اوقات بسری غنیمت باید دانست و شکر
باید کرد و عارف و متصرف را غیر از صبر و شکر چاره نبود بلکه هر طالب و مومن را همین باید خاطر جمع دارند
و خود را هر وقت و در همه کار هیچ در هیچ باید دید غیر ازین فهم چاره نبود و نجات متعذر است
زیاده دعا ہا بے حد فقط

مکتوبات حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر کاکوروی
بنام امیر عاشق علیخان بهادر کاکوروی

مکتوب اوّل در مراقبہ معیت و تصوّر ذات بحث و طریق وصول وغیره

محب فقیر مقبول یزدان برادر صاحب احسن الاخوان امیر عاشق علیخان بهادر سلمه الله

عـــه خلف اکبر و خلیفه جانشین حضرت عارف بالله ولادت ایشان در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و یک شد مرید و خلیفه حضرت شاه مسعود علی قلندر الهٰ آبادی بودند علاوه والد بزرگوار و مرشد نامدار خود اجازت خلافت از حضرت شاه خدا بخش قلندر خلف خورد حضرت کلید عرفان حضرت شاه عبدالله قلندر لاهرپوری و حضرت خواجه حسن چشتی لکهنوی نیز میداشتند وفات ایشان بعمر نود و چهار سال به چهارم جمادی الاول شب شنبه سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج شد بروضه شریفه در تکیه شریف کاکوری ضلع لکهنؤ است حالات تفصیلی ایشان در روضة الازهر و نفحات العنبریه وغیره باید دید ۱۲

عـــه ابن شیخ طفیل علی خلیفه حضرت عارف بالله ایشان از عمائد و اعیان قصبه کاکوری و سفیر شاه اوده بودند حال تفصیلی ایشان در تذکرهٔ مشاهیر کاکوری باید دید ۱۲

تعالی من الآفات از خاکپاے درویشان و متلبس به لباس ایشان فقیر تراب علی بعد از سلام مسنون و اشتیاق مکنون و دعاهاے خیریت مشحون مطالعه فرمایند سلے برادر عمر را غنیمت دانسته بیاد حق باید گذرانید خواه بذکر زبانی خواه بذکر قلبی بلکه اکثر بتصور معیت حق بسر باید کرد که تفکر[۱] ساعة خیر من عبادة الثقلین و آن تصور همین است که ع من نیم یار است از سر تا قدم حضرت والدم اکثر طالبان را مشغولی احاطه حق تعلیم میکردند که ذات بحت حق را محیط خود دیده باشند و خود را غرق دران چون موج و حباب که غرق در بحر باشد بلکه عین بحر باشد لمؤلفه[۵]

ماهی آبیم و هم در آب غرق — جز تعین نیست با هم هیچ فرق
موج دریائیم و هم چشم حباب — ظاهرا غیریم و باطن جمله آب
گر شجر هستیم در نشو و نما — اول و آخر همه تخمیم ما
گر بشاخ و برگ و شجره بنگری — جز به تخمے کے بدیگر سپے بری
[۵] کجا غیر کو غیر کو نقش غیر — سوی الله و الله ما فی الوجود

غرض بعد اداے فرائض و نوافل ضروری مثل چاشت و اشراق وغیره و نماز تهجد صرف اوقات درهمین مشغولی باید کرد که درین مشق نقد وصل حاصل است و بس و اگر میل به تصوف است بهتر است در طریقت کلام حجة الاسلام کافیست و در حقیقت رساله مختصره خواجه خورد[۵] پسر خواجه باقی بالله که مسمی به نور وحدت است خوب است و کلام حضرت غوث الاعظم در فنا و نیستی محض است نهایت مفید مطالعه کرده باشند که بسیار فائده خواهد داد الحمد لله که شما را ذوق و فهم علوم صوفیان است مطالعه تصانیف این قوم اگر کسے را با اعتقاد صحیح حاصل شود حکم مصاحبت و مجالست ایشان دارد و هم قوم[۲] لا یشقی جلیسهم آن برادر رساله ذخیرة العقبی و کلمة الحق که نوشته اند بمطالعه در آمد هر دو رساله بکمال متانت واقع شده اند

[۱] تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت هر دو جهان ۱۲ [۲] ایشان قومی اند که بدبخت نمیشود همنشین او ۱۲

[۵] متولد ششم رجب سنه یکهزار و ده و متوفی بست و پنجم جمادی الاخر سنه یکهزار و هفتاد و پنج مزار در قرب مزار والد خود ۱۲

هرچه حق و مطابق باصول مقرره قوم بود به سینه شمار بختند اگر بصر و بصیرت ناظر از غشاوه تعصب صاف باشد کلمة الحق خواهد یافت و ذخیرة العقبی خواهد پنداشت و اگر نه بکلمه دیگر حرف زن خواهد شد چنانچه ایشان نوشته بودند لیکن ایشان را چه پروای رد و انکار کسانیکه خود مشرب صوفیه دارند این قوم هفتاد و دو ملت را داخل یک ملت وحدت میکنند ؎

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

اما بعد ازین خیال تحریر و رفع جدال این فرقه بخاطر نیارند اگر کسی محرک هم شود بگویند ؎

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم
از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس

تا توانید خود را از طعن مخالفان مشرب باز دارید هر کسی موافق فهم خود گفتگو دارد کل حزب[۱] بما لدیهم فرحون آری برادر اهل وحدت از مذاهب مختلفه و مشارب متنوعه مشربی لطیف روحانی و مذهبی تمام وجدانی انتزاع نمایند ایشان را جز این مذهب مذهبی دیگر مخصوص هم باشد چنانچه بگفتگو در آید که متکلمین چنین گفتند و حکیم چنان و صوفی چنان پس شریعت عبارت از فعلی چند و ترکی چند است و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است یعنی تبدیل وصاف ذمیمه بحمیده که آنرا تعبیر بسلوک میکنند و سفر در وطن نیز گویند و این همه در کتب صوفیه مذکور است و بعضی آداب و اشغال که آن را مشائخ وضع کرده اند داخل طریقت اند و اذکار و اشغال محض برای رفع اثنینیت موهومه است چون فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق است جز وهم و خیال نیست پس رفع آن بخیال باید کرد ای برادر چند روز بر خود ریاضتی باید گرفت و انفاس را مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل از میان بدر رود و احکام شرعی که مبنای آن دوگانگی است بخاصیت موصل بوحدت است اگر کسی سالها بعبادات و طاعات و اذکار و افکار بپردازد و از وحدت غافل باشد از وصل محروم است نزد مشائخ طرق وصول بسه نوع است بذکر یا بمراقبه یا برابطه اینهمه تعلق از حضور و صحبت مرشد دارد

---

[۱] هر گروه بدانچه که نزد اوست خوش است ۱۲

شد از دوری و خط و کتابت الا ماشاء الله کسے را که نسبت اویسیه دست دهد یعنے از روح کامل
فیضے یابد میتواند شد و این مقام عالی است ذالک فضل الله یوتیه من یشاء پس آن
برادر اکثر متوجه بحضرت مرشد خود گشته ملتجی فیض مانده باشند انشاء الله بمقصود خود خواهند رسید
که اولیاء الله لا یموتون حق تعالے ما و شما را راه راست نماید و کشود باطن نصیب
کند آمین زیاده چه نویسیم فقط۔

مکتوب دوم در تعلیم شغل برزخ و تلقین پاس انفاس وغیره

محب فقیر مقبول حق برادر صاحب احسن الاخوان متصف بصفت درویشان امیر عاشق علیخان
بهادر سلامت از فقیر تراب علی بعد از سلام و اشتیاق تمام و دعاهاے حصول مرام مطالعه فرمایند
عرصه دو سه ماه گذشت که محبت نامه شما رسیده موضح حالات شده بود جوابش در همان عرصه که
نه نوشتیم سببش آن بود که منتظر بودم که رساله نقد دل هرگاه خواهد رسید مطالعه کرده جواب خواهم
نوشت اکنون در ایام تعطیل برخوردار شیخ مومن علی آورده اند لهذا بجواب می پردازم مگر کتاب
دمغ الباطل هنوز نه رسیده انتظارش دارم رساله جدیده دیده شد خوب نوشته اند بیان واقعی
است هر کس پسند کرد سبحان الله خوب تحریر و تقریر ایشان است برادر من آنچه در باب مشغولی
برزخ وغیره نوشته اند بهتر است همیشه بهمین شغل پرداخته باشند که طالب حق را یک شغل کافی است
توجه سوے برزخ در همه مشغولی داشته باشند که در سلوک بے پیر رهبر گذاره نیست الرفیق ثم
الطریق حیات و ممات مرشد یکسان است که اولیاء الله لا یموتون و هرگز از کیفیت جوانی
و القلی بیاد نیارند که الماضی لا یذکر بلا زم نقد حال باشند آنچه در سابق بغفلت وغیره گذشت
ازان توبه باید کرد و التائب من الذنب کمن لا ذنب له خدا غفور است اکنون هر قدر که عمر

سله اولیاء الله نمی میرند ۱۲ سله بگیر رفیق باز اختیار کن راه را ۱۲ سله گذشته ذکر نمی کرده شود ۱۲

سله توبه کننده از گناه همچو کسے است که وے را گناهے نباشد ۱۲

باقی است آنرا غنیمت شمارند بیاد حق گذارند خدا در عمر ایشان برکت دهد که مارا مغتنم معلوم میشوند درین زمانه ہمچو کسان نایاب اند که باوجود فراغت و تلوث دنیا بدل پاکدامن میباشند ؏

غم دین خور که غم غم دین است		ہمه غمها فسرده تر ازین است

و باطخانه خود باید گفت و طریق پاس انفاس باید فهمانید که برین شغل مداومت دارد بسبب بیماری زیاده عبادت بدنی را متحمل نتوانند شد بعد ادای فرض و سنت بر همین شغل اوقات گذاشته باشد یعنی دمیکه از درون ببالا می آید دران خیال لفظ الله دارند و نفسیکه اندرون میرود دران خیال لفظ هو بلحاظ اینیکه اندرون و برون من الله است و بس ؏ درخانه اگر کس است یکحرف بس است. غالب که در صحبت شما وی هم خداشناس شده باشد نسخهای که نفقیر فرستاده است آنرا اکثر بمطالعه داشته باشند خصوصاً مقالات صوفیه را که این یک کتاب بجای صد کتاب است درین زمانه درویشان و صوفیان نایاب اکثری بصورت درویشان تخرب طریقه اند پس از صحبت ایشان حذر باید کرد و کتب این قوم ممد و معاون خود باید داشت که در مطالعه کتب تصوف خیلی فوائد است درین ایام اینجا چهپه کتاب مستطاب دررغرر که کلام معجز نظام حضرت سیدنا امیر المومنین علی مرتضی است کرم الله وجهه میشود عجیب و غریب کلام است تعلق از دیدن دارد شاید نزد آن برادر هم باشد باقی تحریر خیریت است والسلام

مکتوب سوم در بیان محبت داشتن با پیران سلسله و تعریف مرید حقیقی و رسمی و مطالب دیگر

محب فقرا قدردان درویشان احسن الاخوان امیر عاشق علی خان بهادر سلمه الله تعالی من المکروهات از فقیر ہیچمدان خاکپای قلندران تراب علی بعد از سلام و اشتیاق تمام مطالعه فرمایند انچه از مشاهدهٔ برزخ حضرت مرشد خود علی الدوام و همراه آن مدام دیدن صورت عم و برادرم را نوشته اند راست باشد که این هر دو صاحبان چنانکه در دنیا مقبول حضرت اله

بودند دران عالم نیز خواهند بود شما را از طفولیت بسکه عقیدت و محبت با ایشان بوده است چرا نه در خواب همیشه بنظر آیند مرا برین دید و فهمید شما غبطه می آید ؎

من کیستم اندر حسب شمارم چه کسم ۔ تا همرهی سگانش باشد هوسم

در قافله که اوست دانم نرسم ۔ این بس که رسد ز دور بانگ جرسم

خدا شما را درین مشاهده برکت دهد شکر باید کرد هرچه شما را زین دو بزرگان رسیده است بران عمل دارند و فقیر را هم ازان مطلع سازند دیگر آنچه مرا از حضرت رسیده است هر که طالب شود بتعلیم او حاضرم گو مرا از حال خود شرم می آید که خود فضیحت بدیگران نصیحت لیکن بموجب حکم پیران دریغ ندارم و اینکه نوشته اند که مرا با حضرت محبوب سبحانی و حضرت معروف کرخی[عہ] و حضرت سری سقطی[عہ] و حضرت امام علی موسی رضا[عہ] و حضرت شاه باسط علی قلندر قدس سرهم چه مناسبت است که هرگاه حال این بزرگان می بینم گریه مستولی میشود و در دل انشراح عظیم پیدا میشود که هیچ انشراحے بدان نماند و چه سبب است که با وجود این بزرگنا هان این لذت حاصل است برادر من درین تعجب چیست آن بزرگان همه پیران سلسله شما اند چرا شما را با آنحضرت محبت نباشد خدا این نشان مقبولیت و خوبی استعداد شما است خدا روز بروز ترقی دهد در حق شما حضرت والدم میفرمودند که این طفل استعداد خوب دارد مراد از همین است انشاء الله تعالے حشر شما هم با این حضرات خواهد شد خاطر جمع دارند المرء مع من احب و شامت اعمال جوارح هرگز حاجب کیفیات قلب نمیشود که معامله جوارح دیگر است و کارخانه دل دیگر درینجا از حال دل می سند

ما درون را بنگریم و حال را ۔ ما برون را ننگریم و قال را

مگر نشنیده اید که کافرے حضرت پیغمبر صلعم را بسیار دوست میداشت چون وے بمرد مردم گفتند

عہ متوفی دوم محرم سنه دو صد و نود و بعضی دهم یا بستم محرم سنه یکصد و شصت و پنج مزار در بغداد ۱۲

عہ متوفی سوم رمضان روز سه شنبه سنه دو صد و پنجاه و سه و نزد بعضی بست و نهم و سلخ رجب سنه دو صد و پنجاه مزار در بغداد ۱۲

عہ متولد یازدهم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنه یکصد و پنجاه و سه و متوفی بست و یکم رمضان سنه دو صد و هشت و نزد بعضی نهم صفر سنه دو صد و سه مزار در مشهد مقدس طوس ۱۲

که فلان کافر ملعون بمرد حضرت صلعم منع فرمودند که لعن بروے مگوئید که وے خدا و رسول خدا را دوست میداشت پس چونکه شما را با مشائخ خود بسیار محبت است بے تکلف قبولیت دارند و از ارواح ایشان فائده خواهند برداشت باید که همیشه بصدق متوجه بطرف ارواح مشائخ خود باشند و از ایشان امیدوار فیض باطنی و مدد ظاهری مانند در تذکرهٔ ایشان لذتها و در خدمت ایشان سعادتها است درین مقام حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی نوشته اند که ازینجاست اعراس مشائخ و مواظبت زیارت قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن و صدقه دادن برائے ایشان و اعتنائے تمام کردن به تعظیم آثار و اولاد و منتسبان ایشان غرض اولیست ارواح را همین محبت و معاملت سبب افتد و آنکه در باب عزیزی مینویسند که فلانے مرید شما است چنین نا اهل و بے وضع است چرا ادراک او نمی کنید و براه نمی آرید حقیقت حال آن طفل اینست که بعد از وفات حضرت والد خود چون بآستانه دگرهٔ فائز شدم حضرت مرشدنا شاه مسعود علی قلندر از راه بنده نوازی و ذره پروری لباس فقر خود عنایت کردند و حکم باقامت وطن و اجرائے سلسله کاظمیه فرمودند همین که بوطن رسیدم بر زبان والد آن طفل گذشت که من از مریدان اولین حضرت صاحبم لهذا میخواهم که اول اجرائے بیعت از خانهٔ ما شود باین پاسداری همچنان بوقوع آمد که روز عید اول آن عزیز معلوم مریدم شد پس دران زمان ویرا خوب با من محبت بود هر چه از وے میگفتم میکرد و از وظائف و عبادت و شب بیداری نمی آسود اکثر در صحبت من حاضر میماند دران زمان بظاهر بسیار سنجیده مینمود مثل وے کسے درین سن از ابنائے جنس وے نبود چنانکه والدش متعجب میگفت که شما چه کردید که ماهیت فرزندم منقلب شد مدتے برین حال گذشت چون وے از وطن بسفر رفت و روزگار پیشه گردید برنگ دیگر برآمد آن محبت و صلاحیت همه رفت از ان وقت تا اینده م بر یک منوال است اکنون ویرا نه با من محبت است و نه صحبت پس چکنم معلوم شد که صلاحیت و غیر صلاحیت طفلان را اعتبارے نیست ع

عہ٥ متولد چهارم شوال روز چهارشنبه [illegible] و متوفی هفتدهم صفر روز جمعه [illegible] عمر شصت و چهار سال مدفن دهلی ۱۲

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی. اگر نصیب دوست شاید باز درست گردد درین باب ناچارم
نصیحت سر اکنم شنوائی نمی یابم حضرت شاه مجا قلندر قدس سره در مکتوب بشیخ عبدالرسول کھپنڈی
نوشته اند ای برادر هر طالب که پیش تو آید در تربیت او تقصیر مکن باقی سعادت و شقاوت بدست
تو نیست پیغمبران نتوانستند که مردود ازلی را مقبول گردانند پیران کی توانند که مهجوران ازلی
را بوصول گردانند پیغمبر صلعم با این دلیل نتوانست که ابوجهل را براه راست آرد کسیکه دولت
قبول دیدار در ازل رفته است بصحبت من و تو ظاهر خواهد شد و ما و تو ازان نیکنام خواهیم شد والا خیر
وما علی الرسول الا البلاغ باشد و بس. غرض مرید صادق کامل در هزاران یکی دو در میشوند همه از
سلف تا خلف همچنین دیده و شنیده میشود و درین مقام جای تعجب نیست شیخی از شیخی طلب
مریدی کرد و شیخی در جواب گفت اینجا اگر پیر خواهند بسیار اند اما مرید پیدا نمیشود تحقیق این مقام
در کتاب شرائط الوسائط بتفصیل نوشته ام و حضرت شاه مجا قلندر مرید را دو قسم نوشته اند یکی
حقیقی و دوم مجازی مرید حقیقی آنست که قولاً و فعلاً و قالباً و قلباً تابع پیر باشد و مجازی آنست
که قولاً و فعلاً متابعت پیر کند اگرچه قلباً و قالباً از دست وی نیاید حال سابق چنین بود درین
زمان هر دو قسم مفقود اگر احیاناً کسی مرید میشود خالی ازین نباشد یا تبرکاً و رسماً باشد که آبا و اجداد
وی مرید کسی بودند من هم مرید شوم شاید نجات را وسیله گردد یا بتوقع دنیا شود که بدولت پیر
نان و نفقه میسر آید خواه پیر از نزد خود سلوک خواهد کرد یا از امیری که خادم وی باشد سفارش
روزگار کرده خواهد داد چنانچه در عهد حضرت والدم مردم کثیر مرید شدند بتوقع سفارش مهاراجه
کلکٹر رسالی وغیره یا خیال دین و دنیا هیچ نباشد دو چار کسان را دیده خود هم بی تامل
مرید کسی میشوند و از حقیقت و منافع مریدی هرگز خبر ندارند مثل کوران که در چاه می افتند
یا طفل بی شعور اند یا زن ناقص العقل که در اندک شعبده متعجب شده مرید میشوند پس سلوک
بادر هیچ کسان را چه اعتبار است اکثر مردم درین زمانه همین قسم پیدا شده و فقیر را با چنین مریدان
سابقه بسیار است چرا ازین مردم توقع ادب و خدمت و اطاعت و محبت و صلاحیت دارم

ازیشان همین قدر بس است که بے وجه بظاهر بد نخواهند گفت بهر حال از بیگانگان و اجنبیان بهتر اند درین باب زیاده نمی توانم نوشت که دفترے سیاه شود حق تعالی آن برادر را راسخ وصادق آفریده است هر کسے را موافق خود قیاس نکنید و نا اهلان را معذور دارید درین زمانه نصیحت را کسی شنوا نیست هرگاه که در اندک امر خلاف طبع خود پسر با پدر و برادر با برادر مخالف میشود هرگز نظر بر اتحاد و پرورش و سلوک وے نمیکند پس پیر را که هیچ خصوصیت ذاتی جز دست بر دست نهادن باهم نیست اگر در امرے پیر خلاف وے نماید شجره برسے او زند و راه خود گیرد نعوذ بالله[ع۱] من شرور انفسنا ومن سیأت اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له درکتابے دیده ام که بزرگے فرمود که من از چهار صد سخن بزرگان چهار سخن چیده ام که همه را کافی و جامع باشد دو از آن برائے یادگاری باید و دو از آن فراموشگاری را شاید قسم اول خدا را همیشه یاد دارد و موت را همیشه یاد دارد و قسم دوم آنکه خود با هر که احسان کند نیکی آن را فراموش سازد و هرگز بیاد نیارد اگر با وے کسے خلاف و بدی کرده باشد از وے بیاد نیارد نسیاً منسیاً گرداند سبحان الله این چار سخن جامع جمیع مراتب ولایت وسعادت است و چند اوراق[ع۲] دیگر میرسد که گاہے بطور زاد المسافرین نظم کرده بودم نوبت با تمام نه رسید هر چیز یکی از تالیفات فقیر نزد ایشان خواهد ماند یادگار خواهد بود ؎

نوشته بماند سیه بر سفید　　نویسنده را نیست فردا امید

زیاده بجز اشتیاق ملاقات چه نویسم حق تعالے ما را و شما را و جمیع مسلمانان را عاقبت بخیر گرداند فقط

ع۱ پناه می جوییم بخدا از بدیهاے ذات خود و از بدیهاے اعمال خود هر کرا هدایت کند خدا پس نیست گمراه کننده کسے او را و آن را که گمراه کرد او پس کسے هدایت کننده نیست او را ۱۲

ع۲ مراد ازین مثنوی اصول المعارف است در بیان مقامات عشره طریقت که حضرت ایشان نظم فرموده بودند و این مثنوی دو سه بار مطبوع گشته الحال نادر الوجود است ۱۲

مکتوب چهارم در بیان طریقهٔ ذکر نفی و اثبات و طریقهٔ پاس انفاس و فرق آن و فضیلت سلسلهٔ قادریه بر دیگر سلاسل و تعریف قطب الارشاد و فوائد مشروعیت بیعت و اقسام ربط سلسلهٔ مشائخ

برادر صاحب احسن الاخوان قدردان درویشان امیر عاشق علیخان بهادر سلامت از فقیر هیچ در هیچ بعد از سلام و اشتیاق تمام مطالعه فرمایند کاتبهٔ محبت انگیز در عالم انتظار رسید جهان جهان راحت بدل رسانید مضامین فکر مآل و عجز و شکستگی حال شما معلوم شد الحمد لله علی ذلک این نعمتی است بزرگ که درین عمر خدا شما را بخشیده است ظاهر است که نفس و شیطان و خلق هر سه مانع سلوک اند درین زمانه کم کسی از ینها نجات دارد بلکه غفلت را هم کسی بد نمی پندارد سعادت ازلی است که شما را ازین غفلت آگاه کرده خجالت بر روی کار می آرد همین ندامت و عاجزی شما سبب حصول مقصد و قبولیت حضرت معبود خواهد شد هر بندهٔ فهمیده را باید که خود را عاصی و قاصر در عبادت مولی یابد هرگاه که بندگان کاملین و عارفین مکملین باوجود ادای حقوق عبودیت و کمال علم معرفت بجز ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک[1] حرفی بر زبان نمی آرند پس ما و شما را که می پرسد و در چه شماریم شخصی از امام جعفر صادق[2] علیه السلام پرسید که مسلمانی چیست و مسلمان کیست فرمود مسلمانی در کتاب و مسلمانان در گور حال آنوقت چنان بود و حال این وقت چنین که تمام عالم پر از شر و فساد و هر طرف از کفر و ضلالت داد بیداد است درچنین وقت اگر کسی را اندک هم خوف عاقبت و طلب سعادت پیدا میشود

---

[1] نه عبادت کردیم ترا حق عبادت تو و نه شناختیم ترا حق شناخت تو ۱۲

[2] متولد هفدهم ربیع الاول روز دوشنبه سنه هشتاد و سه و متوفی پانزدهم رجب روز دوشنبه سنه یکصد و چهل و هشت و نزد بعضی شانزدهم شوال سنه یکصد و چهل عمر شریف شصت یا شصت و پنجسال مزار در جنت البقیع ۱۲

آفرین بروے باید گفت واندک را بسیار باید شمرد و مرا بر عجز و شکستگی ایشان غبطہ می آید کہ باوجود یکہ
اہل دولت و فراغت اند دل از دنیا سیر و سرد دارند و از ناکرداری خود پُر درد اگر خدا توبہ نصیب
ایشان کردہ است ہمہ نعمت آنجہان نصیب خواہد کرد التوبة ندام[۵۱] غم ماضی مخورید خوشحال
باشید مگر برکات پیران است کہ شما درین ایام پیری بدولت علم و عرفان جوان بخت شدہ اید شکستگی
دل کیفیتے است عجیب ع جز شکستہ می نگیرد فضل شاہ۔ بخدا کہ وے تعالی این شکستگی را بسیار
دوست میدارد کہ میگوید انا عند المنکسرة قلوبہم لاجلی[۵۲] ہیچ چیز شکستہ نیکو نباشد الا دل
ہر قدر کہ شکستہ گردد درست تر شود و فہم توحید وجودی کہ بالفعل حاصل شما است ہمین مشرب
پیشوایان ما است حضرت الدہم میفرمودند عجب دارم از اہالی نقشبندیہ کہ میگویند ع اول ما
آخر ہر منتہی است۔ نمیدانند کہ در مشرب قلندر چہ بیست بجتدیان این خاندان اول مشق این
مشغولی است کہ ع من نیم واللہ یاران من نیم۔ حق است کہ بصورت عالم ظاہر است غیریت
محض اعتباریست وجود حق است کہ در وجود ما ساریست پس ہر قدر کہ آن برادر را آگاہی از
غفلت میسر آید غنیمت شمارند و اوقات را صرف عبادت بدنی و قلبی دارند نماز را تعدیل ارکان
و حضور شرط است و آن اینکہ وقت خواندن نماز مشاہدہ دارند کہ در حضوری مولی دست بستہ
ایستادہ ام و وے را می بینم و گرنہ وے مرا می بیند این ملاحظہ را در اصطلاح صوفیہ نسبت احسان
می نامند و صحابہ و قرار محدثین و اسلاف شما را ہمین نسبت خاص موروثی بود و از ہمین نسبت
اشارہ است در حدیث اعبد ربک کانک تراہ[۵۳] و در ہمین نماز معراج مومنان است اگر شرح
آن کنم کتابے شود غرض بعد اداے فرائض براے ذکر ہم وقتے مقرر باید داشت وقت
فرصت و تخلیہ طریقہ اش اینست کہ در مکانے خالی و خلوت با وضو متوجہ قبلہ شدہ صورت
مرشد را بطرف راست خود قائم کردہ بجلسہ دو زانو بنشینید و سہ بار استغفار گفتہ شروع در ذکر
لا الہ الا اللہ کنید کہ آنرا نفی و اثبات گویند بدین طریق کہ ہر دو دست بر ہر دو زانو نہادہ

۵۱ توبہ پشیمانی است ۱۲ ۵۲ من نزد آن دشانم کہ قلب شان بسبب من شکستہ اند ۱۲ ۵۳ عبادت کن پروردگار خود را گویا کہ می بینی او را ۱۲

سر را تا ناف فرود آورده لفظ لا را از ناف تا ام الدماغ بکشید و سر را لفظ لا گویان از فرود
ببالا رسانید بعده رخ بکتف راست کرده لفظ اله گوئید مقابل کتف بعدہ سر گردانیده بطرف
چپ رُخ آورده بر دل لفظ الا الله را ضرب بهید هر بار که کنید همچنین کنید دهم مرتبه یکبار لفظ
محمد رسول الله بعد لفظ لا اله الا الله آهسته بگوئید همین ترکیب از ده بار تا صد بار و از صد تا هزار
برسانید مگر در وقت لا تصور نفی معبود و مقصود و موجود غیر حق کنید و بوقت الا الله تصور
اثبات معبودیت و مقصودیت و موجودیت حق کنید در دل خود اما مبتدی را باید که بجاے
اله معنی معبود خیال کند و متوسط از اله معنی مقصود خیال کند و منتهی معنی موجود پندارد و یک
ذکر در یکدم نماید و بمشق حبس دم حاصل کند چون خوب بمشق حبس دم خواهد شد در یکدم چند
بار ذکر کرده خواهد شد تا وقتیکه طاقت و لذت یابد کرده باشد چون مانده شود فقط متوجه
بطرف قلب شده بلحاظ کیفیت حاصله آن در دل داشته باشد و نیز ذکر بدو نوع است یکے جهر
دوم خفی چون بآواز بلند گوید جهر باشد آهسته گوید خفی باشد بنوعیکه آسان باشد بعمل آرد مگر
جهری موجب شوق و گرمی است و طریق پاس انفاس اینست که در دم بیرونی لا اله
و در دم اندرونی الا الله از دل گوید که در خاندان قلندریه همچنین است و هیچ شغلے براے
یاد حق سهل تر ازین نیست که در نشستن و رفتن و خفتن همه وقت میسر آید فقط خموشی و توجه
شرط است و باقی هیچ نه روزے از حضرت والد خود سوال کردم که مرا طریق سهل براے
یاد حق ارشاد فرمانید فرمودند پاس انفاس چنانچه از همین ذکر اشاره کرده است فقیر در غزل خود[عہ]

پاس انفاس است راه سهل بهر یاد حق	ذکر هو میگوے هر دم هر نفس شاغل برآ

و طریق زکوٰة این ذکر هم از حضرت والدم رسیده است که آنرا خلوت شرط است و حضرت مخدوم[عہ]
مارا نیز همین دو ذکر از مرشد خود رسیده است که بیانش اینست که حضرت سید حافظ ابراهیم بغدادی[عہ]

عہ مراد ازین مخدوم نظام الدین قادری قادری معروف بشیخ بھیکہ و شاه بھکاری کاکوروی اند ۱۲

عہ ابدادی قادری پیر و مرشد حضرت مخدوم ۱۲

مخدوم فرمودند که تعلیم اذکار و اشغال بطالبان بدین گونه قرار دہد و اوقات ذکر بدین گونہ
قرار نماید که وقت اول از دو گھڑی شب باقی مانده تا چهار گھڑی روز بر آمده مشغول بذکر
باشد و وقت دیگر بعد از مغرب تا فراغ نماز عشا بہمین روش مقید شده بلحاظ نفی از ما سوا و
اثبات ہستی حق مستعد و سرگرم ماند تا وقتیکه غشاوه اثنینیت از میان بردارند و نورے از
انوار معرفتش بر روے کار آرند آن زمان ذکر پاس انفاس بطالب آگہی دہد و آن ذکر
مبارک الله است جل جلاله باین صورت که بوقت در آمدن نفس اندرونی لفظ ہو گفته شود
و به بر آمدن نفس بیرونی لفظ الله بر زبان دل در آرد و گاہے نفس را طول دہد که آنرا حبس دم
گویند بابتدا ر حال از ده تا یکصد و دو صد بار و انتہا آن از مائة تا الوف رساند و فوائد این
ہر قدر که بتجربه اکابر جذب و سلوک در آمده تحریر نیاید که این مقدمه کتاب قلب است کتابت
ظاہری را اصلا دران راه نیست و طے منازل این راه مشروط بذکر داشته اند کسیکه ازین راه
سلامت در گذشته بمنزل مقصود خود رسیده فقط بواسطه کثرت ذکر رسیده و طریق ذکر ہمین دو
طریق است که بابتدائے حال نفی و اثبات و بآخر کار پاس انفاس است و بس آے برادر این
راخوب یاد دارند و بعمل آرند که مرا ہم از والد خود ہم چنین رسیده است سابق که طریقه پاس انفاس
نوشته ام قلندریه است و این قادریه یقین است که شما را لذت بخشد که شوق دارند و استعدادی
نیک یافته اکنون تاسف بر مافات نکنند و زندگی باقی را غنیمت شمارند و صرف عبادت
دارند انشاء الله تعالی عاقبت شما بخیر خواہد شد در اندک توجه بسوے مرشد فیضیاب خواہند شد
سلسله شما زبر دست است که بحضرت غوث الاعظم قدس سره میرسد اگرچه سلاسل جمیع
اولیاے کامل موصل بحق اند لیکن این خاندان عالیشان را شانے دیگر است که خود
فرموده اند که مرا مکشوف شده است که ہر که داخل سلسله ما تا قیامت خواہد بود وے را
من شفاعت خواہم کرد و نجات وے خواہد شد
در قصیده غوثیه است ؎

وکلّ ولی له قدم وانی	علی قدم النبی بدر الکمال
مریدی لا تخف الله ربی	عطانی رفعة نلت المنال
مریدی لا تخف واش فانی	عزوم قاتل عند القتال

اے برادر قاضی ثناء اللہ پانی پتی در سیف المسلول مینویسد که بعضے اولیاء است را بکشف صریح که یکے از اسباب علم است ظاهر گشته که فیوض و برکات که از جناب الٰہی بر اولیاء اللہ نازل میشوند اول بر یک شخص نازل میشوند و از ان شخص قسمت شده بر یک اولیاے عصر موافق مرتبه و بحسب استعداد میرسد و هیچ کس را از اولیاء اللہ بے توسط او فیض نمی رسد و کسے از مردان خدا بے وسیلهٔ او درجهٔ ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجباء و نقباء و جمیع اقسام اولیاء خدا بدست محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت الهبوط آدم علیه السلام بروح پاک حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجهه مقرر بود که پیش از نشأة عنصری آنحضرت هم در امم سابقه هر کرا درجهٔ ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وے به حسین شهید دشت کربلا پسر با امام زین العابدین پسرش محمد باقر بعد ازان به جعفر صادق

۱؎ ہر ولی ذی ہیبت دارند بر سلے قدم نبی امام که بدر کمال است اے مریدین مترس اللہ پروردگار من عطا کرده است مرا بلندی که رسیدم از ان بهمه مرتبهٔ بزرگ اے مرید من مترس از تحقیق بیشک من سخت عزم کننده و جنگ کننده ام در کارزار ۱۲

۲؎ متوفی یکم رجب سنه یک هزار و دو صد و بست و پنج هجری مزار در پانی پت ۱۲

۳؎ متولد سیزدهم رجب در کعبه و متوفی بست و یکم رمضان سنه چهل هجری عمر شریف شصت و سه و بقولے شصت و پنج سال مزار در نجف اشرف

۴؎ متولد پانزدهم رمضان و نزد بعضے پانزدهم شعبان سنه سوم هجری و متوفی بست و هشتم صفر و نزد بعضے ربیع الاول روز پنجشنبه سنه پنجاه هجری عمر شریف چهل و هفت سال مزار در جنت البقیع ۱۲

۵؎ متولد چهارم شعبان روز سه شنبه سنه چهار هجری و متوفی دهم محرم روز جمعه سنه شصت و یک مدت عمر شریف پنجاه و هفت و یا پنجاه و شش مزار در کربلاے معلی ۱۲

۶؎ متولد پنجم شعبان روز پنجشنبه سنه سی و سه و متوفی هیجدهم محرم سنه نود و چهار مدت عمر شصت و یکسال مزار در جنت البقیع ۱۲

۷؎ متولد سوم صفر روز جمعه سنه پنجاه و هفت و متوفی ماه ربیع الاول سنه یکصد و سیزده مدت عمر پنجاه و شش سال مزار در جنت البقیع ۱۲

پسرش موسیٰ کاظم پسرش علی رضا پسرش محمد تقی پسرش علی نقی پسرش حسن عسکری علیهم السلام
این منصب معلی مفوض گشته و بعد وفات حسن عسکری تا وقت ظهور غوث الثقلین محی الدین عبد القادر
جیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد
این منصب مبارک بوے متعلق شد و تا ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام این منصب بروح
مبارک غوث الثقلین متعلق باشد ولهذا آنحضرت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله فرمودند
و به این بیت ترنم نمودند ؎

افلت شموس الاولین وشمسنا	ابدا علی افق العلی لا تغرب

یعنی فرو رفت آفتابهاے دیگر اولیاء کرام پیشین و آفتاب ما یعنی ائمه عظام همیشه بر افق بلندی
باشد غروب نشود چون امام مهدی ظاهر شود این منصب را بوے مفوض کنند و تا انقراض
زمان بوے مفوض باشد ایں برادر انچه ذکر کرده شد هر دو درین سلسله مریدیم و سلسله نسب ما
نیز بحضرت غوث پاک میرسد پس هر چند گنهگارم لیکن بفضل حق را امید دارم که شفیع و حامی امتان
زبردست دارم و باید دانست که ربط سلسله مشائخ بدو قسم باشد یکے از طرف خلیفه یعنی بواسطه
مریدان که به پیران رسد دوم از طرف فرزند خلف یعنی بواسطه اولاد که آبا و اجداد میرسد پس
نوع ثانی را سلسلة الذهب میگویند و این سلسله از سلسله اولی شریف تر است پس ازینجا فرق
یاران و فرزندان در مراتب قیاس باید کرد هیچ رشته دیگر رگ جگر دگر است ازینجا مقام فهم
من فهم است و محل حل سوال ایشان حضرت والدم میفرمودند اگر فرزندے متوجه بطرف
ارواح اجداد خود شود روح آن بزرگ جلد بطرف وے متوجه شده کار خود نماید بخلاف دیگر

یکے ؎ متولد هفتم صفر سنه یکصد و نه و متوفی بست و چهارم صفر سنه یکصد و هشتاد و سه مدت عمر هفتاد و چهار مزار در بغداد ۱۲
عسے ؎ متولد دهم رجب روز دوشنبه [illegible] روز دهم رمضان روز جمعه سنه یکصد و نود و پنج و متوفی هشتم ذیحجه روز دوشنبه یا یقعده
سنه دو صد و بست مدت عمر بست و پنج سال مزار در بغداد ۱۲
سے ؎ متولد سیزده رجب و بقولے روز عرفه سنه دو صد و چهار ده و متوفی سیزدهم جمادی الاول روز دوشنبه سنه
دو صد و پنجاه و چهار مدت عمر چهل سال مزار در سامره ۱۲

کسے این نکته هم یاد دارند همسر ایشان که درین وقت قصد بیعت فقیر کرد در سلسله قادریه بمرید
خود او را گرفتم و تامل نکردم که درین وقت درین امر توقف نشاید که در کار خیر تعجیل باید۔
درین زمانه اکثر مردم از نعمت بیعت محروم میباشند و قدر بیعت نمیدانند نزد بعض مشائخ
بیعت فرض است و اگر نه واجب و مستحسن نقل است که در عهد حضرت شاه مینا لکهنوی[2] شخصے
بمرد سرش می جنبید در جنازه خبر بحضرت ایشان رسید فرمودند که اشاره میکند که من بیعت نکرده ام
نمازشان او پیش آنحضرت آوردند آنحضرت کلاه خود بر سرش نهادند فوراً سر از جنبیدن باز
ماند و در باب مشروعیت و ضرورت و فوائد بیعت فقیر بشرح و بسط تمام در کتاب اسناد المشیخت
نوشته است درینجا دو چهار فائده ازان نوشتن مناسب افتاد لهذا می نویسم باید دانست که
از فوائد بیعت یکے آنست که در وقت بیعت مرید توبه از جمیع گناهان میکند والتائب
من الذنب کمن لا ذنب له چون مرید بارادت و توبه مستقیم آید هر گناهے که قبل ازان
کرده بود ازان ماخوذ نخواهد شد بسبب این توبه پس خلق را باید که بر گناهان ماضی او عیب نگیرد
که وے از گناهان ماضی پاک شده است دوم آنکه در حق بے پیره وارد است من لا شیخ
له فشیخه الشیطان[1] چون سراج الدین[3] بدایونی از سلطان المشائخ درین باب پرسیدے
گفت این قول مشائخ است بعده فرمود که درویشے کامل هر کرا دیدے که پیوند با کسے ندارد
گفتے که این کس در پله کسے نه بسته است درین میان میرحسن دهلوی سوال کرد که معنی آن چیست
فرمود هر که با پیرے پیوند میکند هر چه از وے بوجود می آید فردا ے قیامت اعمال او را به پله پیر
او نهند و از وے پرسند بعده فرمودند که خود را به پله کسے بستن بستن است از عذاب دنیا و آخرت
نقل است که در همسایه خواجه معین الدین[4] چشتی در اجمیر مرشدے از مریدان خواجه عثمان هارونی[5] بود که

[1] کسیکه او را شیخ نیست پس شیخ وے شیطان است ۱۲ [2] متوفی بست سوم صفر سنه ۸۷۰ه و نزد بعضے سنه ۸۸۴ه مزار در لکهنؤ ۱۲
[3] متوفی سنه هفت صد و پنجاه و هشت هجری مزار در بنگاله ۱۲
[4] متولد سنه پنج صد و سی و هفت و متوفی سنه شش صد و سی و دو دریا سه مدت عمر نود و پنج سال مزار در اجمیر ۱۲
[5] متوفی سنه شش صد و هفتده هجری هفتدهم شوال مزار در مکه معظمه ۱۲

هر دو خواجه صاحب همراه جنازه تا گور رفتند چون مردم دفن کرده باز رفتند خواجه بر قبرش مراقب نشست زمانی نگذشت که رنگ خواجه زرد شد همدران ساعت باز بحال شد سبب آن کسی پرسید فرمود خود را به پای کسی بستن نیکو چیزی است وقتیکه این را در گور کردند ملائکه عذاب رسیدند همدران میان پیر من حاضر آمد و طپانچه بر روی فرشتگان زد و گفت برین عذاب مکنید که مرید من است فرشتگان را حکم شد که از خواجه بگوئید که این کس بر خلاف تو بوده است فرمود راست است اما خود را به پای من بسته است پس فرشتگان را حکم شد که دست از مرید خواجه باز دارید و بوی سپارید که من او را بدو بخشیدم پس بلا شبهه پیران شافع مریدان خود میشوند اگر خود کامل نه باشند پیران پیر ایشان بوده باشند درین مقامات حکایات بسیار بود ننوشتم والسلام فقط۔

مکتوب پنجم در بیان ضرورت مرشد در سلوک و فوائد صحبت مرشد و ذکر مسئلهٔ وحدت وجود و فرق وجود و شهود و اقسام توحید

محب فقرا مقبول حق برادر صاحب عزیز دلها مجمع خوبیها شیخ عاشق علیخان بهادر سلامت از فقیر حقیر بعد از دعاهای خیر کثیر و حصول مدعای مافی الضمیر مکشوف خاطر باد الحمد لله که تا تحریر خیریت فقیر مع وابستگان حاصل و خیریت ایشان مطلوب محبت نامه بدست شیخ نجیب الله رسید خوشوقت گردانید آنچه از شوق و ذوق خود بطرف تصوف نوشته اند اللهم زد و لا تنقص صحت فهم و عقل است که قدردان پیر و صوفیهٔ صافی اند در هفتاد و دو ملت فرقهٔ ناجیه همین است که این فرقه را باکسی نزاع و جدال نیست خواجه خورد میفرمایند سید هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است الا اهل وحدت که وی باهمه یکی است گو کسی با وی موافق نیست پس مطالعهٔ کتب این فرقه بسیار مفید است در طریقت کلام حضرت حجة الاسلام مثل کیمیای سعادت و منهاج العابدین و زاد الآخرت و در حقائق کلام حضرت شیخ محی الدین ابن عربی و در فنا و نیستی کلام حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه که حضرت والد ماجد قدس سره در تصوف تصانیف همین سه بزرگان را

بسیار پسند میکردند و میفرمودند که کلام ایشان سالک را مفید است فقیر کتابی در اقوال صوفیه
جمع کرده است مسمی به مقالات صوفیه این یک کتاب کافیست اگر منظور باشد برخوردار
امیر حسن سهل را بنویسند که نقل آن کنانیده نزد شما رسانند آنرا در مطالعه داشته باشید و از دیدن
بسیار کتب بخلف طبیعت پریشان میشود هر کسی موافق خود سخنی میگوید طالب حق را همین
قدر باید که بر طریقه اهل سنت و جماعت بوده مشغول بذکر و فکر باشد و اوقات عمر بذکر و
فکر صرف نماید ؎

لنگ لوک و خفته شکل و بے ادب	سوے او می خیز و او را می طلب

لیکن درین راه مرشد شرط است تا وقتیکه مرشد رو بروی خود سلوک نکناند از نفس و شیطان
ایمنی نیست که از راه می برند دقائق این از کتاب منهاج العابدین باید دریافت و از درس
کتب هیچ نمیشود آنچه از صحبت مرشد میشود چنانچه شاه عاشق الله؎ مرحوم که از یاران حضرت قبله عالم
بودند می گفتند که من همراه حضرت صاحب قبله در دیگر روزی بحضور حضرت شاه باسط علی
قلندر؎ رفته بودم فرمودند که ای فقیر عارف باالله از تو می پرسم که اگر ترا کتابی در پختن طعام بدست
آید تو آنرا دیده طعام لذیذ و خوب چنانکه در ان نوشته است میتوانی پخت عرض کردم نه
فرمودند اگر چندی بصحبت باورچی باشی و بچشم خود پختن طعامها به بینی بعده میتوانی پخت
عرض کردم آری فرمودند پس همچنین است صحبت استاد پیر و بخدمت عارف باالله گذارد و
جلدی مکن که آتش تیز دیگ را می شکند آهسته آهسته پخته خواهی شد پس صحبت استاد درین کار
ضروری است استاد کجا جای حسرت است که در حضوری پیر قدر و شوق نمیشود بعده حسرت
می آید لیکن چه باید کرد دوهره هندی حسب حال یاد می آید ؎

چڑیا موری سہلی بھی دھو سیاں چپانڈا گانوں	آئے ون گو سنے گے کا پھر گھر جاؤں

؎ متوفی بست و هفتم رمضان سنه یکهزار و دو صد و شصت سه قبر در کلکته ۱۲
؎ متوفی چهارم رمضان روز یکشنبه سنه یکهزار دو صد و بست و یک مزار در کاکوری تکیه شریف قریب زینه مسجد ۱۲

آنچه بمعنیش بخیال فقیر می آید اینست مراد از چو لبا اعمال است که لباس روح میشود یعنی قائل
وقت پیری فهمیده میگوید که اعمال من ناقص اند دعوی بیا که مراد از مرشد و پیست از ین عالم
انتقال کرده است و وقت مرگ رسید پس بچه لباس آنجا روم چون معامله اینست پس شب و
روز صرف اوقات در کار نیک باید کرد و دنیا را بجا صرف باید کرد حقوق الله و حقوق العباد
که از ایشان متعلق باشند ادا باید کرد و جوارح را در عبادت شبانه روزی بقدر طاقت صرف
باید کرد و دل را در یاد حق مصروف باید داشت خواه بتصور خواه بمشاهده و تصور وحدت وجود
مفید تر است از همه تصورات باید دانست که حق درون و برون من ساری است چنانچه گل
در کوزه که کوزه اعتبار محض است صورت نوعیه را کوزه میگویند در حقیقت همه گل است کوزه جز نامی
نیست چنانچه حضرت شاه باسط علی قلندر در مثنوی[عه] خود میفرمایند ع

کن بدین گونه تصور دمبدم	من نیم یار است از سر تا قدم

پس این تصور کافی است و مسئله وحدت وجود حق است همه صوفیان برین رفته اند مگر کسان[عه] ازین
زمره شهودی بودند یکی ابو[عه]الحسن خرقانی دوم علاء الدوله سمنانی سوم مجدد الف ثانی باقی
حضرات هر خاندان همین مشرب عالی داشتند و حب حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه ضرور است
که هم از اولاد آنحضرت ایم و هم سلسله مشائخ ولایت ما بآنحضرت میرسد چگونه محب آنجناب
نباشد شما در تعصب مذاهب گرفتار نباشند و تحقیق بسیار از کتب نباید کرد آنچه مذهب حنفیه
است بران باشند باقی صرف در کار حق نمایند روزی حضرت الدما از پیر و مرشد خود پرسیدند
که اگر حکم شود من تحقیق حدیث وغیره نمایم فرمودند چه حاصل نتیجه غیر از داشتن دست و پا
و دیده بهمان طریق باش و باقی در یاد حق صرف کن که طالب را التفات باین قسم نباید کردن
که مقصود دیگر است قول مرتضوی است العلم نقطة کثرها الجهال و این نقطه علم معرفت

عه علم نقطه ایست که افزوده اندیشه جاهلان ۱۲ عه مراد از ین مثنوی کشف الرموز است ۱۲

عه متولد سنه سیصد و پنجاه و دو و متوفی دهم محرم روز سه شنبه سنه چهار صد و بیست و پنج مدت عمر هفتاد و سه مزار در خرقان ۱۲

حق است که بنده را بباید که نسبت خود را که با مولی است بشناسد پس بران ساکت گردد یعنی براند که من جزئی از اجزای کل ام تمام عالم را همچنین داند چنانچه بزرگے فرموده ؎

حق جان جهانست و جهان جمله بدن	ارواح و ملائکه حواس این تن
افلاک و عناصر و موالید اعضا	توحید بود همین و باقی همه فن

اے برادر توحید کوچه تنگ است و شریعت شاهراه در کوچه تنگ هر یک راگذر نباشد و در وے جز خواص نتوان رفت و در شاهراه همه کس میتوانند رفت پس فهمید توحید بسیار مشکل است اکثرے در توحید ملحد شده اند و ترک شریعت کرده اند کسے را که بر شریعت استقامت بود وے را موحد میتوان گفت حضرت حسین بن منصور حلاج باوجودیکه انا الحق میگفت هر روز پانصد رکعت نماز نفل ادا میکرد شخصے پرسید چون شما خود حق اید پس عبادت برائے کیست فرمود که عبادت خود میکنم یعنی در مرتبه اطلاق معبودم و در مرتبه تقید عابد نه مثل ملحدان که همه حق میگویند و از شرع منحرف اند پس بهتر همین است که بر شرع مستعد باشد و بر عبادت حریص و از معصیت و خلاف شرع محترز باشد و توحید دو قسم است یکے حالی و یکے قالی حالی آنکه در تمام عالم یک وجود بیند و همه صفات و افعال را نسبت بحق کند یعنی هیچ موجودے را غیر حق نپندارد و هر فعلے و صفتے که از عالم صادر شود بحق نسبت کند و نشانش آنست که اگر کسے باوے بدی کند از وے آزرده نشود و داند که حق کرده است ؎

هنوز اندر تو شرک پوشیده هست	که زیدم بیازرد و عمرم بخست

و اگر کسے باوے سلوک نماید داند که از حق است به بنده نسبت ندهد اگر چنین فهمد و حال ندارد در توحید کاذب است که التوحید[1] اسقاط الاضافات این مسئله دقیق است حضرت والد ما قدس سره میفرمودند که علم و فهمید توحید بس مشکل است مدتے باید که به صحبت استاد کامل و محقق گذارند غرض در سلوک بے پیر و استاد گذاره نیست ؎

صحبت مردان اگر یک ساعت است	بهتر از صد خلوت و صد طاعت است

[1] توحید ساقط کردن نسبتها را گویند ۱۲

پیر را بگزین که بی پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف و خطر
پیر باید راه را تنها مرو	وز سر عمیان درین صحرا مرو
پیر ما لابد براه آمد ترا	در همه کاری پناه آمد ترا

درین زمانه نه پیران اند نه مریدان بزرگی از بزرگی دیگر درخواست مریدی کرده گفت اگر پیر خواهی بفرستم مرید ناپیداست هرگاه که دران وقت مرید صادق نایاب بود پس درین وقت معلوم و چون درین زمانه مرید رسمی هم کمیاب است پس مرید حقیقی کجا و همچنان حال پیران است در اوصاف پیران و مریدان کتابی نوشته ام مسمی بشرائط الوسائط شاید جزوی از ان نزد برخوردار علی حسین باشد باید دید غرض درین باب چه گویم و چه نویسم خدا شما را هدایت دهد مرشد خود را یاد کنید و متوجه بروحانیت شوید انشاء الله تعالی فیضیاب خواهید شد بالفعل همین قدر برای نجات کافی است که از عبادت مالی که زکوٰة و صدقه است قاصر نباشید و از عبادت بدنی که صوم و صلوٰة فرائض و نوافل است قاصر نشوید و همیشه خود را عاصی و گنهگار پنداشته باشید و بروقت فرصت بذکر و فکر گذرانید من طلب جد وجد[۵] خدا اگر شما را طلب صحیح داده است ره بجای خواهید برد و محروم ازین دولت نخواهید ماند بسا سخن است که تعلق از مشافهه دارد مقلدم نه محقق انچه از والد خود دیده و شنیده ام اگرچه بران عامل نیستم مگر بدولت صحبت آنحضرت این قدر علم دارم که در نیک و بد امتیاز میتوانم کرد زیاده ازین چه نویسم حق تعالی ما را و شما و جمیع برادران مسلمانان را هدایت دهد و عاقبت بخیر کند

والسلام

فقط

---

[۵] هر که طلب کرد و کوشش نمود بیافت ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ تقی علی قلندر بنام حضرت شاہ علی احمد خیرآبادی

مکتوب اول در بیان اینکہ لبس خرقہ فقر بلا اجازت یا الباس شیخ درست و جائز نبود

محب الفقرا مقبول حق برادر صاحب شاہ علی احمد عرف حبیب انور شاہ صاحب سلمہ از فقیر سراپا تقصیر تقی علی بعد سلام مسنون و دعا ہائے فلاح دارین واضح باد کہ صحیفہ محبت مرقومہ ۲۵ فروری روز چہارشنبہ بہ نہم ذی الحجہ رسیدہ بہ مندرجہ آگاہ ساخت اللہ تعالیٰ در نور محبت ہمیشہ با جمعیت ظاہر و باطن دارد و دریافت کیفیت مزاج مردم خانہ قلندر صاحب مرحوم و مغفور و قبول کردن شان تجویز فقیر باعث کمال خرمی خاطر گردید کہ بر بندہ نوازشہا فرمودند و مصلحت وقت چنان بودہ است حال معذوری فقیر باین درجہ رسیدہ است کہ تا مسجد از خود بہزار تکلیف میرود اگر گاہے بطلب دستی و مزید اصرار در قصبہ کاکوری بسواری میانہ میرود چندان دوران سر عارض میگردد کہ سخت متاذی و متالم میشود اگر گرفتار این بلا نمیبود حاضر شدن بر آستانہ مرشدان خصوصاً بتقریب تعزیت فخر دارین خود میدانست مگر حرمان ازین دولت شاید برائے مصلحتے باشد و نقل و حرکت از تکیہ شریف درین حالت مرضی حضرات طیبات

عہ خلف اصغر و خلیفہ حضرت شاہ تراب علی قلندر کاکوروی ولادت ایشان در ماہ رجب سنہ یکہزار و دوصد و سیزدہ ہجری شد کتب درسیہ از عم خود حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر و از برادر بزرگ خود حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندر و ملا محمد مستعان کاکوروی و ملا محمد عظیم اصفہانی خواندند بجملہ علوم ظاہری و باطنی سرآمد علمار و فقرار زمانہ بودند وفات بعمر ہفتاد و ہفت سال بہ ہفتدہم رجب روز چہارشنبہ سنہ یکہزار و دوصد و نود و ہجری گردید مزار اندرون حریم روضہ والد خود بطرف مشرق است حالات تفصیلی در مواہب القلندر و حوض الکوثر و نفحات العنبریہ باید دید ۱۲

عہ بن حضرت شاہ کبیر انور قلندر از ابنار حضرت مخدوم شیخ سعد خیرآبادی بودند اجازت و خلافت علاوہ والد خود از حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر ثالث عرف حاجی میان لاہرپوری و حضرت شاہ تقی علی قلندر کاکوروی میداشتند وفات ایشان در سنہ یکہزار و دوصد و نود و پنج شد مزار در محلہ رکاب گنج من محلات خیرآباد ضلع سیتاپور است ۱۲

عہ مراد ازین حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر ثالث عرف حاجی میان لاہرپوری اند ۱۲

قدس الله اسرارہم نیز معلوم نمیشود والله اعلم باسرار اولیائه وطریق جانشینی بدستور یکه معمول اینجا است و همیشه شده است باید کرد تا باعث قیل وقال کسے نشود که عوام از قانون مقرره مشائخ طریقت آگاہی ندارند درین صورت ہمان باید کرد که آن برادر نوشته اند بعد ازان صاحب سجاده را مشوره باید داد که برائے دو چهار روز عزیمت این طرف فرمایند تا آنچه موافق قاعده وقانون مشائخ است بجا آورده شود چراکه لبس خرقه مشائخ بدون لباس یا اجازت صاحب خرقه که سلسله البا س او با آنحضرت صلعم ثابت و متحقق نبود درست نیست لہذا تکلیف گوارہ کرده ہمراه آن برادر اینجا تشریف آرند تا تکمیل جمله امور بعمل آید و مثال اجازه نامه ہم نوشته داده شود و آنچه از پیران طریقت امانت است تفویض آن بعمل آید که ہرچه دارییم ازان گدایان است ازان سرکار است باقی خیریت است مولوی رکن الدین صاحب مضمون خط فقیر بعد تبلیغ سلام عرض کرده شود و بجمله برادران طریقت سلام خوانند از برخوردار مولوی شاه علی اکبر سلام نیاز قبول باد فقط الراقم محمد تقی علی ۹ ذیحجه روز چهارشنبه ۱۲۹۶ھ ـ

مکتوب دوم درانیکه زیارت اکابر دین باعث برکت است

محب الفقرا مقبول حق برادرم شاه علی احمد صاحب سلمه از فقیر سراپا تقصیر تقی علی عفا الله عنه بعد سلام مسنون و دعاہائے حصول مقاصد دارین واضح باد که صحیفه محبت در عین انتظار بعد مدتے رسید باعث مسرت و رفع نگرانی خاطر شد الحمد لله علی ذالک آنچه در خصوص عزیمت زیارت اکابر دین و پیشوایان راه یقین نوشته اند بسیار مناسب همراه مولوی رکن الدین صاحب انسب که حضور ی بر آستانہائے بزرگان موجب فیوض و برکات موفور است علمار دین ہمچنین سفر را سفر دین می نویسند بہر کیف این عزیمت محض خیر و صلاح است از قلندر پور و جه پور بعده الہ آباد ہر جا که خواہند حاضر شوند خصوصًا در ایام عرس که شرکت در اعراس پیران نزد اکابر مشتنبه

سلہ خدا داننده است اسرار اولیاے خود ۱۲

از اہم مہمات است بوقت معاودت اگر از راہ کاکوری بوطن خود رسند خوب تر باشد کہ زیارت
پیران و ملاقات فقیر در ضمن آن مفت است و ضبط اوقات و حسن معاملات مولوی صاحب کہ
نوشتہ اند دریافتہ خیلے مسرت شد چہ غرض از اختیار طریقہ ہمین اتباع شرع شریف و ترویج دین
متین و اعلاء کلمۃ الحق است ظاہر با شریعت و باطن با حقیقت باید داشت و از غفلت و ابنائے
غفلت پُر حذر باید بود کہ عمر قلیل و سفر طویل است ہر قدر کہ درین دینداری و احتیاط و ہوشیاری
گذرد دولت پایدار دانند و نتیجہ محض سعادت انگارند زیادہ چہ نویسد عند الملاقات اذکار قلندریہ
ہم بمولوی صاحب تعلیم کردہ خواہد شد والسلام از برخوردار مولوی شاہ علی اکبر سلام مسنون و
این خط بمطالعہ مولوی صاحب ہم رسانند فقط ۔ ۱۷ رجب ۱۲۸۸ھ ۔

مکتوبات حضرت شاہ علی اکبر قلندر بنام مولوی حکیم حبیب علی

مکتوب اوّل در طریقہ پاس انفاس و شغل برزخ وغیرہ

محب الفقیر المقبول حق شفیق مطلق جامع علوم معقول و منقول جعلکم اللہ من علماء الفحول
از فقیر بیچمیز و تقصیر بعد دعاہائے کثیر و تیسیر امور عسیر خلاصہ تحریر اینکہ محبت نامہ لطف ختامہ
مورخہ ۲۹ شوال بتاریخ چہارم ماہ حال باین شکستہ پر و بال رسید از ہر حرفش بوے رافت

ع ۵ خلف و خلیفہ جانشین حضرت شاہ حیدر علی قلندر ولادت ایشان بیازدہم ربیع الاول سنہ یکہزار و دوصد و چہل و نہ شد کتب درسیہ از عم بزرگوار خود و اجازت علم حدیث از حضرت شاہ آل احمد محدث پھلواروی تحصیل نمودند اجازت و خلافت از والد نامدار و عم بزرگوار خود و حضرت شاہ علی اکبر قلندر الہ آبادی نبیرۂ حضرت کلید عرفان میداشتند وفات ایشان بعمر شصت و چہار سال بہفتدہم رجب روز چہارشنبہ سنہ یکہزار و سہ صد و چہاردہ شد روضہ منورہ ایشان اندرون حریم روضہ جد بزرگوار خود جانب مغرب است حال تفصیلی بنفحات العنبریہ باید دید ۱۲

ع ۵ ابن حکیم مشتاق علی از خانوادگان حضرت شاہ پیر محمد قلندر بودند ولادت ایشان بپنجم جمادی الاول سنہ یکہزار و دوصد و شصت و چہار شد بعمر ہفدہ سالگی از تعلیم علوم فراغ یافتند و بعد ہ شش ماہ کتب طبیہ تمام و کمال خواندند عالم با عمل و زاہد و متقی بودند بعمر شصت چہار سال بہ بست و پنجم ذیقعدہ سنہ یکہزار و سہ صد و سی ہجری در شہر اٹاوہ وفات یافتند ۱۲

بشام رسید و ہر فقرہ بر حسن ارادت و خوبی استعداد سامی خرمی بخشید اللھم زد ولا تنقص واہب العطایا بآرب دلی و مطالب قلبی رساند ازین ہیچ کارہ بجز دعا چہ آید ۔ تمامہ حضرات مشائخ کرام برین اتفاق دارند کہ مشق پاس انفاس اگر نصیب گردد دوام آگاہی بخشد و سلطانی رسائد مدار حیات صوری بر آمد و رفت انفاس بودہ ہر نفسیکہ بیاد الٰہی گذرد و آخرین انفاس باشد زہے سعادت مقصود از ریاضات شاقہ ہمین دوام آگہی است طریق کسب آن بدین طور است کہ بروقت کشیدن دم گوید لا الٰہ تصور اینکہ جز اللہ موجودے نیست ہر چہ ہست وجود حق است یعنی در کشیدن و گذاشتن دم تصور این معنی و الفاظ کند حضرت قدس سرہ العزیز ارشاد میفرمودند کہ در وقت پاس انفاس نمودن تصور نماید کہ اندرون و بیرون من اللہ است بلا حلول و اتحاد ہمچو ژالہ و آب کہ درون و بیرون ژالہ جز آب نیست و در جمیع اذکار و مراقبات برزخ مرشد فوت نشود صورت مرشد کہ بظاہر دیدہ میشود مشاہد حق است در پردۂ آب و گل و صورت مرشد کہ در خلوت نمودار میشود مشاہدۂ حق است بے پردۂ آب و گل ان اللّٰہ خلق آدم علی صورتہ و من رانی فقد رای الحق این تصور اگر ملکہ گردد فتوحات غیبی از درون شیخ در دل طالب یزد مراقبہ تنزیہ بعد مراقبہ توحید است ورنہ بعد افاقہ جز حسرت نایافت یافتہ نمیشود حضرت سلطان الاولیا قدوۃ الاصفیا مولی الاعاظم حضرت شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ مراقبہ ہفت رنگی کہ دران مراقبہ توحید نیز ہست و ہم مراقبہ تنزیہ باین طور ارقام فرمودہ اند کہ انسان مظہر و آئینہ ذاتی است کہ جامع جمیع صفات ست و صفات را حدے و نہایتے نیست و اصول ہمہ صفات ہفت اند و باقی فرع پس ذات بدین اعتبار ہمہ ساریست بے حلول و اتحاد بلکہ چون ظہور شما در آئینہ و بوقت توجہ بقلب ہیچ خطرۂ نیک و بد را راہ نہ دہند و در وقت آمدن خطرات حق را دران بے لحاظ تعینات بینند ؎

حباب کا تو ظہور و بطون دریا ہے	اُسی سے نکلا اُسی میں حباب ڈوب گیا

از الوان و اشکال نترسند تاریکی و تیرگی از تجلیات است سالک را ہمین حالات پیش می آیند

سلہ خدایا بیفزا و کم مکن ۱۲ سلہ بیشک اللہ تعالیٰ بیافرید آدم را بصورت خود و ہر کہ مرا دید پس حق دید ۱۲

حتی الامکان در احضار برزخ و قیامش کوشند اقرب طرق وصول بحق از طرق ثلثه همین بوده حضوری
برزخ درین اوقات دلیل بر خلوص ارادت و اخلاص عقیدت حضرت سامی بوده باقی کوائف اینجا
بدستور بجز دعای استقامت بر جادهٔ شریعت و حسن خاتمه آرزوی ندارم والسلام۔

مکتوب دوم در اینکه رویا صادقه نتیجه اعمال صالحه اند و تصریح الوان انوار

محب الفقرا مقبول حق جامع علوم عقلی و نقلی شفیق دلی برادرم مولوی حبیب علی صاحب
حفظ الله عن النوائب از فقیر همه عجز و تقصیر بعد المسنون خلاصة المضمون اینکه از دم دوری
صوری و مهجوری ضروری تعلق خاطر دارم و بدعای انشراح خاطر و صلاح و فلاح باطن و ظاهر
میگذارم بعین انتظار صحیفه محبت وثیقه یکی بعد دیگری طرح وصول ریخته دلم خوش کرده خوش
باشند و بکام دلی رسند مضمون خیر مشحونش رسیدم رویای صادقه از نتائج اعمال صالحه برادر بوده
واز حسن استعداد و تهذیب اوقات آن جامع البرکات خبر میدهد هر فقره شرح طلب بود الا بحوار
ما لا یدرک کله لا یترک کله[1] حرفی از بسیاری و مشتی از خروارے بصفحهٔ قرطاس همچو اعمال
خود سیاه نموده سپیده روئی مینماید بدانکه چون سالک در ریاضت نفس و تصفیه قلب مشغول
شود او را بر ملک و ملکوت عبور پدید آید و در هر مقام مناسب حال وقائع کشف افتد گاه بخواب
صالح گاه بصورت واقعهٔ غیبیه رونماید و منور بنور الٰهی بود و این جز مومن و ولی و نبی را نبود و در
حدیث آمده که از نبوت جز مبشرات نمانده که آنرا مومن بیند اما الوان انوار بحسب مقام
رنگی دارد چون ظلمت نفس کمتر شود نور سرخ بیند چون نور روح غلبه گیرد نور زرد بیند چون
نور روح با صفای دل امتزاج گیرد نور سبز بیند چون دل تمام صافی شود همچو نور خورشید
بیند بکمال شعاع که نظر بران ظفر نیابد پس شیخ کامل بمقام مشاهده رساند و به تجلیات حق متحقق
گرداند باید که بقدر امکان محافظت اوقات و اوراد دارند خلاصه اینکه آن شفیق استعداد نیک

---

[1] هر که نه در یابد جمله را نه گذارد همه را ۱۲

دارند سعید و صالح اند از مقام خود نیز جاے دیگران آگاه نموده شدند بدین مقام مشرف و برین
حالات مشرف شدند نتیجه اعمال صالحه بوده که نموده دولت کونین و نعمت دارین نصیب باد
بتوجهیه وجیهه حضرات مشائخ کرام بدین بشارت بشر شدند عبور بر حالات و کشف مغیبات وجود
است عظیم و نعمتے جسیم از ماه رمضان الی الآن خیال آن خوشحال اکثر میماند و انشراح و
انبساط لاحق میگردد و محمدی المشرب حیات ابدی یافته اند دولت سرمدی دارند و از عالم برزخ
همان تصرف جاری دارند که بعالم شهادت بفضل باری داشتند الله تعالی حافظ و معین است
بجز دعاے حصول مدعا چه بطرازد والسلام ـ

مکتوب سوم در تعلیم مراقبه براے قطع علایق

محب الفقیر المقبول حق فاضل نبیل عزیز جلیل حبیبی و خلیلی مولوی حبیب علی اوصله
ربه الی ما احبه و ارضاه و صحاه عما سواه از تراب اقدام قلندران کرام کفش بردار عتبه بوسان
حیدریان اعلی المقام اصغر انام اکبر نام پس از سلام مسنون و دعاے صلاح و فلاح
مشحون واضح باد عرصه گذشته که قطعه محبت نامه یافتم بدیده و دل نهادم و بیاد عزیز شاد شدم
بعده محبت نامه دیگر ذریعه شیخ شاهد علی صاحب وصول رخت از نوید خیریت قرین طمانینت
و تسکین گردانید فقیر باعذار بارده و واهیه از ترسیل پاسخش قاصر مانده بر خود نفرینها نموده
بفحواے العذر عند کرام الناس مقبول[1] مستغفر شده محرک خامه شدم هر مضمونیکه از کوائف
خود نوشته اند بجا نموده اند برادرم لطیفه قلبیه را مثل دریاے ناپیدا کنار تصور نموده باشند آب کثیر
هرگز از افتادن خس و خاشاک ناپاک نگردد همچنان از آمدن خطره رویه هرگز قلب صافی
آلوده نه گردد الا از کمال صفا و جلا انقباض البته سخت مولم میشود باید که نظر بر والله خلقکم
وما تعملون[2] نموده بمقتضاے کان امر الله مفعولا لحاظ کرده خود را مجبور دانسته باشند

[1] عذر نزد بزرگان خلق مقبول است ۱۲ [2] پیدا کرد خدا شما را و هر چه عمل می کنید آن را ۱۲

حضرات صوفیاے کرام مراقبہ برلے قطع علائق وعوائق وتجرد تام وسکر وصحو فرمودہ اند کہ معنی
آیۃ کل[1] من علیہا فان ویبقی وجہ ربک ذو الجلال والاکرام یا معنی ان[2] الموت الذی
تفرون منہ فانہ ملاقیکم ویا معنی اینما[3] تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج
مشیدۃ درخیال دارند باین طور کہ خود را مردہ انکارند وخاک شدہ کہ ہوا ہر جا کہ میخواہد می
پراند وآسمانہا وزمینہا پارہ پارہ شدہ وہر چیز را ہئیت وترکیب فاسد شدہ وذات واجب
را باقی وموجود دانند الحمد للہ آن عزیز استعداد کامل دارند از ضعف قلب البتہ گاہ بگاہ
کیفیت قبض لاحق دارند ارحم الراحمین رحم فرماید وبتصدق پاک مردان از این آن ہا نیز
فائز بمطلب گرداند والسلام بخدمت تمامہ احباب واصحاب طریقت نام بنام سلام گذارند فقط

مکتوب چہارم در تعلیم مراقبہ تنزیہہ

محب الفقراء مقبول حق شفیق مطلق عزیز دلی مولوی محمد حبیب علی سلمہ اللہ الولی
از تراب اقدام قلندران کرام خاک درگاہ عالیجاہ حیدریان اعلی المقام خستہ وناکام فقیر
اصغر انام علی اکبر برلے نام پس از سلام غلت التیام مدعا نگارم الحمد للہ نوید ترقی ظاہری
شنیدم خورسند شدم شکر ایزدی بجا باید آورد ومنتظر فلاح باید بود ہمچنین وارادتیکہ باستان
ملائک پاسبان دارند ظہور شدنی حسن ارادت باعث نجات کونین است وقت فرصت
در تنہائی مراقبہ تنزیہہ نمودہ باشند بدین طور کہ بجمیع ہمت متوجہ قلب صنوبری شوند کہ ہیچ خطرہ
از نیک وبد آمدن ندہند وآنجا لحاظ ہیچ مفہومے نکنند وپیوستہ بدان جانب بجمیعت مفرط متوجہ
باشند چنانچہ کسے معشوقے را ببیند یا آوازے خوش یا بوے لطیف شنود یا بوید وہمگی متوجہ
او گردد ہمین طور متوجہ بدل باشند واین مراقبہ را مراقبہ ذات بحت نیز گویند ودر نقشبندیہ

[1] ہر چیز کہ بر وے است فانی است وباقی خواہد ماند ذات پروردگار تو کہ صاحب جلال وبزرگیہا است ۱۲

[2] مگر یزید از مرگ حالانکہ او پیش خواہد آمد شما را ۱۲ [3] وہر جا کہ باشید موت شما را خواہد دریافت اگرچہ در بروج مستحکم باشید ۱۲

این مراقبه را تعبیر بیاد داشت کنند و این مراقبه بدون فنای قلبی نیز استحکام یابد سالک را بیش
ازین رسائی نه حضرت قدس سره نور الله مرقده غریق همین مراقبه بودند که حضرت جدی
و مرشدی قدوة الاعاظم حضرت شاه محمد کاظم قلندر میفرمودند که چون حضرت پیر و مرشد
این مراقبه را ارشاد کردند فرمودند که زیاده ازین مراقبه نه بعد ازین در خیال بود که اگر از جناب
رسالتمآب صلعم ملازمت میسر آید پرسم چون بفضل خدا میسر آمد مذاکره این معنی شد فرمودند
ازین توجه عالی تر توجهی نیست انتهی در حق این احقر دعا نمایند که ربقه تقلید آبای کرام
در گلو باشد و بزمرهٔ غلامان غلام حضرت مرشد برحق محشور شوم هرچند اعمال زیبنم دستوری
نمیدهد اما بارشاد حضرت اعتماد نموده گوشه گرفتم چه عجب که بمقصود رسم ع بر کریمان کارها
دشوار نیست والسلام۔

مکتوب پنجم در بیان قبض و بسط

محب الفقرا مقبول حق محب شفیقی و خلیلی برادرم مولوی حبیب علی سلمه الله الولی :
از تراب اقدام حیدریان اعلی المقام اصغر الانام بعد السلام خلاصة المرام اینکه نامهٔ نامی و
صحیفهٔ گرامی رسید بمضمونش رسیدم از یاد دلم شاد گردید آنچه از عروض و لحوق قبض مرقوم بود
دریافتم بدانید که قبض و بسط هر دو صفت از احوال قلب اند که عارض میشوند قلب را
بواسطهٔ محبت اگر محبوب بدست آمد دل منبسط گردید و الا منقبض حضرات مشائخ میفرمایند
که تا دل تحت حجب نورانی مغلوب است قبض و بسط است چون ترقی کرد نه قبض است
و نه بسط در بسط نفس را لذت است و در قبض رنج و مصیبت چون قبض طاری شود از دو
حال خالی نیست بی سبب یا بسبب اگر سبب معلوم نباشد باید که تسلیم کند و نفی از خود
نخواهد زیرا که اگر در نفی آن کوشد شاید که زیاده شود و اسباب قبض سه اند یا گناهی یا

ب مراد ازین حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر اند ۱۲

یا دنیاے رفتہ یا ظالمے جفا کردہ چون ازین اسباب سہ گانہ قبض عارض گردد استغفار
واستعاذہ و تسبیح و درود و غسل و وضو بر وضو و استمداد از روح پر فتوح مرشد برحق کند
فلاح یابد حضرت جدی و مرشدی نور اللہ مرقدہ میفرمودند کہ قبض و بسط ارباب سلوک
را بود مخصوص بمبتدی نیست بلکہ منتہی را نیز بود لیکن ہر جا بطور دیگر است در مبتدی باعتبار
وجدان و فقدان مطلوب بود بحسب طلب وے و در منتہی نسبت باعروض مخالفت طبیعت است
مولاناے اعظم مخدوم اکرم حضرت شاہ محمد کاظم قلندر میفرمودند کہ در ابتداے حال مارا
قبض طاری میشد از پیر و مرشد برحق عرض کردم امر بغسل و استغفار میفرمودند رفع میشد یکبار
قبض طاری شد چون بحضور حضرت مرشد حاضر شدم بہجوم حاضران بود فرصت عرض نیافتم
آخر مشرف بخطرہ شد کتابے کشادہ مقامے برآوردہ فرمودند این را ملاحظہ کن دران کتاب
احادیث نبوی کہ در خطاب حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ واقع شدہ بودند نوشتہ
بودند باین مضمون کہ یا علی چون بینی کہ دل تو در فلان کار می چسپد بدانکہ آن وقت از خدا
غافل ہستی آنرا بگذار و بکار دیگر مشغول شو چون بینی کہ دل در کتابت یا کلام کردن یا کتاب
خواندن راغب است بدانکہ آن وقت از خدا غافل ہستی چون درین اسباب تامل نمودم
معلوم شد کہ قبض من نوشتن بود موقوف نمودم طبیعت بحال خود آمد غرض از تحریر این
حکایت اینکہ انہماک و استغراق در کار مورث قبض میگردد و در مشقت زحمت میشود و کلال
و ملال رو مینماید پس دل بیار و دست بکار باشند و صفحہ خاطر را از نقوش اغیار کہ اعتبار تحصیل است
صافی دارند والسلام۔

مکتوب ششم در تعلیم طریقہ بیعت غائبانہ و اعطاے اجازت و خلافت

بگرامی خدمت ہمہ محبت شفیق و لی خلیق ازلی برادرم مولوی محمد حبیب علی صاحب زاد اللہ
عنایتکم مخلص صمیم نیاز مند قدیم پس سلام مسنون ملتمس المضمون بودہ محبت نامہ عنایت شمامہ

همدست برادرم شیخ محمد رضا سلمه الله رسید مسرت شاد نموده خوش باشند و بکام دلی رسند آمده خط
مرد متین الوضع و بس صالح تمام روز بملاقات گذشته شامگاه مستعجلانه راهی لکهنؤ بمعیت قافله
بعزم دکن رفتند بهجوم آیندگان مهلت سر درست کردن نداد باعث تاخیر نامه نگاری همین شده
همین وقت رفتن برخوردار مولوی محمد هاشم سلمه دریافته فوراً تعمیل ارشاد نموده طریقه بیعت غائبانه
نوشته واسطے چاپ نموده و شجرها نوشته میفرستم ملازمان سامی اهل صلاح و تقوی باعتقاد فقیر
بوده اند اجازت گرفتن بیعت سید هم چنانکه خود از حضرت ولی نعمت طاب الله ثراه اجازت
یافته ام هادی مطلق عالمے را از آن برادر طریقت هدایت بخشد آن شفیق بر نقش پنجه واسطے
دست مرید یا مریده نهاده حسب دستور حضرات مرشدین مرید کرده گیرند و در شجره نام پدر او
نگاشته دهند و همین واسطے اورا دهند تا در وقت دفن در گور بالاے کفن بر سینه میت نهند
در مطلوب الطالبین است نقل از اوراد چشتیه اگر غائبے التماس ارادت و بیعت نماید شیخ را باید
که آنچه از لوازم بیعت است نوشته فرستد تا بدست راست خود بر نقش دست داشته
بران نوشته عمل نماید یا وکیلے از جانب خود معین گرداند تا مرید غائب را بمراد رساند
آن شفیق مجاز باین عمل خیر اند والسلام تم المرام علی اکبر غفر الله له

مکتوبات حضرت مولانا شاه محمد علی نور قلندر قدس سره

مکتوب اول در جواب سوال تصور ذات حق

بسامی خدمت گرامی منزلت جناب منشی [illegible] صاحب [illegible]

علیه بن حضرت شاه علی اکبر قلندر بکادی کاکوروی ولادت ایشان بیازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنه یکهزار و دو صد و [illegible] شد
تعلیم علوم ظاهری و باطنی از بزرگان خود یافتند بیعت و اجازت و خلافت مع خرقه فقر از ابو الجد خود حضرت شاه تراب علی قلندر رسید و
نیز اجازت و خلافت از جد بزرگوار والد ماجد خود حضرت شاه علی اکبر قلندر اله آبادی یافتند حاصل کمالات آباء کرام خود بوده در حالات تفصیلی
حضرت ایشان از مواهب القلندریه و نفحات العنبریه باید جست وفات آنحضرت بعمر پنجاه و چهار سال به بستم محرم روز جمعه ۱۳۲۸ هـ گردید مزار شریف
در روضه بنا کرده نواب عبد الکریم خان تعلقه دار شاه آباد جانب شرقی روضه حضرت ابو الجد خود است ۱۲

صبا بر دوش ملک از فلک گذشته بمکتوب ابلیه میرسد کار دل از خامه میگیرم و جواب سوال سامی بنظر گرامی بسبیل استعجال مجملاً میگذارم سوال هرگاه جهان را آئینه تصور کرده ذات حق را تصور نماید چگونه تصور کرده شود زیرا که شکل ندارد که تصور کرده شود پس حیرانم که فقط الله را تصور نمایم یا چگونه یا همین قدر تصور کافی است که الله موجود است و جمله لاشئے است جواب این مشغولی فنا فی الذات است و بدینگونه که سالک ذات خود و ذات عالم را ذات حق داند که حضرت حق از مرتبه اطلاق نزول فرموده بدین صورت و اشکال ظاهر شده ؎

هرچه بینی بار هستی اغیار نیست
غیر او جز وهم و جز پندار نیست

اما این فنا را ترتیبے هست که باین ترتیب سلوک کند تا مقصود حاصل شود اینست که اولاً عالم را یک آئینه فرض کند و دران دوام جمال حق دیده باشد و درین نسبت چنان مقید بود که یک لحظه از دیدهٔ دل فوت نکند در نهایت این خیال چیزهاے گوناگون خواهند نمود و لذت خواهد یافت بعده ترقی کند که همه عالم را حق داند و چنان تصور کند که حق است که بدین صورت ظاهر شده هو الظاهر و الباطن درین خیال مداومت دارد که هیچ ساعت ازان خالی نباشد و کوشش بلیغ نماید و در انتهاے این تصور هم چیزهاے عجیب خواهد دید بعده ترقی کند که خود را از میان بردارد یعنی چشم پوشیده چنان تصور کند که آنرا که من دانستم من نیستم حق است که بدین صورت ظاهر شده و برین تصور چنان مستحکم ماند که خود و همه عالم را حق داند و چون این تصور غالب آید خود را فراموش کند شاهد و مشهود یکے گردد و بخود از خود فنا شود همین است ؎

آنرا که فنا شیوه و فقر آیین است
نے کشف و یقین نه معرفت نه دین است
رفت او ز میان همین خدا ماند خدا
الفقر اذا تم هو الله این است

وازانجا است که گفته اند صوفی آن نیست که چلها کشیده و ریاضتها کرده باشد صوفی آنست که خود در میان نبود فقط والسلام مع الاکرام محمد علی انور عفا عنه۔

مکتوب دوم بنام مولوی ظهیر الدین بلگرامی در بیان دوازده گروه مرجیه

بوالا جناب نیاز بیان مآب مخدوم و مطاع مستجمع الاشباع جناب منشی صاحب جلت محاسنہم
عن الحسبان و علت مدارجہ عن احاطة الامکان احقر الاصاغر محمد الشہیر باین الاکبر علی انور پس از
ادای مراسم تسلیم مسنون کہ بہین رہ آورد راہ راست اسلام ہست عرض پرداز است
تعویق تعمیل ارشاد مکرر کہ عبارت از استفسار حال فرقہ فراضیہ است کہ در نامجات موسومہ
جناب قاضی صاحبان رفت سر در گریبان خجالتم انداختہ خانہ عدیم الفرصتی تباہ کہ بدین
صداع تکرار ارشادم جرأتہا دادہ امید کہ معاف فرمایند و بادراک اصل حقیقت این فرقہ
فراضیہ آنچہ کہ از تحقیق خویش می نگارم پردازند اینکہ نشان فرقہ باین اسم صراحةً در کتب یافتہ
نمیشود فرقہ باین اعتقاد مذکور است موسوم بہ متفوضیہ و نزد بعضی متفرفیہ بودہ است و این
یکے از فرق دوازدہ مرجیہ است پس محقق شد کہ مبتدعی از متفوضیہ فراضیہ برآوردہ اشاعت
دادہ است گو مناسبت فراضیت با متفوضیت ثابت مگر عدم صراحت این نام بہ تحدیث
آن محقق امام غزالی در معرفة المذاہب بیفرماید کہ فصل در بیان دوازدہ گروہ مرجیہ است
بدین اسامی تارکیہ شاکیہ راجیہ شاکیہ تنبیہیہ عملیہ متفوضیہ مشبہیہ اشریہ بدعیہ تشبیہیہ حشویہ
اما برانچہ ہر دوازدہ را اتفاق است اینست کہ گویند بعد از ایمان چیزے دیگر فریضہ نیست
ہر کہ ایمان آورد بعد ازان ہر چہ خواہد بکند و درانچہ اختلاف است اینکہ اول تارکیہ گویند کہ
علم از برای جمع کردن دنیا نہ باشد و عمل برای نعمت عقبی و اینہمہ را ترک کردہ بحضور مولی
باید شد دوم شاکیہ گویند ہر کہ مومن بگردد و کلمہ گوید بعد ازان مختار است خواہ طاعت کند
خواہ معصیت سوم راجیہ گویند کہ بندہ بفرمانبرداری فرمانبردار نشود و بمعصیت عاصی نگردد
چہارم شاکیہ گویند کہ شک داریم در ایمان کہ متیقن نیست لیکن ہر چہ گوییم از روے عقل
گوییم پنجم تنبیہیہ گویند ایمان علم است ہر کہ جملہ امر و نہی ایمان نداند کافر شود ششم عملیہ گویند

که ایمان عمل است با علم هفتم متفوضیه گویند که بجز ایمان چیزے فرض نیست و ایمان زیاده باشد بلطف و ناقص گردد بقهر و هیچ نوع بنده را در ایمان دخل نیست هشتم مشبهیه گویند که مومن اهم انشاءالله تعالی نهم اشریه گویند قیاس دلیل را نشاید دهم بدعیه گویند که هر شکل نو که در جهان پیدا میشود بخواست و اراده او نیست مهر بادشاه نو که پیدا میشود فرمانبرداری او نباید کرد یازدهم تشبیهیه گویند که حق تعالی عدم را بصورت خویش آفرید دوازدهم حشویه گویند که واجب و سنت و نفل هر همه یکے است حقیقت واقعیه کتابیه اینست که عرض کرده شد باقی نفقیر حقیر را ازین زمره بجز همین یک رباعی آگاهی نیست ؎

هفتاد و دو فرقه در رهش می پویند ۔ سرگردانند ۔ در کعبه و دیر جا بجا میجویند ۔ بس حیرانند

سر رشته حق بدست یک طائفه است ۔ در پیشانند ۔ باقی بتکلف سخنان میگویند ۔ ایشان دانند

ازینجاست که گفته اند ؎

لب به بند از گفتگو ذکر خدا اینست و بس ۔ ناله بشکن بدل آه رسا اینست و بس

در نزاع رافضی و خارجی حرفے مزن ۔ گوشت خر و ندان سگ یکحرف ما اینست و بس

مکتوب سوم بنام حکیم سید مشرف حسین تهرآبادی در تعلیم رفع خطرات

بگرامی خدمت همه مکرمت حکیم صاحب شفقت فرمائے برحال نیازمندان حکیم سید مشرف حسین صاحب[1] از فقیر کثیر التقصیر ظلوم و جهول متحرک بحرکات فضول احقر علی انور پس تسلیم مسنون تکریم مشحون و دعاهائے رفع تشویشات خطرات غیریت حالی خاطر خطیر باد که ورود قدسی صحیفه عنایت رقم پس از زمانه دراز همایون تر از آنکه همایونیش بشرح و بیان تواند گذشت و حصول طمانیت و جمعیت خاطر او یافت نوید خیر و عافیت گرامی آنقدر که شکرانه اش بزبان تواند آمد او تعالی شانه خوشوقت دارد و بمراد قلبی رساند اظهار مرض بالعرض

[1] ایشان از مریدین راسخین حضرت شاه تقی علی قلندر و از مسترشدین خاص حضرت ایشان بودند ۱۲

خطرات غیریت از ہیچ منی مریض جز آنکہ حسن ظن سامی تصورم چہ بیتوانم اندیشید بہرحال اینقدر
گذارش نمودنی است کہ در وقت مشغولی برزخ مرشد و قیام صورت حضرت ایشان در افنای
ہستی خیالیہ خویش اندران ہیچ درآمدن شعاع مہر اندرون مکان در درون آن باید کوشید
و ہمگی خود و خیال خود را متوجہ بدان باید کرد انشاء اللہ فوراً خطرات رفع خواہند گردید
و صبح و شام چہل و یکبار این استغفار باید خواند استغفر اللہ ذا الجلال والاکرام من
جمیع الذنوب والاثام و در وقت خواندن خیال باید فرمود ہو ہائے لفظ اللہ ہستی
مرا چون بادکہ ہر تودہ می وزد انگیختہ می برد او تعالیٰ رحمے فرماید و اثر بخشد اینہمہ کار و کار و تعلقات
دنیوی است و اثر آن ورنہ ملازمان خاطرے صاف تر دارند من از دعا و عرض بر مزار اقدس
خاصۃً بہر ہمین غرض غافل نخواہم بود خاطر عاطر قرین طمانینت ماند بالفعل ہمین مشق باید داشت
بعد ازان آنچہ مصلحت وقت خواہد بود عرض کردہ خواہد شد و برائے ادائے قرض این آیہ
کریمہ بعد ہر فرض نماز یازدہ بار باید خواند و بعد خواندن دست برداشتہ حاجت خود از او
تعالیٰ باید خواست الآن خفف اللہ عنکم وعلم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم الف
یغلبوا الفین باذن اللہ واللہ مع الصابرین و والعادیات را اکنون ترک سازند
باقی خیریت است فقط مورخہ ۲۸ جمادی الاولیٰ روز پنجشنبہ

مکتوب چہارم متعلق بحکم حضوری نزد شیخ دیگر مع دیگر مضامین

بسامی خدمت بہمہ مکرمت حکیم صاحب شفقت و محبت فرمائے بر حال بیماران مرض و فاق
زاد لطفکم از فقیر ظلوم و جہول متحرک بحرکات فضول احقر علی انور بعد سلام تسلیم نیاز و دعائے فراموشی
ماسوا ملاحظہ نمایند کہ والا صحیفہ عنایت رقم کہ از کشاد نور روش بود بیکدلی و ہوائے یکتائے

برائے طلب مغفرت بہ کیمیا خدمات بزرگ و برتر را از ہمہ گناہان دیدہ بیا ۱۲

دوم ۵ این زبان تحسین کرد خدا از شما و دانستہ کہ در شما ضعف ہست پس اگر باشد از شما یکہزار غالب خواہید شد بر دو ہزار بحکم الٰہی و خدا با صبر کنندگان است ۱۲

بمشام جان میرسد و بجسم و جان می وزد و رود فرموده خوشوقتیها مفت وقت آورده و دل و
زبان را سپاس گذار بهی نوازیها ساخت خوش باشد و زود تر از خود رهند فائده درلکنت
زبان برخوردار انوار حسین سلمہ الحمد للہ که حسب خاطر خواه شنوده آمد امید که زود تر ازاله
بالکلیه شده رود وقت نگاشتن نقش همان وقت صبح است این بهتر است که در یک روز
چند تا نوشته شوند و چند روز نوشا نیده آیند درین حرجے و نقصانے نبود نسبت ادای
قرض همان والعادیات و حفظاللہ کافیست و مدام کفایت خواهد کرد انشاء اللہ
ضرورت دیگر ندارد کیفیت ملاقات جناب مولوی فضل الرحمن صاحب معلوم شد جواب
امر دریافت طلب اینست که حضوری بکدامی شیخ با آن عقیده بیشک خالی از نفع نیست
مرا یاد است که روزے بحضور حضرت مولائے[علہ] دارین خود قدس سره کتاب رشاد الطلبة
والمریدین حضرت شیخ عبدالوهاب شعرانی میخواندم و ذکر حضوری در خدمات مشائخ دیگر بود
خود حضرت من فرمودند که اگر پیر و مرشد خود را از همه افضل داند و دیگران را از و کمتر انه
پندارد و هر فیضیکه از جانب دیگرے آید آن را منظر جلوه شاهد فیض پیر خود داند هیچ
نقصانے نبوده است بلکه فائده است و ازاندرین ضمن بر خطره دلم مشرف شده نیز خندیده
فرموده بودند که قول بزرگی است خوب از و شان کسے ازین قبیل سخنے پرسیده بود
آن بزرگ فرمودند که میان باپ تو ایک ہی ہوتا ہے باقی چچا بہت سے ہوتے ہیں
انتهی چگویم که ازین چه قدر خوش شده بودم و حالا همان حالت وقت تحریر این عریضه
بوده است الله الله چه خوش حکم مرشد بود سبحان الله و بحمده غالبًا همین قدر کافی بوده
اللهم ارزقنی کاسا در وظیفه دارند تا خوب تر مست نشوند و خود تا نه گذارد نگذارند
دیگر جز دعا چه گذارش سازم والتسلیم
مورخه ۲۵ محرم الحرام روز پنجشنبه

علہ یعنے حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر ۱۲

مکتوب پنجم در تلقین ذکر مع دیگر مضامین

بسامی خدمت گرامی منزلت حکیم صاحب بهمه شفقت و مکرمت شفیق کونین حکیم سید
مشرف حسین زاد لطفه از احقر بدنام کننده نکونامی چند علی انور سپس تسلیم مسنون تکریم مشحون
علاوه گذارش اینکه نامه نامی و صحیفه عظامی در عین خیال در ورود نموده بدریافت نوید خیر و عافیت
جمله اعزه خوش وقت شدم و شکر الهی بجا آوردم ع سلے وقت تو خوش که وقت ما
کردی خوش. استفتا رسیله بنظر احقر گذشت همانا دانستم که مراد از آنهم خود بلا زبان بوده
اند و خود از حال خویش مستفسر اند و از آن مستفتی اند ازین وجه جرأت کردم و سطری چند آنچه
که در ذهن ناقصم گذشت بدان نگاشتم ورنه ظاهر است که نه قابلیت استفتا نویسی دارم
ونه لیاقت جواب آن خصوص آنکه در علم عالیه تصوف باشد چه که از آن بیگانه محض هستم
و افسوس آن دارم بالجمله محض بپاس خاطر سطری چند نوشته دادم باین امید که موجب
تسکین خاطر عاطر خواهد بود و مثل خون عاشق پوشیده و خاک پاشیده خواهد ماند و بنظر در
ملاحظه خواهد گذشت برای انشراح خاطر این طریقه مجرب و نیکو است که ضرب الله
بردل زنند و ضرب لا اله الا هو آنچنانکه در ذکر نفی و اثبات می کنند و ضرب الحی
جانب راست و ضرب القیوم جانب چپ مگر این صرف در دو ماه سه ماه باید کرد و سر دست
آنچه که در جواب استفتا است همان باید فهمید باقی از مخمصه و خیال مخمصه دور باید ماند که این
عقبه نفسانیت کار از کار خود باید برداشت. از مجنون گفتند که تو در عشق لیلی چنان کردی و
چنین و آن قدر ذلت کشیدی و رسوا شدی مگر عجب است که نزد لیلی با اینهمه مجوبی
نمی ارزی مجنون گفت که مرا چه و برای این نیست او داند و حسن و معشوقی او آنچه خواهد بکند
مرا کار از عشق است و خود را باختن در و بس است بر دوسر خود گیر همانا ازین پی توان برد
که سخن غیر چگونه تفرقه انداز یکسوئی عاشق و طالب میشود و چنان از آن گریختن باید تا کار

خود راست آید باقی سامعه خراشی است والتسلیم حضرت خداوند نعمت سلام مسنون میفرمایند
مورخه ۴ صفر روز دوشنبه کاکوری تکیه شریفه ـ

مکتوب ششم دربیان موانع سلوک و تعلیم پاس انفاس مع دیگر اذکار

محب الفقرا مقبول حق برادر صاحب مجمع محاسن بی پایان زاد لطفه از فقیر زاده هیچ
همه هیچ بنده علی انور بعد سلام مسنون نیاز مشحون خلاصه یا هو المضمون اینکه سه چیز مانع
سلوک اند نفس و شیطان و خلق درین زمانه کم کسی ازینها آگاه هست بلکه زمانیان
غفلت را عین فقر می انگارند درویشان این زمانه دربند آرائش اند نه از عرفان خبر
دارند نه از احسان با فرا اتیا از اینها در مردم بصورت است و باطن ایشان پر از کدورت ع

گویند جماعتی که راهی داریم	درکسوت عارفان پناهی داریم
گر تاج دهند کمال ایشان باشد	ما نیز ازین نمط کلاهی داریم

ازینها که صید اهل رشد نشوند و بفریب شیطان از راه نروند بنده فهمیده را باید که خود را
عاصی و قاصر عبادت مولی باید که بندگان کاملین و عارفین و سالکین با وجود ادای
حقوق عبودیت و کمال علم و معرفت بجز ما عبدناک حق عبادتک حرفی بر زبان
نمی آرند در مشرب قلندریه مبتدیان را این مشغولی اول باید که من نیم والله یاران من
نیم حق است که بصورت عالم ظاهر است غیریت محض اعتباریست و وجود حقیقی است که
در وجود ما ساریست اوقات را صرف عبادت بدنی و قلبی دارند نماز را تعدیل ارکان
و حضور شرط است و آن اینکه وقت خواندن نماز خیال دارند که در حضوری حق ایستاده ایم
و وی را می بینیم و او مرا می بیند و این را احسان نامند و در حدیث ازین نسبت اشاره
است اعبد ربک کانک تراه غرض بعد ادای فرائض برای ذکر هم وقتی مقرر باید
کرد طریقه پاس انفاس اینست که با وضو مستقبل قبله صورت مرشد را بطرف راست خود قائم

کرده بجلسه دو زانو بنشیند و سه بار استغفار گفته شروع در ذکر الله هو کند بدم بیرونی الله
گوید و در درونی هو و خود را خارج از حق تصور نکند و گاهے طول دهد نفس را که آن را
حبس گویند با تبدلے حال از دو صد تا هزار رساند و ذکر دیگر اینست که بعد ترتیب جلسه و
استغفار شروع در ذکر نفی و اثبات یعنی لا اله الا الله کند بدین طریق که هر دو دست را
بر هر دو زانو نهاده سر را تا ناف فرو آرد و لفظ لا را از ناف تا ام الدماغ بر کشد و بطرف
چپ رخ آورده بر دل لفظ الله را ضرب نهد و در وقت لا تصور نفی معبود و مقصود و موجود
غیر حق کند و این ذکر را از ده تا چار صد و از چار صد تا هزار رساند بعد این ذکر همان ذکر
پاس انفاس کند و چون مانده شود فقط متوجه قلب شده لحاظ کیفیت حاصلهٔ آن در
دل گذارد و دل را بصورت مضغهٔ گوشتے در و لفظ الله منقش بیند و از حق تعالی توفیق
استقامت جوید و اگر در میان ذکر و شغل خطره آید آن را صورت ظاهریه شانیه حق دانسته
باشد چندانکه استعداد عالی تر خواهد بود همان قدر لذت و فرحت و ذوق و شوق نصیب
خواهد گردید بعد ازین حسب استعداد و محنت ایشان دیده خواهد شد و یکے وز
بمواجهه منشی عبد العزیز صاحب این شغل نمایند تا صاف گردد بعد ازان تنها از مغرب تا
عشا نشسته کرده باشند و از وظائف درود شریف هزار بار بهر وقت که فرصت باشد
و بعد نماز صبح یا الله یا رحمن یا رحیم این سه نام صد بار و در ظهر کلمهٔ توحید با نفی غیریت خود
با عینیت حق دو صد بار و بعد عصر والعادیات هفت بار و چار رکعت سنت عصر ضرور
خوانده باشند که فضائل این در حدیث بسیار آمده اند و بعد هر نماز فرض سبحان الله سی و سه
بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار و آیة الکرسی یکبار خوانده دعا کرده باشند
این را تکبیر فاطمه گویند آنحضرت صلعم حضرت فاطمه را تعلیم فرموده بودند و فضیلتش اینکه
خواننده را ثواب آزادی دو برده میرسد بعد هر نماز همین معمول دارند و بعد مغرب شش رکعت
اوابین دو دوگانه در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص صد بار التزام کنند و کلمه تمجید

سه صد بار و بعد از فراغ عشا هنگام خفتن پاس انفاس کنان در خواب رفته باشند و نیز بعد عشا
ناد علی هفتاد بار خوانده باشند که برای مقهوری عدا نافع تر است و یا باسط هفتاد بار برای
کشائش رزق و اگر فرصت بود میان سنت و فرض فجر اگر وقفه یافته باشند الصمد صد بار
گفته باشند و الا فلا و هنگام بر آمدن آفتاب اگر فرصت بود چهار رکعت به نیت اشراق خوانده
باشند اکنون مواظبت همین قدر نمایند بعد ازان دیگر تعلیم کرده خواهد شد و بعد نماز صبح شجره
از اول تا آخر خوانده درود شریف ده بار خوانده سورهٔ فاتحه سه بار و سه قل یک یکبار و
قل هو الله احد ده بار و آیة الکرسی یکبار و باز درود خوانده فاتحه بنام پیران شجره خوانده باشند
که این قدر برای متوجه شدن ایشان کافی است زیاده طوالت کلام است چگویم من
از بهبودی کونین ایشان غافل نبوده ام باین قدر که گفته ام عامل باشند طریقه تهذیب
اوقات همین کافیست و در کتب سخنهای دور و دراز اند والسلام از حضرت صاحب
قبله ما وجب بخشی عبد العزیز و یوسف حسن ما وجب -

مکتوب هفتم بنام مولوی محمد قاسم کاکوروی در بیان جاذبه

برادر محبوب ایمن سلامت بعد سلام مسنون آنکه رقعه محبت مرقعه رسید مایه افروزش نگاه
گردید مضمون که حل شد بهتر است که هر عقده بی حل شدن در طلع فرج و تابی سپارد آن
برادر را همین باید که خود را مستعد جاذبه دارند او خود آمده درخواهد ربود و ان شاء الله آنچنان
خواهد ربود که بس خواهد بود نه حکمی اکنون کرده میشود و نه تقبیلی ایدون خواسته می آید
الطاف و مکرمت مرشدی خود می نوازد و حکم مشغولی که رفته غرض ازان این نیست که
بطور مجاهده کنند و بطرز وظیفه معمول دارند بلکه مطلب اینست که اگر گاهی خیالی بخود
آورده باشند این گونه آورده باشند که حالا همین صرف خیال محیط بماند نه چیزی دیگر که

؎ ایشان از مریدین حضرت شاه تقی علی قلندر و تلامذه و مسترشدان خاص حضرت ایشان بودند حال ایشان در تذکرهٔ مشاهیر کاکوری باید دید ۱۲

ہمین خیال موصل جاذب باصل الاصول وصل خواہد بود آرے ؎

من زتن عریان شدم او از خیال	میخرامم تا نہایات الوصال

او تعالی شانہ ہمین مقام زرو و نیاز و فقط والسلام محمد علی انور عفا عنہ

مکتوب ہشتم در بیان اینکہ از ہجوم امراض چونکہ روح لطیف میشود لہذا آن را غنیمت باید پنداشت

عزیز بجان و قوت بازوے من ناتوان مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ بعد سلام مسنون اینکہ صحیفہ محبت رسیدہ سرمایہ مسرت خاطر فاتر گردیدہ بود کہ ناگاہ دریافت کیفیت ہجوم امراض و روان فرسائی آنہا آن ہمہ مسرت را مبدل بانقباض کرد معاذ اللہ ضعف و اضمحلال ہر قدر کہ بود بجاے خود خیر چونکہ روح ازین لطیف میشود ہم غنیمت باید پنداشت و بہر حال یاد او باید ماند این چہ کم است کہ ما او را یاد کردہ ایم ورنہ دیگران بسیار اند کہ عیش دنیا داشتہ است و کسے را مال و اولاد مبتلا ساختہ اینجا کہ ہیچ نیست بیا زچہ از کجاست حق اینست کہ انہمہ جاذبہ و کسیت و آزار یاری گری است نہ معاذ اللہ مردم آزاری و اگر بے نیازی گویند ہم با چنین نیاز مند کہ جز او در دنیا و دین لفضلہ چیزے نداشتہ باشد آن را جز آنکہ ناز بے نیاز تصور ندہم گویند راست میگویم و از دل کہ این رنجانیدگی محض براے آنست کہ شما را براے خود و از خود کنند ورنہ کجا میمانند و کرامی گویند قطع نظر از انکہ گفتہ اند ؎

ہیچ قلبے پیش او مردود نیست	زانکہ قصدش از خریدن سود نیست

اما آنچہ من می فہمم و میگویم آن چیز دیگر است چہ عجب کہ اندرین روزہا خود بر کشا یند رد و قبول براے آن میشود کہ خود را چیزے خیال کردہ باشد اینجا کہ از خیال ہم بفضلہ فارغ جوئی مطلوب است پس کجا رد و کجا قبول نیست لا الہ الا اللہ کجا میروم آن اینست کہ

رقعہ برادرم و مضمونش بر حضرت احدیت مرا از خود هم برد که بیا کاش سخنے بر زبان رفت معذور دارند و
بفهمند که از حال ایشان لمحۂ غافل نشانده ام و خوب می فهمم هر انچه که تغیر و تبدل میشود این قدر بیقین
توان دانست که این همه انچه می گذرد بوجه قبول است باقی دیگر وقتیکه مقرر است خواهم گفت
والسلام فقط محمد علی انور عفا عنہ۔

مکتوب نهم در تعلیم تصور برزخ

برادر مطلوب برادر و هم محبوب برادر سلمکم الله تعالی بعد سلام مسنون آنکه رقعه نشاط مرقعه
رسید مسرور الوقت گردانید نسبت تصور برزخ و کیفیت و ماهیت آن انچه نوشته اند بیشک
همین است یاد می افتد که این مضمون را شبے بر مکان ایشان بیان کرده بودم و وسیم الدین را
ازان حالتے دست داده بود که روز دیگر بوقت صبح وقت معمول حاضری تکیه سخنها از من پرسیده
بودند غرض مختصر اینکه نوشته اند واقعی و نفس الامر یست فرق صرف همین قدر است که محبوبان را
این مشغولی باید داشت که ما ذاتاً و صفةً که خود را گاہے بلفظ ما تعبیر می کنم دیدیم آن چنان نبود
بلکه انچه هست اینست که اوست که باین صورت و شکل و فعل خود بخود جلوه گر است و این
ما سوا نارد را نداز و سوز و گداز ماست همین دید پیش نظر باید داشت حتے که علاقه وهم غیریت
برخیزد و مراد از تصور برزخ اکنون همین است در همین باید ماند که جاذبه خود بخود می آید که او
خود گویا طالب ایشان است صورت مثالی مرشد بهر رین خواهد آمد و بلکه اکثر اوقات پیش
نظر جلوه گر خواهد ماند مرا خود از دور روز خیال بود که اکنون چون خواهم رفت کیفیت خیال
برزخ بیان خواهم کرد آخر همان پیش آمد و لله الحمد که طے شد اید ون هم برین باید ماند و
با همه و بے همه بلکه همه در همه باید ماند بطفیل حضرت مرشد خود باقی من خود با شما هستم
هرگاه بهم خط اشعار دیروز خوب بود داشتم حال صادق یا موافق است چون موثر نباشد فقط
محمد علی انور عفا عنہ۔

مکتوب دہم در تعلیم پاس انفاس و تصور قلب و معانی اصطلاحات نقشبندیہ

برادر صاحب شفیق و عزیز برادر سلمہ اللہ تعالی ورقاہ الی مدارج الفنا رفی الشیخ و علیکم السلام رقعہ رسید کاشف مرقومہ گردید ہنگام ذکر پاس انفاس گردن کج جانب قلب کردہ در تصور مضغۂ قلب صنوبری کہ بصورت پان رنگ سرخ آویزان است مشغول باشند بعد قیام تصورش آنچنان دیگر ایفاے وعدہ خواہد شد و بوقت خفتن پاس انفاس کنان تصور برزخ پیر و مرشد خود خفتہ باشند و در استغفار عددے معین نیست مگر تاہم از بست و یکبار ہیچ کم باشد برادر من بدانند کہ در اصطلاح حضرات صوفیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین لفظ سفر در وطن مروج است و آن عبارت است از عود از اخلاق ذمیمہ بسوے حمیدہ و عروج از ناسوت بملکوت و از ملکوت بجبروت و از جبروت بلاہوت و معلوم باد کہ انچہ در احاطہ کن آمدہ و معین و متشخص شدہ آن را آفاق گویند و بقید صرافت با وشما نفس بیچارہ انسان کہ در شان اوست خلق[له] الانسان ضعیفا بکدام تاب و توان از سیر کماہی برتواند آمد لاجرم سالکان این سبیل سفر در وطن معین فرمودہ اند یعنی جملہ آفاق را در آئینہ نفس خود ببینند و این دید دو نوع است علمی و عینی علمی آنکہ تفصیل آفاقی بہ تحقیقات صوری اجمالاً در جامہ انسانی بینند و عینی آنکہ جملہ عالم را در باطن خود عیان بینند و این وقتے میسر آید کہ آئینہ دل را بصیقلہ ذکر و فکر صیقل نماید پس بہر جانب کہ توجہ گراید آن صورت بعینہ دران جلوہ گر آید ازین جا است انچہ مولانا سرمد گفتہ ؎

ملا گوید کہ بر شد احمد بفلک	سرمد گوید فلک بہ احمد در شد

اگرچہ آن علیہ السلام ہم بفلک رفت و ہم فلک در وے در رفت کہ او خود محیط بود و خود محاط این گفتنم بخیال خود از حقیقت وے صلعم و آن فرمودہ سرمست ازل و ابد از ظرف تعین وے صلعم و خلوت در انجمن آنکہ ظاہر با خلق و باطن با حق باشد یعنی دائما مشغول

له پیدا کردہ شد انسان ضعیف ۱۲

با اہل دنیا و دمے در دنیا نے ہیچ چیست دنیا از خدا غافل بدن - روش اکثر انبیا و رسل و اولیاء کمل ہمین بود کہ در عیش و جبش با عوام موافق و در اکل و شرب مطابق و از ہیچ یکے سر و کارے نہ در بارۂ ایشان است نص صریح رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللّٰہ و نظر بر قدم آنکہ از جادہ شریعت تجاوز نہ نماید و السلام بحسن الاختتام فقط علی انور عفا عنہ

مکتوب یازدہم در صدق طلب و ارادت و علو مرتبت حضرات قلندریان کرام

محسب الفقر مقبول حق برخوردار اقبال نشان جناب اسد اللہ من فحول علماء الزمان سلمہ از فقیر زادہ ہیچ در ہیچ بلکہ در ہیچا ہیچ ہیچ اسیر احقر علی انور عفا عنہ بعد سلام مسنون و دعا ہائے صلاح و فلاح دارین واضح باد کہ صحیفہ محبت رسید بہ مندرجہ آگاہ ساخت بہ صدق طلب ایشان غبطہ آمد اللّٰہم زد ولا تنقص بمصداق من طلب وجد فوجد طالب صادق را یافت مطلوب از لوازم طلب بودہ است غیر طلب نمیشود مگر سعیدے را کہ برائے منادمت خود برگزیدہ باشند و از خلائق برچیدہ در قباب عزت متواری گردانیدہ باشند کہ من تقرب الی شبرا تقربت الیہ ذراعا و سمر رخسار رش کشیدہ طالبان آنند کہ شوریدہ حال و ژولیدہ بال بے سر و سامان و بے سر و پا پران باشند ایشانند کہ شان ایشان بکند عبارت بستہ اند و جملگی لذات و شہوات نفسانی و مرادات انسانی بر کام جان ایشان تلخ گردانیدہ از مشرب دیگر چاشنی چشانیدہ ؎

ما کہ از دست روح قوت خوریم
مگس را چو عنکبوت خوریم

اطمینان ایشان بہ نعمتہائے کونین پدید نیاید تسکین دل ایشان بذکر و فکر پدید آید گفتہ اند ہیچ مے زدہ را بہ مے علاج کنند - و این مرتبہ بدولت صدق ارادت با مرشد انست کہ بکانات آن انچنین طلب پیدا شد و مرشدان ہمہ دلق پوشان نیند چہ کہ دلق پوشیدست

ملہ کہ اسے انکہ باز نمیدارد ایشان را تجارت و نہ بیع از ذکر الٰہی ۱۲ ملہ ہر کہ قریب شود بمن یک بالشت قریب شوم باو یقدار یک ذراع ۱۱

بجز بخت پارگی دل و شکستگی نفس رقیمه ظهورے برنیارد و آن علامت دخول در زمرهٔ بندگان خاص حق است و آن مرشدان شاهبازان اند که هنوز سرمست ذوق شراب فنا مانده برطالبان فرمان ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون خوانده اند ؎

ما مست ز بادهٔ الستیم هنوز — وز عهد الست باز مستیم هنوز
در صومعه سجادهٔ و با مصحف و درد — دردی کش و رندی پرستیم هنوز

ترک اطلاق قید ایشانست و بے نشانی صید ایشان پیر و شیخ شدن را زنار رندان اهل اند هیهات از حال و مقام آن سوخته درونان چگوییم که هر چه در گفتن آید دائرهٔ مقام ناسوتیان است و هر جائیکه مقام را نشاید حال صاحب حالان است ؎

موسیا آداب دانا دیگر اند — سوخته جان ورد انان دیگر اند

اما چونکه چیزے گفتنی است لاجرم نا راست را راست کرده برائے تفهیم مخاطب میگوییم باید دانست که مقام آن سوخته درونان در خرابات وجود است و جام شان لبالب از شراب شهود هر چه نعیم اهل بهشت است نقل مجلس خراباتیان را نشاید که اینهمه علف جهت نفس لوامه و ملهمه است ولکم فیها ما تشتهی انفسکم حال شان اینست که هیچ تشنا سند و با طالبان نه فهمایند و این مقام را بازی شمارند بازے اگر همه سفید باز است کجا چون پروانه جانباز است باز صیاد جان شکار است پروانه را با جان چه کار است آرے باز صیادیست که صید از و جان نبرد و پروانه عاشقی است که تحفهٔ محبوب جز جان نبرد چون چنین شد پس پروانه که از جان پروانه کرده روی سوے وصال شمع آورد و هستی مجازی خود سر فرو نیاورد از خود ملول شده و از جان بجان آمده لا او بالی میرود تا از هفت فلک و هشت بهشت بگذرد جمله ملاء اعلیٰ را انگشت تعجب بدندان خزیده ماند که آیا این چه مرغلیست بدین ضعیفی و او بزبان حال گوید من آن مرغم که هنوز از آستان آشیان هو

۱؎ پس بگذار او شان را در خوض او شان که بازی نمایند ۱۲ ۲؎ و در برائے شما در هر آن چیز است که میخواهد نفس شما آن را ۱۲

پرواز نکرده بودم و بقفس قالب گرفتار نشده که شما از کمان ملامت تیرهای اتجعل[سلہ] فیها من یفسد فیها بر من می انداختید و بصیادی نحن[سلہ] نسبح بحمدک می نازیدید و ندانستید که ع

فراز کنگرهٔ کبریاش مرغانند	فرشته صید پیمبر شکار سبحان گیر

لیکن با اینهمه حیران را از حیرانی سر یقین فرود نیاید ناچار آن پروانه گوید که بر ایشان مگیر که الجاهل معذور و شنونده را مپرس که باشند ع

در عشق تو از ملامتم ننگی نیست	با بی‌خبران برین سخن جنگی نیست
این شربت عاشقی همه مردان راست	نامردان را ازین قدح رنگی نیست

ایشانند قلندر در طلب همچو مردی خود را گم باید کرد که او نیستی را در هستی آمیزد و خوف دوزخ و بهشت از دل بر اندازد ع

این هشت بهشت در نوشتم آخر	وز دوزخ و فردوس گذشتم آخر
هم شد بفدای شمع تو هستی ما	ای دوست تو ما و ما تو گشتیم آخر

با اینهمه فاقد الشریعة و مغلوب الحال نبود که دیدن وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت دید همچون قلندر است مرتبه اجمال واجب و مرتبه تفصیل امکان و چون ما بین اینها نسبت و منشا باید پس منشا همان ذات مقیدهٔ نبوی صلعم بود و نسبت آنکه چنانکه خدا را دوست داری محمد صلعم را بالضرور دوست داری که قابل اجمال بود و تفصیل او را دیده غیر آن اجمال دانستن عین خطا است ازین وجه گفته اند ع

بود مرد آنکه از بهر تمامی	کند با خواجگی کار غلامی

الله تعالی ازین مقام نصیبی عطا فرماید باقی چگویم دقیقه از دقائق شریعت فروگذاشت مباد والسلام۔

سلہ آیا مقرر خواهی گردانید در آن را که فساد کند درا د ۱۲ سلہ ما تسبیح میکنیم بحمد تو ۱۲

مکتوب دوازدہم بنام مولوی وصی علی کاکوروی در ثبوت بیعت صغیر

برخوردار سعادت و اقبال نشان سعید ازلی عزیز دلی مولوی محمد وصی علی سلمہ اللہ القوی از فقیر کثیر التقصیر تراب اقدام حیدریان اعلی المقام اصغر انام علی انور نام بعد سلام مسنون و دعا ہائیکہ گریبان گیر اجابت باشد مطالعہ نمایند نامہ سعادت طراز رسیدہ مسرور و مبتہج گردانید دریافت نوید خیریت ایشان مع جملہ اعزہ طمانینت خاطر داد مسئلہ مستفسرہ دیدم بر قول قائل آن جوابش توان دانست کہ عینی در عمدۃ القاری شرح صحیح بخاری گوید کہ درین مسئلہ اختلاف است جماعتے از علما گویند کہ بیعت آنرا باید کرد کہ او ملتزم عقود اسلام میتواند شد و بعض علما گویند سے اصاغر بمتابعۃ اکابر خود ہا التزام آن میتوانند کرد و طبرانی گفتہ کہ صغیر ہرگاہ ممیز باشد بیعت میتواند کرد و قشاشی در سمط المجید از معجم کبیر طبرانی سندے آوردہ است کہ حدثنا علی ابن عبد العزیز حدثنا الزبیر حدثنا احمد بن سلمان عن عبد العزیز الدراوردی عن جعفر بن محمد عن ابیہ ان النبی صلعم بایع الحسن والحسین وعبد اللہ ابن عباس وعبد اللہ بن جعفر وھم صغار لم یعقلوا ولم یبلغوا انتہی این دلیل صحت مبایعۃ صغیر است کہ محتلم نباشد پس این کافی خواہد بود برائے اتصال سنت و حصول برکت در طریق انتہی و حضرت شاہ عبد العزیز محدث دہلوی در حاشیہ قول الجمیل میفرمایند کہ تجویز مشائخ بیعت صبی را شاہد بحدیث صحیح مسلم است کہ حضرت زبیر

ملہ حدیث بیان کرد از ما علی ابن عبد العزیز کہ حدیث بیان کرد از ما زبیر کہ حدیث بیان کرد از ما احمد بن سلمان از عبد العزیز دراوردی از جعفر بن محمد و او از والد خود کہ آنحضرت صلعم بیعت گرفت از حسن و حسین و عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن جعفر در ان زمان کہ خوردسال بودند و ایشان یعنی عاقل و بالغ نبودند ۱۲

ملہ خلف مولوی حکیم حبیب علی علوی ایشان تعلیم علوم از والد خود یافتند و بیعت در صغر سن از حضرت شاہ تقی علی قلندر کردند از مسترشدین حضرت ایشان بودند اجازت و خلافت از حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر قدس سرہ میدارند در اٹاوہ مقیم اند و بخدمت خلق اللہ مصروف ۱۲ ملہ متوفی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک ہجری ۱۲

ملہ متولد سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و سہ و متوفی ہفتم شوال سنہ یکہزار و دو صد و سی و نہ مدت عمر ہشتاد سال مزار در دہلی ۱۲

پسر خود عبد الله را برای بیعت بحضور آنحضرت حاضر ساخت درحالیکه عبد الله هفت یا هشت
ساله بود پس آنحضرت اوشان را بطرف خود متوجه دیده تبسم فرمودند و بیعت کردند۔ امام
محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم گوید که این بیعت تبرک و تشریف بود نه تکلیف که آن سن
تکلیف نیست و حضرت استادی تفصیلے درین مسئله در کتاب مستطاب روض الازهر فرموده
اند چون همین قدر کافی است برای ناظر غیر مناظر لهذا برین اکتفا می در رزم و عمل حصول
زیارت مرشد را بطور وظیفه معمولی روزانه کرده باشند عجب نیست که بکام دلی برسند ورنه
بعد ازین دیگرے نوشته خواهد شد و شرائط عامل را بیشک وعده کردم لیکن چکنم که یادم نماند
اکنون انشاء الله بوقت فرصت نوشته خواهم فرستاد و باقی خیریت است از حضرت
صاحب قبله دعاها خواهند و بخدمت محبی عبد الرشید صاحب سلام مسنون رسانند والدعا فقط
مورخه ۲۲ جمادی الاخر روز پنجشنبه سنه ۱۳۴۲ھ کاکوری تکیه شریفه

صحت نامہ کتاب تعلیمات قلندریہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	مختصر	محتقر	۱۶	۶	زدو	ازدو	۵۴	۱۴	عسہ	ستہ
۳	۷	کردہ شود	کردہ شد	〃	۸	خوسد	خود موصوف	۵۵	۲	عبداللہ	عبداللہ
〃	۴ح	اوالد	ووالد	〃	۱۱	بخشاگر	بخشداگر	〃	۱۶	احمد	احمد
〃	۱۶〃	نزد	نزد	〃	۱۳	کہر	کبار	۵۶	۳	لقد	لقد
۴	۲۰ح	بست ودہم	بست ودوم	〃	۱۳	روسے	روزے	〃	۶	روزبہان	روزبہان
۶	۲	مینخزد	مینخیزد	〃	۱۳	برد	بردند	〃	۱۳	اللذت	اللذات
〃	۱۳	نیست	نیست	〃	۲۰	دربار	دوبار	۵۷	۱	علی	علی
۸	۲۰ح	عبارت	عبادت	۲۴	۱۵	نصوص	نصوصا	۵۸	۱۴	قدمی	قدمی
۹	۱۵	دومی	دوست	〃	۱۶	بودو	بود	۶۱	۱۹	السعی	السعی
〃	۱۴	ـہ	بہ	۲۸	۲۰ح	صر	صرا	۶۲	۶	الایمان	الایمان
۱۰	۱۶	〃	ـہ	〃	〃	چاسد	وچاسید	〃	۷	لکن	لکن
۱۱	۱۵	ـہ	بابہ	۳۱	۴	پسنی	پستی	〃	۸	الصیر	الصبر
۱۲	۱۱	رقالبا	وقالبا	〃	۳	معرفت	بمعرفت	۶۳	۶	طالب	طالب
〃	۱۲	اگرچہ	اگرچہ	۳۳	۱۷	صحبت دوی	صحبت اہل...	〃	۱۰	تعزیر	تعزیر
〃	۱۸ح	سان	سال	۳۹	۱۳	دور	دور	۶۴	۱۷	کما قال	کما قال
〃	۲۱ح	ال	سال	〃	۱۶	دیگراں	دیگران بود	۶۵	۱۳	کل الخلق	کل الخلق
۱۳	۴	نباپہ	نیاپہ	۴۴	۳	لعبہ	کعبہ	〃	۱۶	کما قال	کما قال
۱۴	۱۸	اگر	اگشر	۴۸	۱۷	تلبیات	تلبیات	۶۶	۸	پاک	پاک
〃	۲۱ح	دیوگر	دیوگیر	۵۳	۹	لایزال	لایزال	۶۸	۳	الحلاوة	الحلاوة
۱۵	۳	از	کراز	〃	۱۰	یبطق	یبطش	〃	〃	تفکروا	تفکروا
〃	۹	ابوبکر	ابوبکرہ	〃	۱۳	سہل	سہل	〃	۸	ماالتصوف	ماالتصوف
〃	۲۱ح	دوازه	دوازدہ	۵۴	۷	سالت	سالت	〃	۱۱	الرحمن	الرحمن
۱۶	۴	سعادن	سعادت	〃	۸	یاغوث	یاغوث	۶۹	۹	خزانہ	خزائنہ
〃	۵	ابوالحاق	ابواسحاق	〃	۱۰	ادشاہ جلبہ	اشاد جلبہ	۷۰	۵	فرسع	فرسخ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۴	۶	بیت	صفت	۱۰۶	۱۹ح	برابہ	برابر	۱۴۱	۹	باحل	ساحل
۷۵	۴	گای	گاہے	〃	۲۰ح	اور	اورا	۱۴۳	۵	حاضر لاضر	حاضر وناظر
〃	۹	ملیں	نکیں	۱۰۷	۴	در	وز	〃	۶	مضمطر	مضطر
〃	۱۰	گویا شود از سرِ قد	از بیا سرِ تو قدر رسید	〃	۲۱ح	بہ پانچہ	پانچہ	〃	۲۰ح	چار رکت	چار رکعت
۷۶	۳	سہ روم!	سہ روم	۱۰۸	۹	بردو جبہ	بردو دو جبہ	۱۴۴	۱	گوہ	گو بہ مہ
۷۷	۳	بجمع	بجمیع	〃	۱۷	لذین	الذین	〃	۱۴	آیہ	ایہ
۷۸	۶	الفقر	الفقیر	۱۰۹	۱۶	الغفال	الغسال	〃	۱۶	!	!
〃	〃	یک	یکلک	۱۱۰	۳	وربنرنظر	درنظر	〃	〃	ورن	درین
۸۳	۶	راند بہند	راہ ند بہند	۱۱۱	۴	علی شیوہم	وعلی شیوہم	۱۴۵	۱۶	تبر	بدتر
〃	۱۰	لغزش	لغزشش	〃	۱۷	المنائب	النائب	۱۴۶	۱۷	بجرث	بحرث
۸۶	۱۸ح	من	مومنین	〃	۱۹ح	رااہستادہ	ایستادہ	〃	〃	شکل	بشکل
۸۷	۶	ثنا	شاہ	۱۱۲	۴	معناہ	معناً	۱۴۹	۵	و	او
۸۸	۵	بدیدم	بہ بدیدم	۱۱۳	۱۲	سرگزیدہ	برگزیدہ	۱۵۰	۱۴	سرور	مسرور
〃	۸	کشتیم	گسستیم	۱۱۴	۱۴	یذنقصا اللہ	سیزرقضا	۱۶۳	۳	ازیں	ازاین
۹۳	۱۳	فہمیدہ	فہمید	〃	۲۰ح	سپردہم	سیزدہم	〃	۱۴	باقی تحریر	باقی تا تحریر
〃	۱۵	احمد	احمد شہ	۱۱۵	۱۹ح	الحالق	الحقائق	۱۶۴	۱۴	بانحضرت	بانحضرات
۹۴	۱۴	حبرت	حیرت	〃	۱۸ح	الد	اندر	۱۶۵	۷	اولیت	الویت
〃	۲۱ح	گردو	گرد و	۱۱۷	۱۶ح	بودز	بودند	۱۶۹	۹	"قلندر"	"قلندریہ"
۹۶	۴	جامن	جا من	۱۱۸	۲۱ح	وسن	موسن	۱۷۴	۱۵ح	برایسکہ قدم	بہ قدم
۹۷	۱۶	مراوط	مربوط	۱۲۰	۳	باثورہ	ماثورہ	۱۷۶	۲۱ح	رامناں	رمضان
۹۸	۱۴	علی کل قوی	علی قوی	۱۲۱	۱۰	باشدکہ	باشد	۱۸۴	۱۱	لا ویرایہ کلہ	لا الٰہ غیرہ کلہ
〃	〃	لبیل بہا	بہل کہا	۱۲۴	۳	اللہ اللہ	الا اللہ	۱۹۱	۴	بہیں	بہیں
۱۰۱	۹	درجال	درحال	۱۲۵	۱	کنتوف	مکشوف	〃	۹	متفرقیہ	متفرقہ
〃	۲۱ح	خودر	خودرا	۱۲۹	۲۱	ولایت	وولایت	〃	۱۴	دوازہ	دوازدہ
۱۰۴	۴	صبیں	اصبیں	۱۳۱	۲۰ح	تفصل	تفصیلی	۱۹۹	۱۳	دنیا درین	دنیا و دین
۱۰۵	۶	عیر	غیر	۱۳۲	۴	جہرزہ	جہراز	۲۰۱	۱۰	بادشا	بادشاہ
۱۰۶	۱۸ح	شایخ	مشایخ	۱۳۸	۴	شدہرگز	شدہ ہرگز				
〃	۵	تکمید	سمند کمید	〃	۱۶	ی	می				

باچه آوردیم بر خود هیچ افزا [illegible] کردیم [illegible]

باہتمام چودھری عاصم رضا فاروقی